

## پاسخ به چهل پرسش پرتکرار جوانان

برگزیده ای از کتاب های پرسش و پاسخ های دانشجویی در ۲۰۳ صفحه.

تنظیم: حسین عبداللهی سروی

### ۱. تدوین قرآن

قرآن در طول ۲۳ سال نازل شده و ترتیب نزول آیات آن به شکل کنونی نبوده است؛ چنان که اولین آیات نازل شده «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» است. سؤال این است که جمع آوری قرآن به صورت کنونی، به دستور چه کسی، در چه زمانی و چگونه انجام گرفته است؟

درباره عصر جمع آوری و تدوین قرآن، میان پژوهشگران علوم قرآنی سه دیدگاه وجود دارد:

یک. بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

براساس این نظر، تدوین قرآن به عصر بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برمی گردد.

دلایل صاحبان این دیدگاه چنین است:

۱- ۱. امکان تدوین قرآن به لحاظ پراکندگی نزول وحی، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نداشت.

۱- ۲. در بعضی از روایات این نظر تأیید شده؛ چنان که آمده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی رحلت کرد که قرآن در چیزی، نگاشته نشده بود»<sup>۱</sup>.

دو. در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله

این گروه می گویند: قرآن در عهد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و به صورت امروزی (ترتیب آیه ها و سوره ها) تدوین یافته است. ادله این دیدگاه بدین شرح است:

<sup>۱</sup> (۱). محمدباقر، مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۷، (تهران: دارالکتب الاسلامیه).

۲-۱. مصونیت قرآن از خطر تحریف، بدون تدوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امکان پذیر نبود، چون غیر از آن حضرت، کسی به طور کامل به خصوصیات قرآن آگاه نبود.

۲-۲. تحدی از جانب قرآن، اقتضا می کند آیه ها و سوره ها، مطابق نظر پیامبر صلی الله علیه و آله تنظیم شده و به شکل خاصی در آمده باشد.

۲-۳. بعضی از روایات دلالت دارد که عده ای در زمان رسول خدا، مشغول این کار بودند. شعبی می گوید: «شش نفر از انصار، قرآن را در عهد رسول خدا جمع آوری کردند: ابی بن کعب، زید بن ثابت، معاذ بن جبل، ابو درداء، سعید بن عبید و ابو زید».

### سه. جمع آوری قرآن در سه مرحله

مرحله یکم. نظم و چینش آیه ها در کنار یکدیگر که شکل گیری سوره ها را در پی داشت. این کار در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت.

مرحله دوم. جمع کردن مصحف های پراکنده در یک جا و تهیه جلد برای آنها که در زمان ابوبکر انجام شد.

مرحله سوم. جمع آوری تمامی قرآن های نوشته شده از سوی کاتبان وحی، برای نگارش یک قرآن به عنوان الگو و ایجاد وحدت قرائت در آن. این مرحله در زمان عثمان صورت گرفت.

بر این اساس بیشتر علمای اسلام، تدوین در غیر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را نپذیرفته اند. عده ای از آنان به تدوین و جمع آوری قرآن در زمان آن حضرت معتقد بوده و سه مرحله ای بودن و یا تدوین در زمان خلفا را هم به طور کلی رد می کنند؛ از جمله آیه الله خویی<sup>۲</sup> و آیه الله حسن زاده آملی<sup>۳</sup> و دکتر صبحی صالح<sup>۴</sup> و .... آیه الله خویی قدس سره در تبیین دیدگاه خود، آورده است:

۱. احادیث دلالت کننده بر جمع آوری قرآن در غیر زمان پیامبر صلی الله علیه و آله با یکدیگر در تناقض است. در بعضی ابوبکر، در بخشی دیگر عمر و در بعضی عثمان ذکر شده است.

۲. این روایات، با روایات دلالت کننده بر جمع قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تعارض دارد.

<sup>۲</sup> (۱). ترجمه البیان، ج ۱، ص ۳۴۶.

<sup>۳</sup> (۲). فصل الخطاب، ص ۴۶.

<sup>۴</sup> (۳). مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۳.

۳. احادیث یادشده، با حکم عقل به لزوم اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله در امر جمع و ضبط قرآن مخالف است.

۴. این روایات با اجماع مسلمانان، مبنی بر ثبوت [قطعیت] قرآن از طریق تواتر مخالفت دارد.

۵. جمع آوری پسینی، نمی تواند شبهه تحریف قرآن را به طور کامل از بین ببرد.

کسانی که تدوین را به عهد رسول خدا منسوب نمی دانند، ضمن پاسخ به اشکالات یاد شده، بر این باورند که گردآوری قرآن، یک حادثه تاریخی است، نه مسئله عقلانی؛ لذا می بایست در این باره به نصوص تاریخی مستند مراجعه کرد.

این گروه در مقابل این سؤال که چرا تدوین در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت نگرفت، می گویند: اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله به ترتیب و جمع آیه ها مربوط می شد؛ ولی گردآوری و ترتیب سوره ها، بعد از رحلت آن حضرت صورت گرفت؛ زیرا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان انتظار نزول قرآن می رفت. بنابراین با عدم انقطاع وحی، جمع آوری قرآن بین دو جلد، همانند کتاب امکان پذیر نبود. از این رو هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آثار وفات را مشاهده و به انقطاع وحی یقین پیدا کرد، حضرت علی علیه السلام را به جمع آوری قرآن وصیت فرمود.

بر اساس این دیدگاه پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله، بزرگان صحابه بر حسب دانش و کفایت خود، به جمع آوری آیات و مرتب کردن سوره های قرآن دست زدند و هر یک، آنها را در مصحف خاص خود گرد آوردند. به این ترتیب و با گسترش قلمرو حکومت اسلام، تعداد مصحف ها رو به فزونی گذاشت.

بعضی مصحف ها، به تبع موقعیت و پایگاه جمع کننده آن در جهان اسلام آن روز، مقام والایی کسب کرد؛ به عنوان نمونه مصحف عبدالله بن مسعود، مرجع اهل کوفه به شمار می آمد. مصحف ابوموسی اشعری در بصره و مصحف مقداد بن اسود در دمشق مورد توجه مردم بود. گردآورندگان مصحف ها متعدد بوده و ارتباطی با یکدیگر نداشتند و از نظر کفایت، استعداد و توانایی انجام کار، یکسان نبودند.

بنابراین نسخه هر کدام از نظر روش، ترتیب، قرائت و ... با دیگری یکسان نبود.

این تفاوت ها، بین مردم اختلاف ایجاد می کرد. دامنه اختلاف به آنجا رسید که حتی در مرکز خلافت (مدینه)، معلمان قرآن، شاگردان خود را به صورت های مختلف تعلیم می دادند.

گردآوری مصحف ها

این اختلافات، زمینه‌های اقدام عثمان را برای یکی کردن مصحف‌ها به وجود آورد. وی گروهی متشکل از چهار تن (زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن حارث بن هشام) را مأمور این کار کرد. آنان با همکاری هشت تن دیگر، مصحف‌ها را از اطراف و اکناف کشور پهناور اسلامی جمع کرده و قرآنی را، از بین آنها فراهم آوردند (مشهور به مصحف امام یا عثمانی). همه مصحف‌های دیگر به دستور عثمان، خلیفه سوم، سوزانده یا در آب جوش انداخته شد.

از این مصحف‌ها چهار عدد استنساخ شد و هر یک به همراه فردی آگاه، به مراکز مهم اسلامی ارسال گردید تا همگان طبق آن نسخه‌ها، به تکثیر و تعلیم قرآن اقدام کنند.<sup>۵</sup> امامان اهل بیت علیهم السلام قرآن موجود را تأیید و تلاوت بر اساس آن را سفارش کرده‌اند.

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «حضرت علی علیه السلام خودش پیش از آن، قرآن مجید را به ترتیب نزول جمع آوری کرده و به جماعت نشان داده بود؛ اما مورد پذیرش واقع نشد و آن حضرت بر هیچ یک از جمع اول و دوم شرکت داده نشد. با این حال هیچ گونه مخالفت و مقاومتی از خود نشان نداد و آن مصحف را پذیرفت و تا زمانی که زنده بود - حتی در زمان خلافت خود - از خلاف دم نزد. همچنین امامان معصوم علیهم السلام هرگز در اعتبار قرآن مجید، حتی به خواص خود حرفی نزدند؛ بلکه پیوسته در بیانات خود، استناد به آن جسته و شعیان خود را امر کردند که از قرائت‌های مردم پیروی کنند...»<sup>۷۶</sup>.

## ۲. مصحف حضرت علی علیه السلام

منظور از مصحف (قرآن) حضرت علی علیه السلام چیست؟ آیا با قرآن‌های موجود تفاوت دارد؟

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، یاران و اصحاب آن حضرت به جمع آوری آیات قرآن اقدام کردند.

حضرت علی علیه السلام - که از همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به مواقع تنزیل و تأویل قرآن آگاه‌تر بود - پیش از همه به این کار اقدام کرد و آیات قرآن را با ویژگی‌های خاصی که خواهد آمد، در یک جا و کنار هم

<sup>۵</sup> (۱). برای مطالعه بیشتر ر. ک:

الف. محمد هادی، معرفت، تاریخ قرآن، صص ۸۴-۱۳۹؛

ب. محمد، رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۰۷.

<sup>۶</sup> (۱). ر. ک:

الف. محمد هادی، معرفت، علوم قرآنی، ص ۱۱۹؛

ب. سید محمدباقر، حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۲۳۵.

<sup>۷</sup> گروه مولفان، پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، ۴۷ جلد.

قرار داد و به مردم عرضه کرد؛ لکن به دلایلی مورد استقبال و پذیرش دستگاه رسمی خلافت واقع نشد. امام علی علیه السلام آن را به خانه برگرداند و بنا بر روایتی فرمود: از این پس هرگز آن را نخواهید دید. آن مصحف پس از امام علیه السلام، نزد فرزندان و امامان معصوم علیهم السلام باقی ماند.

گفتنی است قرآن‌ها یا نسخه‌هایی از قرآن - که منسوب به امام علی بن ابی طالب و در بعضی از موزه‌ها و کتابخانه‌ها موجود است - نمی‌تواند از نظر تاریخی و شواهد و قراین، متعلق به آن حضرت باشد.

### ویژگی‌های مصحف حضرت علی علیه السلام

مصحف امام علی علیه السلام، نسبت به دیگر مصحف‌ها، از امتیازات فراوانی برخوردار بود؛ از جمله:

۱. براساس ترتیب نزول، تنظیم شده بود.<sup>۸</sup>

۲. قرائت مصحف آن حضرت، مطابق با قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اختلاف قرائت در آن راه نداشت.

۳. مشتمل بر اسباب و مکان نزول آیات و نام اشخاصی بود که آیات در شأن آنان نازل گشته بود.

۴. جوانب کلی و تأویل آیات - به گونه‌ای که آیه، محدود و مخصوص به زمان یا مکان یا شخص خاصی تلقی نگردد - در این مصحف روشن شده بود.<sup>۹</sup>

بنابراین مصحف امام علی علیه السلام، قرآن دیگری یا مشتمل بر آیاتی غیر از آنچه در قرآن‌های موجود است، نیست. تفاوت عمده آن در ترتیب و اشمال بر توضیحات و اطلاعات جانبی (مانند شأن نزول و ...) است که در فهم قرآن، تأثیر به‌سزایی دارد. چنان که خود آن حضرت فرمود: **لقد جئهم بالكتاب مشتملاً علی التنزیل والتأویل**<sup>۱۰</sup>؛ «من قرآن را همراه با توضیحات مربوط به نزول و تأویل آن عرضه کردم».

و نیز فرمود: «آیه‌ای بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر آنکه بر من خوانده و املا فرمود و من آن را با خط خود نوشتم و نیز تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه هر آیه را به من آموخت و مرا دعا

<sup>۸</sup> (۱). جلال الدین، سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۳، نوع ۱۸.

<sup>۹</sup> (۲). ر. ک:

الف. حسین، جوان آراسته، درسنامه علوم قرآن، ص ۱۶۳؛

ب. فصلنامه بینات، ش ۲۸، ص ۱۸۴؛

پ. محمود، رامیار، تاریخ قرآن، ص ۳۶۵.

<sup>۱۰</sup> (۳). محمدجواد، بلاغی، آلاء الرحمان، (طبع نجف)، ج ۱، ص ۲۵۷.

فرمود تا خداوند فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید. از آن روز تا به حال، هیچ آیه‌ای را فراموش نکرده و هیچ دانش و شناختی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به من آموخته و من آن را نوشته‌ام، از دست نداده‌ام»<sup>۱۱</sup>.

### ۳. مصحف فاطمه علیها السلام

پرسش. وقتی آغاز وصیت نامه امام راحل قدس سره را می‌خواندم، به نکته‌ای زیبا و دقیق برخوردیم و آن سخن از مصحف فاطمه بود؛ کتابی که از جانب خداوند متعال به زهرای مرضیه علیها السلام الهام شده است. این نکته چند سؤال را در ذهن من ایجاد کرد: اگر مصحف به معنای قرآن است، پس مصحف فاطمه چیست؟ چه محتوایی دارد؟ مگر ممکن است جبرئیل بر غیر پیامبر نازل شود؟ این مصحف اکنون کجا است؟ خواهشمندم مرا راهنمایی کنید.

نکته زیبا و دقیقی که ذهن و اندیشه شما را به سوی چنین مقوله و پرسش‌هایی درباره آن معطوف داشته، پرداختن به نکته‌ای است که از گذشته موضوع گفت‌وگوی عالمان و اندیشمندان بوده است. ورود به این مقوله، مستلزم تمهیداتی است که در ذیل بدان اشاره می‌شود:

#### یک. چیستی مصحف

کلمه «مُصْحَف»، اکنون بیشتر به معنای «قرآن» به کار می‌رود؛ اما در لغت به معنای مجموعه برگه‌هایی است که میان دو جلد، جمع آوری شده است و امروزه «کتاب» خوانده می‌شود.<sup>۱۲</sup> بنابراین، منظور از «مصحف فاطمه» کتاب آن حضرت است که در بعضی از روایات اهل سنت نیز به آن اشاره شده است. روایانی چون «ابی بن کعب» وجود کتابی نزد حضرت فاطمه علیها السلام را تأیید کرده‌اند.<sup>۱۳</sup>

بدین ترتیب سخن کسانی مانند ایجی در مواقف و جرجانی در شرح مواقف و ابو زهره در کتاب امام صادق علیه السلام - که مدعی شده‌اند، شیعه به قرآنی منسوب به فاطمه علیها السلام که غیر از قرآن رایج میان مسلمانان است، اعتقاد دارد - نادرست است و در عدم رجوع به روایات شیعه و نیز عدم دقت در معنای مصحف ریشه دارد.<sup>۱۴</sup>

<sup>۱۱</sup> (۴). تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۶، شماره ۱۴؛ (ق) محمد هادی، معرفت، تاریخ قرآن، ص ۸۶.

<sup>۱۲</sup> (۱). سید محمدرضا، حسینی جلالی، تدوین السنة الشریفه، ص ۷۶.

<sup>۱۳</sup> (۲). اسعد، عبود، صحیفه الزهرا علیها السلام، صص ۵۶-۵۸.

<sup>۱۴</sup> (۱). هاشم، معروف الحسنی، سیره الانمۃ الاثنی عشر، ج ۱، ص ۹۸ و ۹۹.

درباره ماهیت این مصحف در منابع شیعی، روایات فراوان وجود دارد. در این احادیث، محتوا، حجم، زمان و کیفیت نگارش مصحف بیان شده است. البته در نگاه ابتدایی، اختلافاتی میان این روایات دیده می‌شود؛ ولی با اندکی دقت، قابل توجیه است.<sup>۱۵</sup> بعضی از روایات، مطالب آن را غیر از مطالب قرآن دانسته‌اند.<sup>۱۶</sup> بر اساس شماری از احادیث در این کتاب، مطالبی چون وصیت حضرت زهرا علیها السلام<sup>۱۷</sup>، مصیبت‌های فرزندان آن حضرت در طول زمان<sup>۱۸</sup>، پیشگویی حوادث آینده<sup>۱۹</sup> و تمام پادشاهانی که بر زمین حکم خواهند راند<sup>۲۰</sup>، نوشته شده است.

دسته‌ای از روایات نیز از اشمال این مصحف، بر تمام احکام حلال و حرام سخن به میان آورده‌اند.<sup>۲۱</sup> بر اساس بعضی از احادیث، امام صادق علیه السلام حوادث تاریخی‌ای چون ظهور زندیقان را پیشگویی و گفتارش را به مصحف فاطمه، مستند کرده است.<sup>۲۲</sup>

این روایات با هم ناسازگار نیست؛ زیرا ممکن است همه مطالب یاد شده در آن مصحف، وجود داشته و هر روایت بخشی از محتوای آن را بیان کرده باشد.

## دو. زمان و کیفیت نگارش

مهم‌ترین مطلب درباره این مصحف، زمان و کیفیت نگارش آن و مسئله ارتباط حضرت زهرا علیها السلام با جبرئیل و دیگر فرشتگان الهی است. در چند روایت، آمده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطالب را املا می‌کرد و امام علی علیه السلام می‌نوشت.<sup>۲۳</sup>

درباره سبب انتساب مصحف به فاطمه علیها السلام، می‌توان گفت: آن کتاب نزد آن حضرت نگه‌داری می‌شد یا او واسطه رسیدن بعضی از مطالب، به دست امام علی علیه السلام بوده است.

---

<sup>۱۵</sup> (۲). محمدباقر، مجلسی، بحار الانوار، (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج ۲۶، ص ۳۸-۴۸.

<sup>۱۶</sup> (۳). همان، ص ۳۸ و ۳۹.

<sup>۱۷</sup> (۴). همان، ص ۴۳.

<sup>۱۸</sup> (۵). همان، ص ۴۱.

<sup>۱۹</sup> (۶). همان، ص ۴۴.

<sup>۲۰</sup> (۷). سیدمحمدرضا، حسینی جلالی، تدوین السنه الشریفه، ص ۷۷.

<sup>۲۱</sup> (۸). بحار الانوار، ص ۳۷.

<sup>۲۲</sup> (۹). بحار الانوار، ص ۴۴.

<sup>۲۳</sup> (۱). همان، ص ۴۱ و ۴۲ و ۴۹.

در بعضی از روایات، مصحف ره آورد املا و وحی مستقیم خداوند بر حضرت زهرا علیها السلام دانسته شده است.<sup>۲۴</sup> بر اساس روایات دیگر، بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خداوند فرشته‌ای را نزد آن حضرت می‌فرستاد تا در غم پدر، دلداری اش دهد و وی را از مکان و جایگاه رسول خدا در بهشت آگاه سازد و با او درباره مطالب مختلف به گفت‌وگو بنشیند. حضرت فاطمه علیها السلام سخنان آن فرشته را به امام علی علیه السلام منتقل می‌کرد و آن حضرت آنها را به نگارش در می‌آورد.<sup>۲۵</sup> روایتی این فرشته را جبرئیل علیه السلام معرفی کرده است.<sup>۲۶</sup>

میان این احادیث نیز ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا می‌توان گفت خداوند به وسیله فرشته‌ای از فرشتگان خود (جبرئیل)، با آن حضرت سخن گفته است و فاطمه زهرا علیها السلام بخشی از این کتاب را به مطالب دریافتی از پدر بزرگوار خود و بخشی دیگر را به مطالب جبرئیل اختصاص داده است.

### سه. امکان نزول جبرئیل

اشکال دیگر روایات دسته اخیر، قطع وحی پس از رسول اکرم است. به عبارت دیگر، ما مسلمانان معتقدیم آن حضرت، خاتم پیامبران است و بعد از وفات ایشان ارتباط میان زمین و آسمان قطع و وحی منقطع گشته است. حال چگونه فرشته بر حضرت زهرا علیها السلام نازل شده، و با آن بزرگوار گفت و گو کرده است؟

در پاسخ بدین اشکال گفتنی است: طبق آیات قرآن، نزول فرشته الهی و ارتباط خداوند با غیر پیامبران، از طریق فرشتگان و وحی امکان‌پذیر است؛ چنان که آیات بسیاری از ارتباط فرشته با حضرت مریم سخن می‌گویند<sup>۲۷</sup> و خداوند ارتباط خود با مادر حضرت موسی را وحی می‌خواند.<sup>۲۸</sup> وقتی امکان این ارتباط با زنانی چون مادر موسی و حضرت مریم پذیرفته شد، امکان و وقوع آن درباره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام - که از سوی پیامبر اکرم سرور همه زنان در همه زمان‌ها معرفی شده است - به طریق اولی پذیرفتنی است. منظور از انقطاع وحی و قطع ارتباط زمین و آسمان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، قطع ارتباط میان خداوند و فردی به عنوان پیامبر و مأمور ابلاغ است؛ نه عدم امکان ارتباط زمینیان با خداوند و فرشتگان. بر اساس روایات شیعه،

<sup>۲۴</sup> (۲). همان، ص ۳۹.

<sup>۲۵</sup> (۳). همان، ص ۴۴ و ۴۸.

<sup>۲۶</sup> (۴). همان، ص ۴۲.

<sup>۲۷</sup> (۱). آل عمران (۳)، آیات ۴۲ و ۴۳ و ۴۵.

<sup>۲۸</sup> (۲). قصص (۲۸)، آیه ۷.



نوعی ارتباط میان امامان معصوم و خداوند وجود دارد.<sup>۲۹</sup> در روایات اهل سنت نیز بعضی از افراد «مُحَدَّث» معرفی شده‌اند؛ یعنی، کسانی که با فرشتگان الهی نوعی ارتباط دارند و از آنها حدیث دریافت می‌کنند.<sup>۳۰</sup>

#### چهار. مصحف نزد چه کسی است؟

براساس روایات شیعه، این مصحف در زمان‌های مختلف، نزد امامان معصوم بوده، از امامی به امام دیگری رسیده و جز آن بزرگان کسی بدان دسترسی نداشته است.

آنان با استفاده از این مصحف، حوادثی را پیشگویی و احکامی را بیان کرده‌اند.<sup>۳۱</sup>

در پایان گفتنی است: کتاب‌هایی که اخیراً با عنوان صحیفه الزهرا منتشر شده،<sup>۳۲</sup> با مصحف فاطمه تفاوت دارد؛ زیرا در این کتاب‌ها عمدتاً دعاهای منسوب به آن حضرت علیها السلام به چشم می‌خورد، نه آنچه در روایات درباره مصحف فاطمه علیها السلام بیان شده است.<sup>۳۳</sup>

## ۴. دین اسلام

پرسش. اگر دین برای پاسخ‌گویی به نیازهای انسان است، پس چگونه اسلام - که پانزده قرن پیش در جامعه جاهلی و برای مردمی بدوی و عرب زبان نازل شده است - برای جامعه متحول و متمدن امروزی کافی و پاسخ‌گو است؟

یک. اسلام، دین خاتم

این انگاره که اسلام، دین خاتم است، مورد اتفاق همه مسلمانان بوده و با قرآن و سنت ثابت شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۳۴</sup>.

<sup>۲۹</sup> (۳). بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۶ و ۹۷.

<sup>۳۰</sup> (۴). اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

<sup>۳۱</sup> (۵). بحار الانوار، ص ۴۸ - ۳۸.

<sup>۳۲</sup> (۶). مانند: اسعد، عبود، صحیفه الزهرا علیها السلام و جواد، قیومی اصفهانی، صحیفه الزهرا علیها السلام.

<sup>۳۳</sup> گروه مولفان، پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، ۴۷ جلد.

<sup>۳۴</sup> (۱). انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۷ و «ما کان مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَّسُولَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (E): احزاب (۳۳)، آیه ۴۰.

در روایتی نیز آمده است: **لأنَّ اللهَ تبارك و تعالی لم يجعله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو فی كل زمان جدید و عند كل قوم غض الی یوم القیامه**<sup>۳۵</sup>؛ یعنی، خداوند قرآن را برای زمان خاص و مردم خاصی نفرستاد. پس قرآن تا روز قیامت در هر زمانی جدید و برای هر قومی تازه است.

در روایتی آمده است: «**حكم الهی و تكالیف خداوند، در حق اولین و آخرین یکسان است؛ مگر اینکه علت یا پدیده‌ای پیش آید که باعث دگرگونی حکم شود.**»

همگان نسبت به تغییر حکم، هنگام پیش آمدن حوادث، همانند هستند و واجبات بر همه یکسان است. از همان‌هایی که پیشینیان سؤال شده‌اند، آیندگان نیز سؤال می‌شوند و مورد محاسبه قرار می‌گیرند.<sup>۳۶</sup>

در روایات دیگری نیز آمده است: **حلال محمد حلال ابدأ الی یوم القیامه و حرامه حرام ابدأ الی یوم القیامه لا یكون غیره و لا یجیء غیره**<sup>۳۷</sup>؛ «آنچه در دین محمد حلال شده تا قیامت حلال و آنچه حرام گردیده، برای همیشه حرام خواهد بود. نه غیر از این خواهد شد و نه چیز دیگری جایگزین آن می‌شود».

## دو. لوازم خاتمیت اسلام

خاتم بودن اسلام لوازمی دارد؛ از جمله:

۱-۲. عدم تحریف؛ یکی از مهم‌ترین علل تجدّد نبوت، تحریف ادیان پیشین از سوی مخاطبان آن بود؛ به گونه‌ای که دستیابی به دین ناب، از طریق عادی برای انسان غیر ممکن می‌نمود. از این رو دین خاتم باید از سازو کاری بهره‌مند باشد که آن را از تحریف حفظ کند.

۲-۲. جاودانگی و همگانی بودن؛ طبق ادله بایستگی بعثت، بشر همواره نیازمند هدایت الهی است و انسان در هیچ دوره‌ای، نباید محروم از هدایت الهی (دین) باشد. اگر دین الهی ختم شود و آن دین، مخصوص زمان و یا مکان خود باشد؛ باعث محرومیت انسان‌ها و نسل‌های دیگر، از دین می‌گردد و با فلسفه بعثت، منافات دارد.

<sup>۳۵</sup> (۲). صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۰.

<sup>۳۶</sup> (۱). کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۱۸، باب ۱۳.

<sup>۳۷</sup> (۲). همان، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹؛ بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۴۸، باب ۱.

پس دینی می‌تواند دعوی خاتمیت داشته باشد که همگانی و جاودانه باشد.<sup>۳۸</sup> لازمه این امر آن است که دین، در هر دوره‌ای و با هر زمانه و زمینه‌ای، بتواند رسالت خود را در هدایت انسان‌ها انجام دهد و در تأمین نیازهای بشر- که او را محتاج به دین کرده است- کارآمد و پاسخگو باشد.

از آنجا که زندگی انسان، همواره دستخوش تغییر و تحول است، باید درون‌مایه‌ها و ساز و کار مناسبی در دین خاتم موجود باشد که بتواند در شرایط مختلف، قابل اجرا بوده و اهداف اصیل خود را تأمین کند. این ساز و کار، رمز جاودانگی و توانایی آن در هدایت بشر در هر زمان و مکان است.

### سه. چگونگی تحولات

در طول تاریخ زندگی بشر- به ویژه در قرن‌های اخیر- تحولات زیادی رخ داده است. در برخورد با این دگرگونی‌ها و مقتضیات آن، سه گرایش عمده وجود دارد:

۱. تفریط یا تحجرگرایی؛ این گرایش دیده بر تحولات عصری می‌بندد و با نگاه منفی به آنها، همواره ساز ناسازگاری می‌نوازد.

۲. تجددگرایی افراطی؛ این گرایش هر تغییری را بدون نقد و ژرف کاوی، مثبت می‌انگارد، نگاهی اغراق آمیز به تحول و دگرگونی‌ها دارد و همه چیز را دگرگون شونده می‌خواند. به اصول پشت‌پا می‌زند و آنها را کهنه‌پرستی می‌خواند و گمان می‌برد که عقب نماندن از قافله پیش رونده زمان، تنها در گرو نوجویی و نوخواهی است.

۳. واقع‌نگری اعتدالی؛ این انگاره نه ایستایی مطلق را بر می‌تابد و نه تغییر و تحول را اصلی همه شمول و ارزش مطلق به حساب می‌آورد؛ بلکه بر اساس جهان بینی و انسان‌شناسی واقع‌گرا، به جست‌وجوی امور ثابت و تغییرپذیر می‌پردازد و مرز این دو را شناسایی و برای هر یک جایگاه خاص خود را می‌گشاید.

استاد مطهری با پذیرش انگاره اخیر می‌نویسد:

---

<sup>۳۸</sup> (۳). برای آگاهی بیشتر ر. ک:

الف. عبدالله، جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۲۱۴-۲۲۷؛

ب. محمدتقی، مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۲۶؛

پ. جعفر، سبحانی، خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل؛

ت. مرتضی، مطهری، ختم نبوت؛

ث. عبدالله، جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت، فقاقت و عدالت، ص ۲۳۶.

نیازهای انسان به دو دسته تقسیم پذیر است: نیازهای اولی و ثانوی. نیازهای اولی، اموری است که از ژرفای وجود انسان سرچشمه می گیرد. این دسته از نیازها به سه گروه تقسیم می شود:

الف. نیازهای جسمی، مانند نیاز به خوراک، پوشاک، مسکن و ...؛

ب. نیازهای روحی و روانی، چون نیاز به دانش، زیبایی، معنویت و ...؛

ج. نیازهای اجتماعی، مانند معاشرت، مبادله، تعاون و ....

این نیازها ثابت است و هیچ تغییری در آنها پدید نمی آید. به عنوان مثال در نیازهای جسمانی، اصل نیاز به سلامت همواره وجود دارد و در نیازهای روانی، اصل احساس امنیت، نیازی جاودان و تغییرناپذیر است. همچنین اصل نیاز به وجود روابط مثبت و عادلانه اجتماعی، امری همیشگی و تغییرناپذیر است.

نیازهای ثانوی، اموری است که به تبع نیازهای نخستین پدید می آید. به عنوان مثال نیازهای اجتماعی انسان در پی خود، وجود قانون و ضوابط حاکم بر رفتار و مناسبات اجتماعی را موجب می شود. نیازهای جسمانی، حاجت به تولید مواد غذایی، دارویی، مصالح ساختمانی و دانش ها و صنایع در خور برای تأمین آن نیازها را ایجاد می کند.

نیازهای ثانوی انسان به دو گروه تقسیم پذیر است:

الف. نیازهای ثابت، مانند اصل حاجت به قانون، تولید، صنعت ...؛

ب. نیازهای متغیر، مانند مقررات ویژه متناسب با شرایط زمانی، مکانی، نوع مناسبات، ابزارها و ....

بنابراین آنچه تغییرپذیر است، بخشی از نیازهای ثانوی است؛ نه همه آنها و نه هیچ یک از حاجت های اولیه.<sup>۳۹</sup>

### چهار. رمز جاودانگی اسلام

اسلام همواره به عنوان دینی زنده و پاینده شناخته شده است. جرج برنارد شاو در مقدمه کتاب (hallA fo

eltsopA ehT dammahom) می نویسد:

<sup>۳۹</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگا:

الف. مرتضی، مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، (قم: صدرا)، ج ۱ و ۲؛

ب. همان، وحی و نبوت، (قم: صدرا)؛

ج. ختم نبوت، (قم: صدرا).

«من همیشه نسبت به دین محمد صلی الله علیه و آله، به واسطه خاصیت زنده بودن شگفت آورش، نهایت احترام را داشته‌ام. به نظر من، اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. من چنین پیش بینی می‌کنم و از هم اکنون هم آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد صلی الله علیه و آله مورد قبول اروپای فردا خواهد بود»<sup>۴۰</sup>.

اما اینکه چرا دین اسلام این چنین زنده، پویا و ماندگار است، علل مختلفی دارد که می‌توان به بعضی از آنها اشاره کرد.

### یک. عنصر امامت

خداوند متعال درباره ختم دین خود می‌فرماید: «... الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۴۱</sup>؛ «امروز کافران از اینکه به دین شما اختلالی رسانند، طمع بریدند. پس شما از آنان بیمناک نباشید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و بهترین دین را که اسلام است، برایتان برگزیدم».

بر این اساس عنصری در دین تعبیه شده که حافظ دین است و از آنجا که مراد از «الیوم» روز غدیر است، آن عنصر «امامت» است. در تفاسیر شیعی این مسئله مسلم است و در منابع اهل سنت نیز به آن اشاره شده است<sup>۴۲</sup>.

امامان معصوم علیهم السلام برای محفوظ ماندن اسلام در طول تاریخ حضور خود، سه کار انجام دادند:

۱. در کنار تأیید آیات قرآن، سنت نبوی را عیناً نقل کردند و نگذاشتند حوادث پس از رحلت (حدود یک قرن منع کتابت حدیث)، سنت نبوی را نابود سازد و با این کار منابع دین را حفظ کردند<sup>۴۳</sup>.

<sup>۴۰</sup> (۱). سید هادی، خسروشاهی، اسلام دین آینده جهان، (قم: نسل جوان، ۱۳۵۱)، ص ۱۳.

<sup>۴۱</sup> (۲). مائده (۵)، آیه ۳.

<sup>۴۲</sup> (۳). برای آگاهی بیشتر ر. ک:

الف. ابن عساکر شافعی (۵۷۱ هـ)، به نقل از: جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، (بیروت: انتشارات محمدامین)، ج ۲، ص ۲۸۹؛

ب. جلال الدین سیوطی، (۹۹۱ هـ)، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹؛

پ. شهاب الدین، آلوسی، روح المعانی، (دار احیاء التراث العربی)، ج ۶، ص ۱۹۳؛

ت. شیخ محمد عبده (۱۳۲۳ هـ)، المنار، (دارالفکر)، ج ۶، ص ۴۶۳؛

ث. ابی بکر احمد بن علی الخطیب، تاریخ بغداد، (دارالکتب العربی)، ج ۸، ص ۲۹۰؛

ج. ابی عساکر شافعی، تاریخ دمشق، (دارالفکر)، ج ۴۲، ص ۲۳۳؛

ح. ابن کثیر، البداية و النهایة، (دارالکتب العلمیه)، ج ۷، ص ۳۴۲.

<sup>۴۳</sup> (۱). ر. ک:

الف. رسول، جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، (قم: الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۸)، ج ۲، ص ۸۲ و ۵۹۵؛

۲. روش‌های فهم قرآن و سنت و استنباط احکام اسلام را آموزش دادند تا عالمان بتوانند رأی اسلام را در هر زمینه، از منابع آن استخراج و استنباط کنند. این روش - که اجتهاد مصطلح شیعی بر پایه آن بنا شده است - راهی است که می‌تواند رأی اسلام را در همه زمان‌ها، درباره هر موضوعی از منابع دین به دست آورد.

۳. کسانی را که دارای شایستگی لازم برای به کارگیری این روش هستند، به مردم معرفی کردند. امام عسکری علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه»<sup>۴۴</sup>؛ «هر کس از فقهای امت من که از نفس خود مواظبت و از دینش پاسداری کند، با هوای نفس مخالفت و فرمان مولای خود را اطاعت کند، سزاوار است که دیگران از او پیروی کنند».

## دو. عنصر اجتهاد

فرآیند «اجتهاد» به عنوان عاملی پایا و پویا در ادوار مختلف تاریخ و در برخورد با مسائل هر عصر، راه استنباط و اکتشاف عالمانه معارف دینی را گشوده و حضور مستمر و پاسخ‌گویی دین را میسر ساخته است.

## سه. قوانین ثابت و متغیر

انسان دارای نیازهای ثابت و متغیر است و دین اسلام برای نیازهای ثابت، قوانین ثابت، و برای نیازهای دگرگون شونده، قوانین متغیر وضع کرده است.

دکتر واگلری - استاد تاریخ تمدن اسلامی در دانشگاه ناپولی ایتالیا - ضمن بیان دیگر امتیازات اسلام، درباره عنصر انطباق‌پذیری قوانین آن با شرایط هر عصر می‌نویسد: «... تعجب ما از دینی افزوده می‌شود که مبادی اساسی اخلاق را بر پایه انتظام و وجوب پایه ریزی می‌کند و واجبات انسان را نسبت به خویشتن و دیگران، در قالب قوانین دقیقی می‌ریزد که تحوّل و تطور را پذیرنده است و با عالی‌ترین ترقیات فکری متناسب می‌باشد»<sup>۴۵</sup>.

ب. مرتضی، عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۴؛

پ. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱۸؛

ت. فتح الباری، ج ۱، ص ۱۹۴؛

ث. سید محمدرضا، جلالی نائینی، توضیح الملل، ترجمه الملل والنحل، (تهران: اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۲)، ج ۱، ص ۳۵؛

ج. الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۵۷، ح ۱۱۴؛ ص ۵۲، ح ۱۰۰؛ ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۳۰۵۳؛ ج ۳، ص ۱۸۱، ح ۴۴۳۱؛ ج ۳، ص ۱۸۲، ح ۴۴۳۲؛ ج ۴، ص ۲۹، ح

۵۶۶۹؛ ج ۴، ص ۳۷۵، ح ۷۳۶۶؛

ح. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵.

۴۴ (۲). حرّ، عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۳.

۴۵ (۱). واگلری، دفاع از اسلام، ترجمه فیروز حریرچی، (تهران: فروغی، بی‌تا)، ص ۱۲۵.

## چهار. پیوند با عقل

یکی از مهم‌ترین علل جاودانگی اسلام، پیوند وثیق آن با عقل است. دین و خرد در اسلام، با یکدیگر رابطه تلازم و جدایی‌ناپذیر دارند؛ چنان که گفته شده است: **کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل**<sup>۴۶</sup>؛ «هر آنچه عقل حکم کند شرع نیز و آنچه شرع حکم کند عقل نیز همانگونه حکم می‌کند».

بازتاب این مسئله، در فرایند اجتهاد و استنباط احکام الهی به خوبی هویدا است؛ تا آنجا که در کنار کتاب و سنت، عقل نیز یکی از منابع استنباط قلمداد شده است.

## پنج. جامع بودن

همه سونگری و در نظر گرفتن تمامی ابعاد و جوانب حیات بشری و فرو نهادن هیچ‌یک از حوزه‌هایی که انسان در آن نیازمند هدایت‌های الهی و دینی است، سهم به سزایی در پایایی و جاودانگی اسلام دارد.

ادوارد گیبون<sup>۴۷</sup> می‌نویسد: «قرآن ... قانون اساسی، شامل رویه قضایی و نظامات مدنی و جزایی و حاوی قوانینی است که تمام عملیات و امور مالی بشر را اداره می‌کند ... دستوری است شامل مجموعه قوانین دینی و اجتماعی، مدنی، تجاری، نظامی، قضایی، جنایی و جزایی. همین مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی از تزکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت و از حقوق عمومی تا حقوق فردی و از منافع فردی تا منافع عمومی و از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب و مکافات این جهان تا عذاب و مکافات جهان آینده همه را در بر دارد»<sup>۴۸</sup>.

## شش. هماهنگی با فطرت و طبیعت

انسان‌ها در عین دارا بودن تفاوت‌ها و دگرگونی‌هایی که بر اثر شرایط زمانی و مکانی بر آنها عارض شده است، سرشت و فطرت یگانه‌ای دارند. هر اندازه آیینی با اصول فطری انسان پیوند وثیق‌تری برقرار کند، از پایایی و ماندگاری بیشتری برخوردار خواهد بود و هر قدر از آن فاصله گیرد، گرفتار ناپایداری و ناماندگاری خواهد شد. توجه ژرف اسلام به طبیعت و سرشت آدمیان و تنظیم قوانین هماهنگ با آن، یکی از رمزهای پایداری و جاودانگی اسلام است.

<sup>۴۶</sup> (۱). حرّ، عاملی، وسائل الشیعه، (تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت الاحیاء التراث، قم: چاپ ۲)، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

<sup>۴۷</sup> Edward Gibbon. (۲).

<sup>۴۸</sup> (۳). جان، دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، (قم: دارالتبلیغ اسلامی، بی‌تا)، صص ۹۸-۹۹.

عوامل دیگری نیز در این رابطه قابل بررسی است؛ مانند:

۱. وجود قوانین حاکم و کنترل کننده (چون قاعده لاضرر و ...)

۲. دادن اختیارات به حکومت (جامعه) اسلامی؛

۳. نپرداختن به ظاهر زندگی<sup>۴۹</sup>؛

۴. انسجام، هماهنگی و سازگاری بین مجموعه قوانین اسلام؛

۵. اعتدال؛

۶. رابطه علی و معلولی احکام اسلام با مصالح و مفاسد واقعی؛

۷. تأکید بر علم و تجربه مفید همراه با عمل<sup>۵۰</sup>؛

۸. کران ناپذیری قرآن و سنت<sup>۵۱</sup>؛

۹. هدف‌های پایان‌ناپذیر<sup>۵۲</sup>.

### هفت. عدم اختصاص به عرب

اینکه «قرآن برای فهم مردمی بدوی و عرب زبان نازل شده»، سخنی نادرست است؛ زیرا قرآن «در میان مردمی بدوی و عرب زبان» نازل شده و فرق است میان اینکه چیزی در میان قومی خاص ظهور یابد، با اینکه «مخصوص آنها پدید آمده باشد»! قرآن هیچ گاه مخاطب خود را، اعراب یا قوم دیگری قرار نداده و همواره به «ناس»، (جمع مردم) و یا مؤمنان خطاب کرده است. از نظر فهم پذیری نیز آیات قرآن چند دسته است:

۱. بعضی از آیات قرآن، برای اعراب آن زمان فهم پذیر بود و در عین بساطت و سادگی بیان، دارای چنان استواری علمی و منطقی است که برای دانشمندان برجسته امروزی نیز جالب توجه و درخور دقت است.

---

<sup>۴۹</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. مرتضی، مطهری، ختم نبوت، (قم: صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴)؛

ب. همو، خاتمیت.

<sup>۵۰</sup> (۲). نگاه: محمود، فتحعلی، مبانی اندیشه اسلامی ۴، درآمدی بر نظام ارزشی و سیاسی اسلام، (قم: مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۳).

<sup>۵۱</sup> (۳). مرتضی، مطهری، خاتمیت، (قم: صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۷۴)، صص ۱۵۷-۱۸۹.

<sup>۵۲</sup> (۴). همان، صص ۶۹-۸۶.



۲. برخی از آیات - چه در زمان نزول و چه در عصر حاضر - جز با تعمق و ژرف کاوی‌های دقیق و روش‌مند عالمانه قابل درک نیست.

۳. بسیاری از حقایق علمی و فلسفی و مباحث اجتماعی قرآن، تنها در پرتو دانش کنونی یا آینده بشریت قابل درک است.<sup>۵۳</sup>

۴. بسیاری از آیات قرآن نیز تا حد زیادی فراتر از عقول و فهم عادی بشر بوده و تنها در سایه پرتوافشانی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام فهم پذیر است. تفاسیر مأثور از آنان، گنجینه‌های ارزشمندی است که حقیقت‌های والای قرآن را به نیکوترین وجهی در اختیار بشریت قرار می‌دهد. این نکته چیزی نیست که تنها شیعه بدان معترف باشد؛ بلکه اهل سنت نیز در بسیاری از تفاسیر خود، به احادیث تمسک می‌جویند.

## هشت. عصری نبودن قرآن

اینکه قرآن به وقایع زمان خود و یا به گذشته‌ها اشاره کرده است، آن را منحصر به یک عصر نمی‌سازد؛ زیرا قرآن منحصر به ذکر چند حادثه و نکته تاریخی گذرا نیست. این کتاب مشتمل بر معارفی جاودان، در باب خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، راه‌شناسی، راهنماشناسی و مجموعه گسترده‌ای از احکام، اخلاق و ... است که همه زمان‌ها را پوشش می‌دهد و هدایت بشریت به سوی سعادت را در هر مقطع تاریخی تأمین می‌کند.

از طرفی وقایع تاریخی بیان شده در قرآن، هر چند مربوط به گذشته است؛ ولی کار کرد آنها در آینده است. به عبارت دیگر هر یک از آنها، بیانگر نوعی سنت تغییرناپذیر تاریخی یا حکم و قانونی است که دارای کلیت و شمول است. قرآن درباره بنی‌اسرائیل می‌گوید: «آنان پس از رهایی از چنگال فرعون، اظهارنارضایتی از غذای واحد نموده و خواست‌های مادی متعددی مطرح کردند و لاجرم گرفتار غضب الهی گردیدند»<sup>۵۴</sup>. این بیان نشان می‌دهد که رفاه‌طلبی، افزون‌خواهی و نافرمانی در برابر فرستاده خداوند، سرانجام به تباهی و تیره‌بختی خواهد انجامید.

این درس بزرگی برای همه کسانی است که پس از رهایی از بند حکومت‌های استبدادی و ظالمانه، در برابر اندک دشواری، صبوری نمی‌ورزند و در جست‌وجوی خواست‌های مادی بی‌تابی می‌کنند.

<sup>۵۳</sup> (۱). برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: مورس، بوکای، مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم.

<sup>۵۴</sup> (۱). نکا: بقره (۲)، آیه ۶۱.

افزون بر آن در قرآن، از آینده و آیندگان نیز سخن بسیار رفته است. به عنوان مثال قرآن از آینده بشریت سخن رانده و آینده‌ای درخشان در سایه حاکمیت توحید، تقوا و عدالت را نوید داده است.

## ۵. حقانیت اسلام

پرسش. چگونه می‌توان تنها حقانیت اسلام را نسبت به مسیحیت و یهودیت اثبات کرد؟ چه اشکالی دارد که همه ادیان حق باشند و «پلورالیسم دینی» صحیح باشد؟

در رابطه با مسئله حقانیت ادیان (پلورالیسم دینی)<sup>۵۵</sup> یا دین واحد، باید چند انگاره را مورد توجه قرار داد:

### یک. چیستی حقانیت ادیان

با بررسی نظریه پلورالیسم دینی، می‌توان اصل ادعای حقانیت ادیان را مشتمل بر انگاره‌های زیر دانست:

۱-۱. منظور از حقانیت ادیان این است که: اعتقادات آنها صادق و پذیرش و تعبد به آنها، جایز و موجب رستگاری پیروانشان است.

۱-۲. منظور از حقانیت ادیان، بر حق بودن عَرَضی است؛ نه در طول زمان. به عبارت دیگر، سخن بر سر این نیست که آیین هر پیامبری، در زمان خود حق بوده است؛ بلکه یعنی همه یا تعدادی از ادیان، در همه زمان‌ها برحق‌اند.

۱-۳. حقانیت ادیان به طور مساوی است؛ نه دارای مراتب تشکیکی. به عبارت دیگر نمی‌توان «بر حق بودن» را درجه‌بندی کرد تا در پرتو آن، دینی بهره‌مندی بیشتری از حقیقت کسب کند و دین دیگر در رتبه فروتر از آن قرار گیرد. بر اساس این انگاره، هیچ فرقی بین اسلام، یهودیت، مسیحیت و دیگر ادیان نیست.

۱-۴. منظور از حقانیت ادیان در جهات مشترکشان نیست؛ بلکه ادیان-با اختلافاتی که دارند- برحق‌اند؛ یعنی، هم توحید اسلامی بر حق است، هم تثلیث مسیحی، هم ثنویت زرتشتی و هم بی‌خدایی بودایی‌گری.

### دو. عقل و پلورالیسم دینی

ژرف کاوی‌های عقلی، بطلان پلورالیسم دینی را آشکار می‌سازد. این مسئله دلایل متعددی دارد؛ از جمله:

---

<sup>۵۵</sup> (۲). Religious Pluralism.

۲-۱. استلزام تناقض<sup>۵۶</sup>؛ ادیان موجود دارای آموزه‌هایی است که برخی از آنها با یکدیگر در تضاد و یا تناقض می‌باشد. بنابراین حقانیت همه آنها مستلزم جمع ضدین یا جمع نقیضین است و چنین چیزی محال است. به عنوان مثال آیین اسلام، بر یکتایی خداوند تأکید دارد. در مقابل، مسیحیت قائل به «ثنلیت» یعنی، خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس است! زرتشتی‌گری نیز به «ثنویت» و دوگانه پرستی گرایش دارد!

هر یک از این آموزه‌ها، نافی دیگری است. بنابراین اگر هر سه دین، بر حق باشند، باید هم یکتاپرستی صحیح باشد، هم دوگانه پرستی و هم سه‌گانه پرستی؛ چنین چیزی به تناقض می‌انجامد و محال است؛ زیرا یگانگی خداوند، مساوی با نفی دو یا سه‌انگاری او است. در حالی که ثنویت و امثال آن به خدای بیش از یکی اقرار دارد. بنابراین حقانیت همه آنها؛ یعنی اینکه خدا هم بیش از یکی است و هم نیست و این تناقض است و محال.

۲-۲. خودستیزی<sup>۵۷</sup>؛ حقانیت همه ادیان خود ستیز است؛ زیرا هر دینی آموزه‌های مخالف در دین‌های دیگر را نفی کرده و یا به طور کلی دین دیگر را باطل می‌انگارد.

بنابراین هر یک از این ادیان- اگر بر حق باشند- باید ادعایشان نیز حق بوده و مورد قبول قرار گیرد. بنابراین از حقانیت هر دین، بطلان دیگر ادیان به دست می‌آید و پلورالیزم دینی با حق‌انگاری همه ادیان، بطلان همه ادیان را نتیجه می‌دهد. از این رو گفته شده است: پلورالیزم دینی خود برانداز است و علیه خود حکم می‌کند.

۲-۳. استلزام شکاکیت دینی؛ پنداره پلورالیزم دینی، مبتنی بر نظریه «نسبیت معرفت»<sup>۵۸</sup> و یا شکاکیت است و سرانجامی جز شکاکیت<sup>۵۹</sup> دینی ندارد؛ زیرا این انگاره. از سویی به حقانیت همه ادیان حکم می‌کند و از دیگر سو، ادیان موجود یکدیگر را نفی می‌کنند!

نتیجه این تعارض چیزی جز همان شکاکیت و سرگردانی نیست. به عبارت دیگر پلورالیزم دینی، از سویی برونداد شکاکیت یا نسبیت معرفت است و برونداد آن نیز جز شکاکیت دینی نیست.

### سه. عقل و دین حق

بر اساس آنچه گذشت روشن شد که همه ادیان، نمی‌توانند از حقانیت مساوی برخوردار باشند؛ اکنون این سؤال پدید می‌آید که از دیدگاه خرد، چه راهی برای تشخیص دین حق و تمییز آن از دیگر ادیان وجود دارد؟ به

<sup>۵۶</sup> (۱) Contradiction.

<sup>۵۷</sup> (۱) Self Contradiction.

<sup>۵۸</sup> (۲) Epistemic Relativism.

<sup>۵۹</sup> (۳) Scepticism.

عبارت دیگر ملاک حقانیت یک دین و روش سنجش آن از دیدگاه عقلی چیست؟ در این باره می‌توان گفت دینی بر حق است که:

۳-۱. عقاید و آموزه‌های آن، نه تنها خردستیز نباشد؛ بلکه به وسیله عقل و برهان مورد تأیید قرار گیرد.

۳-۲. دارای خاستگاه الهی باشد.

۳-۳. آموزه‌های آن تحریف نشده باشد.

۳-۴. از سوی پیامبران بعدی الهی نسخ نشده باشد.

۳-۵. از دیگر ادیان موجود، جامع‌تر و کامل‌تر باشد.

بررسی تطبیقی ادیان براساس این موارد، تحقیقی گسترده و فراخ دامن می‌طلبد. در عین حال به طور فشرده و کوتاه، اشاراتی در مقایسه چند دین بزرگ خواهیم داشت:

الف. مهم‌ترین رکن اساسی یک دین «خداشناسی» آن است. در این راستا گفتنی است که آموزه خداشناسی و توحید<sup>۶۰</sup> در اسلام، خردپذیرترین آموزه است و ادله متقن بسیاری بر آن گواهی می‌دهد. اثبات توحید به خودی خود، ابطال‌کننده آموزه «تثلیث» و «ثنویت» است. بنابراین همین مسئله به تنهایی برای اثبات عدم حقانیت ادیان غیر الهی (مانند بودایی‌گری) و هر دین مشتمل بر شرک (مانند مسیحیت و زرتشتی‌گری) کافی است.

ب. بسیاری از ادیان به رغم دارا بودن پیشینه الهی، در طول تاریخ دچار تحریفات چشمگیری شده و اصالت خود را از دست داده‌اند. همین مسئله باعث شده که آموزه‌های خردستیز بسیاری در این ادیان رخ نماید. اکنون از باب نمونه تنها به چند نمونه از تحریفات عهدین اشاره می‌کنیم:

۱. اتهامات ناروا به پیامبران؛ علاوه بر رسوخ تحریفات بنیادی و اعتقادی در کتاب مقدس، پاره‌ای از اتهامات ناروا و غیراخلاقی به برخی از پیامبران نسبت داده شده است که قلم از بیان آن شرم دارد!!<sup>۶۱</sup>

---

<sup>۶۰</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد حسین، طباطبایی و مطهری، اصول فلسفه و روش نالیسم، ج ۵، (قم: صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۴)؛

ب. مرتضی، مطهری، توحید، (قم: صدرا، چاپ سوم، ۱۳۷۴).

<sup>۶۱</sup> (۱). ر. ک: انجیل یوحنا، ۱: ۱۱۲، سفر تکوین، ۳۰: ۱۹، ۳۸ و برای آشنایی بیشتر ر. ک: انیس الاعلام، ج ۳؛ محمد، صادقی، بشارات عهدین، ص ۷۳ و ۱۷۷.

این در حالی است که براهین عقلی لزوم عصمت پیامبران را اثبات می‌کند.

۲. وجود افسانه‌ها؛ وجود افسانه‌های بی‌پایه در کتاب مقدس، یکی دیگر از جنبه‌های تحریف آن است؛ از جمله می‌توان به کشتی گرفتن حضرت یعقوب با خدا و غلبه او بر خدا، اشاره کرد!!<sup>۶۲</sup>

۳. گناه جبلی؛ مسیحیان معتقدند: آدم در بهشت به گناه آلوده و این گناه به حساب همه فرزندان او نوشته شده است؛ یعنی، انسان ذاتاً با به دوش کشیدن بار گناه، به دنیا می‌آید! هر چند پس از آمدن به دنیا هیچ گناهی مرتکب نشود و هرگونه تلاش و عمل انسان در رهایی از این خطا، سودی نخواهد بخشید و تصلیب و به دار کشیده شدن حضرت عیسی، کفاره گناه ذاتی و جبلی انسان است!

۴. تقویت ظلم؛ یکی دیگر از آموزه‌های نامعقول کتاب مقدس، توجیه ظلم و ستم و دعوت به سکوت در برابر حاکمان ظالم، به بهانه این است که آنان، حاکم و سایه خدا در زمین‌اند!!<sup>۶۳</sup>

وجود این گونه آموزه‌های غیرعقلانی در کنار طرح مسئله تثلیث و تجسیم و وجود تناقض‌های متعدد در متن کتاب مقدس<sup>۶۴</sup>، دلیل بر عدم حقانیت یهود و مسیحیت امروزی در برابر اسلام است.

افزون بر آن تحقیقات علمی و زبان‌شناختی، بر عدم وثاقت متون مقدس گواهی داده است. توماس میشل - استاد الهیات مسیحی - بر آن است که به اعتقاد بیشتر متفکران کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس، کتب مقدس املای الهی نیست و دارای عصمت لفظی نمی‌باشد و گاهی نویسندگان بشری، نظریات غلط یا اطلاعات اشتباه‌آمیزی را در متن کتاب باقی گذاشته‌اند.<sup>۶۵</sup>

#### چهار. قرآن و پلورالیسم دینی

آیات قرآنی علاوه بر دلالت بر انحصار دین حق در اسلام و نفی پلورالیسم و تکثرگرایی دینی، به صراحت با برخی از اصول و مبانی پلورالیسم، مخالف است و آن را ابطال می‌کند. آیاتی که در این زمینه وجود دارد، به چند بخش تقسیم می‌شود؛ در ذیل تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۴-۱. امکان رسیدن به حقیقت

<sup>۶۲</sup> (۲). سفر پیدایش، ۴۳: ۲۳۳۰.

<sup>۶۳</sup> (۳). انجیل متی، ۳۸: ۵ و اکثر نامه‌های پولس به رومیان.

<sup>۶۴</sup> (۴). در جلد دوم کتاب «انیس الاعلام»، ۱۲۵ مورد تناقض موجود در کتاب مقدس مورد بررسی قرار گرفته است.

نیز نگا: حقیقت مسیحیت، (قم: مؤسسه در راه حق، چاپ اول ۱۳۶۱)، صص ۱۲۷-۱۳۳؛ زمانی، مصطفی، به سوی اسلام یا آیین کلیسا، (قم: پیام اسلام، ۱۳۴۶).

<sup>۶۵</sup> (۱). نگا: میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، (قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۷۷)، صص ۲۳-۲۷.

آیاتی از قرآن با مبنای شکاکیت و نسبیّت‌گرایی و عدم امکان دست‌یابی به حقیقت - که از مبانی و پیش‌فرض‌های پلورالیزم دینی است - در تضاد و تقابل است و نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن، به هیچ وجه شکاکیت و نسبیّت در دین، مورد پذیرش نیست و رسیدن به حقیقت امکان‌پذیر است. این آیات عبارت است از:

۴-۱-۱. آیاتی که شک‌ورزان را مورد سرزنش قرار می‌دهد.<sup>۶۶</sup>

۴-۱-۲. آیاتی که ادله پیامبران را روشن و آشکار و تردید شکاکان را بی‌وجه معرفی می‌کند.<sup>۶۷</sup> برای مثال در رابطه با آشکار بودن حقیقت اسلام می‌فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۶۸</sup>؛ «هیچ اکراهی در دین نیست؛ به درستی که راه هدایت از گمراهی، روشن گردید»<sup>۶۹</sup>.

۴-۱-۳. آیاتی که امر به تبعیت از علم و یقین و نهی از پیروی ظن و گمان دارد.<sup>۷۰</sup>

۴-۲. عدم قبول غیر اسلام

این آیات با صراحت، اسلام را تنها دین حق و صراط مستقیم معرفی می‌کند و عقاید پیروان سایر ادیان را باطل معرفی کرده و آنان را به پیروی از اسلام دعوت می‌کند:

۴-۲-۱. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۷۱</sup>؛ «و هر کس جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است». البته اسلام همه پیامبران الهی را راهبر به سوی حقیقت دانسته و دین همه را اسلام می‌داند. بنابراین پیروی از پیامبران خدا در عصر رسالتشان،

<sup>۶۶</sup> (۲). جائیه (۴۵)، آیه ۳۲.

<sup>۶۷</sup> (۱). ابراهیم (۱۴)، آیه ۹ و ۱۰.

<sup>۶۸</sup> (۲). همان، آیه ۲۵۶.

<sup>۶۹</sup> (۳). جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد حسن، قدردان قراملکی، قرآن و پلورالیزم دینی، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر؛

ب. مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، پلورالیسم دینی، (قم: چاپ اول، ۱۳۸۰)؛

پ. علی، ربانی گلپایگانی، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۸)؛

ت. کتاب نقد، ش ۴، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۸).

<sup>۷۰</sup> (۴). اسراء (۱۷)، آیه ۳۶؛ یونس (۱۰)، آیه ۳۶؛ نجم (۵۳)، آیه ۲۸.

<sup>۷۱</sup> (۵). آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

همان اسلام است و مصداق آن در زمان رسالت حضرت ختمی مرتبت، پیروی از آیین حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.<sup>۷۲</sup>

۴-۲-۲. «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»<sup>۷۳</sup>؛ «هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی.

بگو: در حقیقت، تنها هدایت خدا است که هدایت [واقعی] است و چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد، از هوس‌های آنان پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت».

۴-۲-۳. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»<sup>۷۴</sup>؛ «و یهود گفتند: عُزَیْر، پسر خدا است و نصارا گفتند: مسیح، پسر خدا است! این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند، شباهت دارد. خدا آنان را بکشد؛ چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟!»

آیات فراوان دیگری از این سنخ وجود دارد که شما را به تأمل و تدبر بیشتر در آنها ارجاع می‌دهیم.<sup>۷۵</sup>

۴-۳. دین همه انسان‌ها

بسیاری از آیات قرآن، همه انسان‌ها را مخاطب قرار داده و به دین اسلام دعوت کرده و قرآن و پیامبر اسلام را هادی همه انسان‌ها معرفی کرده است. از جمله اینکه می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»<sup>۷۶</sup>؛ «و ما تو را نفرستادیم، مگر برای همه مردم تا [آنها را به پاداش الهی] بشارت دهی و [از عذاب او] بترسانی...».

<sup>۷۲</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگاه: محمد حسن، قدردان قراملکی، قرآن و پلورالیزم، صص ۱۱۷-۱۳۶.

<sup>۷۳</sup> (۲). بقره (۲)، آیه ۱۲۰.

<sup>۷۴</sup> (۳). توبه (۹)، آیه ۳۰.

<sup>۷۵</sup> (۴). ر. ک: آل عمران (۳)، آیه ۶۱ (مباهله با مسیحیان)؛ توبه (۹)، آیه ۳۱ و ۳۲؛ نساء (۴)، آیه ۱۵۷ و ۱۷۱؛ مائده (۵)، آیه ۵۱ و ۷۳؛ فتح (۴۸)، آیه ۲۸؛ صف (۶۱)، آیه ۹؛ مریم (۱۹)، آیات ۸۸ و ۹۱؛ بقره (۲)، آیه ۷۹.

<sup>۷۶</sup> (۵). سبأ (۳۴)، آیه ۲۸.

در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا»<sup>۷۷</sup>؛ «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم». در رابطه با همگانی بودن قرآن در موارد مختلفی می‌فرماید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۷۸</sup>؛ «آن کتاب (قرآن) نیست، مگر تذکری برای همه جهانیان».

#### ۴-۴. فراخوانی اهل کتاب به اسلام

قرآن مجید اهل کتاب را به اسلام فرا خوانده و روی گردانی از آن را کفر و حق پوشی تلقی نموده و به شدت از آن تویخ می‌کند:

«ای اهل کتاب! پیامبر ما به سوی شما آمد؛ در حالی که بسیاری از حقایق کتاب [آسمانی] را که شما مخفی داشتید، روشن می‌سازد و از بسیاری از آنها صرف نظر می‌کند. آری از جانب خدا به سوی شما نور و کتاب آشکاری آورد. خداوند به برکت آن، کسانی که خشنودی او را پیروی کنند، به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به فرمان خود، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آنها را به راه راست هدایت می‌کند»<sup>۷۹</sup>.

قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»<sup>۸۰</sup>؛ «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید، در حالی که [بر درستی آن] گواهیید».

در این زمینه آیات فراوان دیگری وجود دارد که بر بطلان پلورالیزم دینی، به گونه‌های مختلف دلالت دارد و همگان را به بررسی و شناخت اسلام و پیروی از آن فرا می‌خواند<sup>۸۱</sup>.

#### پنج. تفکیک حقیقت و معذور بودن

هر چند دین حق و صراط مستقیم، واحد است؛ ولی معذّر و حجت بودن، گوناگون است!! و مسئله حقانیت را باید از آن جدا کرد. پیروان سایر ادیان، خارج از شریعت حق و مطلوب الهی‌اند؛ اما در صورت وجود شرایطی، دارای حجت و دلیل خواهند بود؛ از جمله: جهل غیر مقصرانه نسبت به اسلام؛ طالب بودن حقیقت در سوي‌ای دل و جست و جوی آن در حد مقدور و پای‌بندی به احکام عقل و فطرت.

<sup>۷۷</sup> (۶). اعراف (۷)، آیه ۱۵۸. نیز نگا: نساء (۴)، آیه ۷۹؛ حج (۲۲)، آیه ۴۹؛ فرقان (۲۵)، آیه ۱؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

<sup>۷۸</sup> (۱). تکویر (۸۱)، آیه ۲۷؛ یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۴؛ ص (۳۸)، آیه ۸۷؛ انعام (۶)، آیه ۹۰. نیز نگا: ابراهیم (۱۴)، آیه ۱ و ۵۲؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۳۸؛ انعام (۶)، آیه ۱۸؛ نساء (۴)، آیه ۱۷۴؛ فرقان (۲۵) آیه ۱.

<sup>۷۹</sup> (۲). مائده (۵) آیه ۱۵-۱۶ و نیز نگا: همان، آیه ۱۹.

<sup>۸۰</sup> (۳). آل عمران (۳) آیه ۷. نیز نگا: بقره (۲) آیه ۴۱؛ آل عمران (۳) آیه ۷۱.

<sup>۸۱</sup> (۴). جهت آگاهی بیشتر نگا: محمد حسن، قدردان قراملکی، قرآن و پلورالیزم، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰).



بر این اساس هر چند راهشان «صراط مستقیم» و دین حق نیست؛ اما در روز قیامت نزد خداوند معذورند. قرآن از این گروه به «مستضعف» یاد کرده است. این گروه ضمن معذور بودن، به تناسب صدق باطنی و نوع عقاید و رفتار، و به عبارت دیگر متناسب با میزان «حسن فاعلی» و «حسن فعلی»، بهره‌ای از سعادت برده و به درجه‌ای از سعادت نایل خواهند شد.

چکیده دیدگاه اسلام عبارت است از:

۱. دین حق، تنها اسلام است. اسلام همان آیین توحیدی به معنای کامل کلمه و در همه ابعاد آن است که دین همه انبیای الهی بوده و آنان، همگان را به سوی آن دعوت کرده‌اند. بنابراین آموزه‌هایی چون تثلیث، ثنویت و ... هرگز بنیاد و اساس درستی ندارد.

۲. از نظر اسلام، شریعت دارای کثرت طولی است؛ یعنی، آنچه در طول تاریخ تغییر کرده، شریعت الهی بوده است و هر پیامبر صاحب شریعتی، شریعت پیشین را نسخ نموده و شریعت کامل‌تر و متناسب با رشد بشر و مقتضیات زمان، عرضه کرده است. بنابراین تکثر طولی - نه عرضی - شریعت وجود داشته است و با شریعت خاتم همه شرایع پیشین نقض شده و تنها شریعت مقبول، شریعت محمدی صلی الله علیه و آله است.

۳. نجات و رستگاری انسان، تابع حجت‌هایی است که خداوند بر انسان تمام کرده و پاسخ انسان به آنها است. هر کس در حد حجت‌های درونی (عقل، فطرت و ...) و بیرونی (تعالیم پیامبران) که به آنها دسترسی داشته و یا می‌توانسته دست یابد، مسئول و ورای آن معذور است.<sup>۸۲</sup>

## ۶. امتیازات اسلام

پرسش. اگر کسی بپرسد امتیاز اسلام بر دیگر ادیان چیست و چرا باید مسلمان بود؛ چه جوابی وجود دارد؟

دین مبین اسلام از جهات مختلفی بر شریعت‌های پیامبران پیشین و آنچه امروزه به نام ادیان مختلف خوانده می‌شود، امتیاز دارد. بسیاری از این امتیازات از سوی اندیشمندان و متفکران غیرمسلمان، مورد تأکید قرار گرفته است. بررسی جامع و تفصیلی این مسئله، کاوشی ژرف می‌طلبد و از حوصله این نوشتار خارج است؛ از این رو به اختصار نکاتی چند بیان می‌شود:

<sup>۸۲</sup> (۱). برای آشنایی بیشتر ر. ک:

الف. مرتضی، مطهری، عدل الهی، بخش نهم (عمل خیر از غیر مسلمانان)، (قم: صدرا)؛

ب. محمد حسن، قدردان قراملکی، سوره‌های پلورالیزم، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۸)، صص ۱۱۰-۱۱۶.

## یک. خردپذیری و خردپروری

از جمله امتیازات مهم اسلام، عقلانیت و خردپذیری آموزه‌های آن است. این مسئله در امور مختلفی نمودار است؛ از جمله:

۱-۱. نظام فکری و عقیدتی اسلام: (مانند خداشناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، راهنماشناسی و فرجام‌شناسی)؛

۱-۲. نظام اخلاقی اسلام؛

۱-۳. نظام رفتاری و قوانین و دستورات عملی؛

۱-۴. دعوت به تحقیق و پرسش‌گری در انتخاب دین.

خردپذیری آموزه‌های اسلام، از چنان وضوح و روشنی برخوردار است که قرآن مجید، آدمیان را به بررسی هوشمندانه و انتخاب خردمندانه دین دعوت کرده و هر گونه تحمیل و اجبار و پذیرش کورکورانه دین را نهی می‌کند: «فَبَشِّرْ عِبَادِ\* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۸۳</sup>؛ «پس بشارت ده بندگانم را، آنان که به سخنان [مختلف] گوش فرا داده و برترین را بر می‌گزینند» و «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۸۴</sup>؛ «هیچ گونه تحمیل و اجبار در امر دین روا نیست [؛ زیرا] به خوبی راه هدایت از ضلالت روشن شد». اما مسیحیت کنونی به علت قرار گرفتن در تنگنای شدید معرفتی و ناتوانی در حل رابطه تثلیث و توحید و تجسد و خدا انگاری مسیح، به جداسازی و گسست ایمان از معرفت فتوا داده و دین و ایمان را با عقل و خرد بیگانه ساخته است!<sup>۸۵</sup>

پروفسور لگنهاوزن<sup>۸۶</sup> می‌گوید: «چیزی که در اسلام بیش از همه، برای من جاذبه داشت، این بود که چقدر این دین از پرسش‌های انسان استقبال می‌کند و همواره دعوت به تحقیقات بیشتر در تعالیم دین می‌کند».<sup>۸۷</sup>

همو می‌گوید: «وقتی از کشیش‌ها می‌پرسیدم که من نمی‌فهمم چه طور خدا یکی است و سه شخص است؟ در اکثر موارد جواب می‌گفتند که ما نمی‌توانیم به درک این آموزه برسیم. تنها خدا می‌داند که حقیقت این امر

<sup>۸۳</sup> (۱). زمر (۳۹)، آیه ۱۷ و ۱۸.

<sup>۸۴</sup> (۲). بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

<sup>۸۵</sup> (۳). جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد تقی، فعالی، ایمان دینی در اسلام و مسیحیت، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۸)؛

ب. حمیدرضا، شاکرین، پرسمان سکولاریسم، (مشکلات کلامی مسیحیت)، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۴).

<sup>۸۶</sup> (۴). M. (G) Legenhausen.

<sup>۸۷</sup> (۵). محمد، لگنهاوزن، «با پرسش زنده‌ام»، پرسمان (ماهنامه)، پیش شماره اول، خرداد ۸۰، ص ۵.

چيست. اين رمزی ست که فقط خدا آن را می داند و عقل در اینجا به بن بست می رسد! از جمله چیزهایی که برای بنده خیلی جالب بود، این بود که در اسلام نگفته اند اصول دین را چشم و گوش بسته بپذیر؛ بلکه دعوت کرده اند که بپرس. مخصوصاً این خصلت در میان شیعیان خیلی بیشتر است»<sup>۸۸</sup>.

خانم مارگریت مارکوس (مریم جمیله) نیز در این زمینه می نویسد:

«پس از آنکه عقاید همه کیش های بزرگ را مورد بررسی قرار دادم، به این نتیجه رسیدم که به طور کلی مذاهب های بزرگ یکی بودند؛ ولی به مرور زمان فاسد شده اند. بت پرستی، فکر تناسخ و اصول طبقه بندی در کیش هندویی سرایت کرد.

صلح جویی مطلق و انزوا از مشخصات کیش بودایی شد. پرستش آبا و اجداد جزء عقاید کنفوسیوسی، عقیده اصالت گناه و تثلیث و در نتیجه آن مفهوم خدایی مسیح و شفاعت به استناد مرگ ادعایی عیسی بر روی دار در مسیحیت، انحصارطلبی ملت برگزیده یهود و ... نتیجه این انحرافات است. هیچ یک از این اندیشه هایی که مرا منزعج ساخته بود، در اسلام پیدا نمی شد؛ بلکه به صورت روزافزونی احساس می کردم که تنها اسلام آن مذهب اصلی است که طهارت خودش را حفظ کرده است. سایر مذاهب ها فقط و فقط بعضی اجزای آن، مقرون با حقیقت است؛ ولی فقط اسلام است که تمام حقیقت را حفظ کرده است»<sup>۸۹</sup>.

## دو. اسلام و علم

از جهت سازگاری با علم و دانش بشری نیز اسلام کارنامه درخشانی دارد.

موریس بوکای<sup>۹۰</sup> دانشمند فرانسوی به دو امتیاز اساسی در این رابطه اشاره می کند:

۱- ۲. غنای فراوان قرآن در حوزه مسائل علمی؛ در حالی که عهد قدیم (تورات) و عهد جدید (انجیل) نسبت به بسیاری از آنها ساکت و فاقد اطلاعات و داده های مشخصی هستند.<sup>۹۱</sup>

۲- ۲. استواری و توافق داده های قرآن با دستاوردهای متقن و معتبر علوم روز؛ در حالی که عهد عتیق و اناجیل به تعارضات آشتی ناپذیری در این زمینه مبتلا هستند.

<sup>۸۸</sup> (۱). همان، ص ۶.

<sup>۸۹</sup> (۲). مارگریت، مارکوس، نقش اسلام در برابر غرب، ترجمه غلامرضا سعیدی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸)، ص ۹.

<sup>۹۰</sup> (۳). Mourice Bucallie.

<sup>۹۱</sup> (۴). موریس، بوکای، عهدین، قرآن و علم، ترجمه حسن حبیبی، (تهران: حسینیه ارشاد. بی تا)، ص ۱۲.

بوکای می‌نویسد: «من بدون سبق ذهن و با عینیت کامل، ابتدا به قرآن توجه کردم و خواستم درجه سازگاری این متن را با معلومات علمی امروز بسنجم ... در پایان کار بر من مسلّم شد که قرآن، به ایجاب و اثبات هیچ مطلبی نمی‌پردازد که در این دوره معاصر، بتوان آن را از نظر گاه علمی محل انتقاد و تردید قرار داد.

براساس همین روش عینی، عهد عتیق و انجیل را نیز مطالعه کردم. در مورد عهد عتیق به هیچ وجه نیازی نبود که پا را از کتاب نخست آن؛ یعنی، سفر تکوین (پیدایش) فراتر بگذارم، تا به تأکیدی آشتی‌ناپذیر، با معلومات متقن علمی این روزگار برخورد کنم!

در همان صفحه اول انجیل نیز، شجره و نسب عیسی علیه السلام ما را دچار اشکال می‌کند؛ زیرا در این باب متن انجیل متی با متن انجیل لوقا آشکارا در تناقض است.

درباره تاریخ ظهور بشر بر روی زمین نیز مطالب انجیل لوقا با معارف امروزی کاملاً ناسازگار است.<sup>۹۲</sup>

البته اسلام در این باره، امتیاز اساسی دیگری نیز بر مسیحیت دارد و آن نوع نگاه اسلام به علم و دانش است. اسلام دینی است که به گسست‌ناپذیری علم و عقل و ایمان و معرفت و رستگاری فتوا می‌دهد.<sup>۹۳</sup> اما به اعتقاد رسمی مسیحیت شجره ممنوعه - که آدم و حوا به جرم خوردن آن از بهشت رانده شدند و به تبع آن همه انسان‌ها مورد خشم الهی قرار گرفته و گنهکار شدند - چیزی جز شجره معرفت و دانش نیک و بد نبوده است: «پس گرفته خداوند پروردگار آدم را در بهشت عدن قرار داد تا او را رستگار و مورد عنایت خود سازد و آدم را امر نموده، چنین گفت: آنچه از درختان خواهی بخور؛ اما مبادا که از درخت معرفت نیک و بد بخوری که هر گاه از آن بخوری خواهی مرد».<sup>۹۴</sup>

در باب سوم می‌گوید: خداوند پس از تخلف آدم چنین گفت: «اکنون انسان مانند یکی از ما شده که نیک و بد را تمیز می‌دهد و اکنون است که دست دراز کند و از درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند؛ پس او را از بهشت عدن بیرون کرد ...».<sup>۹۵</sup>

بر اساس این آموزه، جست و جوی دانش و معرفت در تعارض با رستگاری و خلود انسان در بهشت است. به عبارت دیگر چنین وانمود می‌کند که یا باید رستگاری در بهشت را برگزیند و یا در جست و جوی دانش و

<sup>۹۲</sup> (۱). همان، صص ۱۳-۱۲.

<sup>۹۳</sup> (۲). جهت آگاهی بیشتر نگاه: اصول کافی، ج ۱، کتاب «نفس العلم» و کتاب «العقل و الجهل».

<sup>۹۴</sup> (۱). تورات، سفر پیدایش ۲، ۱۷-۱۵.

<sup>۹۵</sup> (۲). تورات، سفر پیدایش ۳، ۲۲.

معرفت برآید. پس آنکه بهشت و رستگاری می‌خواهد، باید از پیمودن طریق دانش و معرفت فاصله گیرد و آنکه دانش و معرفت می‌جوید، باید بهای سنگین خروج از بهشت و سعادت جاودان را تحمل کند!

استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «بر اساس این برداشت همه وسوسه‌ها، وسوسه آگهی است؛ پس شیطان وسوسه‌گر همان عقل است»<sup>۹۶</sup>.

### سه. کتاب معصوم الهی

یکی از مهم‌ترین امتیازات اسلام بر دیگر ادیان، «کتاب آسمانی» آن است. قرآن مجید، از چند جهت بر کتاب‌های آنان امتیاز دارد. برخی از این جهات عبارت است از:

۳-۱. کلام الهی؛ قرآن مجید کتابی است که تماماً از سوی خداوند، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و تمام الفاظ و کلمات به کار رفته در آن، عیناً کلام الهی است. به عبارت دیگر اسلام تنها دینی است که مستقیماً کلام خدا را در دسترس بشر قرار می‌دهد و انسان را با سخن او آشنا می‌سازد؛ در حالی که دیگر ادیان موجود، از چنین امر مهمی تهی بوده و حتی ادعای آن را ندارند.

دکتر موریس بوکای می‌نویسد: «فرق اساسی دیگر میان مسیحیت و اسلام- در مورد کتاب‌های مقدس- این است که مسیحیت متنی ندارد که از طریق وحی نازل شده و تثبیت گردیده باشد؛ اما اسلام قرآن را دارد که با ضابطه بالا می‌خواند.

قرآن بیان و گزاره وحیانی است که از طریق جبرئیل به محمد صلی الله علیه و آله رسیده است. بر خلاف اسلام، اصول مذهبی مبتنی بر وحی در مسیحیت، بر پایه گواهی‌های متعدد و غیر مستقیم افراد انسانی استوار است و بر خلاف تصور بسیاری از مسیحیان، هیچ‌گونه قولی در دست نیست که واسطه نقل آن، یک شاهد عینی زندگانی عیسی علیه السلام باشد»<sup>۹۷</sup>.

توماس میشل- استاد الهیات و کشیش مسیحی- می‌نویسد: بر خلاف قرآن، کتاب مقدس مجموعه‌ای بین ۶۶ تا ۷۳ کتاب است که در طول ۱۵۰۰ سال تألیف شده و شمار بزرگی از مؤلفان- که تاریخ نام بسیاری از آنها را فراموش کرده- برای تهیه آن به عملیات پیچیده‌ای پرداخته‌اند.

<sup>۹۶</sup> (۳). مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، (قم: صدرا، چاپ هفتم، ۱۳۷۷)، ج ۲، ص ۳۰.

<sup>۹۷</sup> (۱). نکا: توماس، میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، (قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول ۱۳۷۷)، صص ۲۳ و ۲۴.

او همچنین می‌گوید: «اصولاً مسیحیان نمی‌گویند خدا کتاب‌های مقدس را بر مؤلفان بشری املا کرده است؛ بلکه معتقدند او به ایشان برای بیان پیام الهی به شیوه خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگی ویژه هر یک، توفیق داده است».<sup>۹۸</sup>

میشل اشاره می‌کند که نویسندگان کتاب‌های مقدس، معصوم نبوده و دچار محدودیت‌های علمی و تنگناهای زبانی بوده و به رنگ زمان خود در آمده بودند و لاجرم خطاهایی نیز در کتاب مقدس به یادگار نهاده‌اند: «گاهی این نویسنده بشری، نظریات غلط یا اطلاعات اشتباه آمیزی دارد که اثر آن در متن کتاب باقی می‌ماند».<sup>۹۹</sup>

رابرت ا. هیوم نیز می‌نویسد: «اسلام، از این جهت که متن مقدس آن صریحاً وحی خداوندی به یک فرد خاص - بنیانگذار این دین - است، در میان همه ادیان جهان منحصر به فرد است. در قرآن سخنگوی اصلی خدا است ...»<sup>۱۰۰</sup>.

۳-۲. تحریف ناپذیری؛ قرآن کتابی است تحریف‌ناپذیر که همواره اصالت و عصمت خود را در طی قرون حفظ و دست بشر را از دستبرد تحریف کوتاه کرده است؛ در حالی که هیچ یک از ادیان موجود، از این ویژگی برخوردار نیست.

«عصمت» امری افزون بر اصل الهی بودن پیام قرآن است و برای آن می‌توان مراحل زیر را ذکر کرد:

۳-۲-۱. عصمت از ناحیه نازل کننده (خداوند)<sup>۱۰۱</sup>؛

۳-۲-۲. عصمت از ناحیه حاملان وحی و فرشتگان رساننده به پیامبر صلی الله علیه و آله<sup>۱۰۲</sup>؛

۳-۲-۳. عصمت در دریافت وحی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله<sup>۱۰۳</sup>؛

۳-۲-۴. عصمت در ابلاغ وحی به مردم از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله<sup>۱۰۴</sup>؛

<sup>۹۸</sup> (۲). همان، ص ۲۶.

<sup>۹۹</sup> (۳). همان، ص ۲۷.

<sup>۱۰۰</sup> (۱). رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷)، ص ۳۰۹.

<sup>۱۰۱</sup> (۲). نگاه: بقره (۲)، آیه ۱۷۶؛ نساء (۴)، آیه ۱۲۲ و ....

<sup>۱۰۲</sup> (۳). نگاه: شعراء (۲۶) آیه ۱۹۳.

<sup>۱۰۳</sup> (۴). نجم (۵۳)، آیه ۳ و ۴؛ تکویر (۸۱)، آیه ۲۳-۱۹، بینه (۹۸)، آیه ۲.

<sup>۱۰۴</sup> (۵). همان.

۳-۲-۵. عصمت در بقا و استمرار تاریخی وحی در میان بشر تا پایان تاریخ<sup>۱۰۵</sup>.

به اعتقاد مسلمانان، کتاب‌های آسمانی نازل شده بر پیامبران پیشین نیز از نظر عصمت در چهار مرحله نخست با قرآن مجید هم‌تا و هم‌پای‌اند<sup>۱۰۶</sup>؛ لیکن مرحله پنجم عصمت (تحریف‌ناپذیری ابدی در میان مردم) از اختصاصات قرآن است.

۳-۳. معجزه جاوید و سند رسالت؛ پیامبران برای اثبات رسالت خود، معجزه آورده‌اند؛ لیکن کتاب آسمانی آنها، غیر از معجزه و سند رسالتشان بوده است. اما قرآن خود معجزه است؛ یعنی، هم کتاب رسالت است و هم برهان صدق آن. از طرف دیگر این کتاب معجزه‌ای جاودان و باقی و سندی زنده بر رسالت است که قرن‌ها و عصرها را در می‌نوردد و همگان را به تحدی می‌طلبد. در حالی که معجزات پیامبران پیشین، فقط نزد حاضرین مشهود بوده و اثری از آن باقی نیست و جوامع بشری از مشاهده آن محروم‌اند.

افزون بر آن کتاب آسمانی اسلام، امتیازات بیشماری از جهت محتوایی دارد که بررسی آنها مجالی فراخ‌تر می‌طلبد.

#### چهار. جامع بودن

از دیگر ویژگی‌های اسلام در برابر دیگر ادیان، جامع بودن آن است. اسلام برنامه تکاملی بشر تا پایان تاریخ را به ارمغان آورده است. جان دیون پورت می‌نویسد: «... قرآن مطابق تحقیقات کومب با انجیل فرق دارد؛ زیرا انجیل دارای مکتب و روش فقهاتی نیست؛ بلکه به طور کلی محتویات آن مرکب است از قصص و روایات و بیانات تحریض و ترغیب بشر در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و ...»

ولی هیچ نوع عامل و رابطه منطقی جالب و جذابی که این معانی را با یکدیگر ربط دهد، در انجیل وجود ندارد. از این گذشته قرآن مانند انجیل نیست که فقط به عنوان میزان و شاخصی درباره عقاید دینی و عبادت و عمل درباره آن شناخته شده است؛ بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست؛ زیرا تخت و تاج یا به تعبیر دیگر اساس دستگاه و سازمان سیاسی، روی این شالوده ریخته شده و هر نوع قانونی برای اداره امور کشور، از این

<sup>۱۰۵</sup> (۶). فصلت (۴۱)، آیه ۴۲؛ حجر (۱۵)، آیه ۹، واقعه (۵۶) آیه ۷۷.

<sup>۱۰۶</sup> (۷). این مسئله نشان می‌دهد که اعتبار کتب آسمانی و ادیان پیشین نزد مسلمانان بسیار بالاتر از آن است که مدعیان پیروی از آن ادیان ادعا می‌کنند. بهترین گواه این مطلب سخنانی است که از توماس میشل درباره عهدین بیان شد.

منبع گرفته می‌شود. و بالاخره کلیه مسائل حیاتی و مالی با اجازه همین منبع و مصدر قانون‌گذاری، حل می‌شود<sup>۱۰۷</sup>.

## پنج. نظام حقوقی اسلام

از جمله امتیازات انحصاری اسلام بر دیگر ادیان، نظام حقوقی اصیل آن است.

این مسئله بسیاری از اندیشمندان غرب را به تحسین و اعجاب وا داشته است. اگر چه این مسئله در ذیل نظام رفتاری و بحث از «جامعیت اسلام» قابل بررسی است؛ لیکن به جهت اهمیت ویژه‌ای که دارد به طور مستقل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اولین نکته قابل توجه، نقش بی‌بدیل اسلام در بنیان‌گذاری و توسعه حقوق بین‌الملل است.

مارسل بوازار<sup>۱۰۹</sup> پژوهشگر انستیتوی تحقیقات عالی حقوق بین‌الملل در ژنو، می‌نویسد:

«در قرون وسطی هر وقت رکودی در قوانین مسیحیت روی می‌داد صاحب نظران از حقوق اسلامی استفاده می‌کردند. در قرن سیزده میلادی در چند دانشگاه اروپا، مبانی فقه اسلامی مورد پژوهش قرار گرفت. اگر فلسفه تأسیس دانش حقوق بین‌الملل را دگرگونی در روابط ملت‌ها و جلوگیری از تجاوز زورمندان و توانگران و برابری و برادری انسان‌ها بدانیم؛ باید اذعان کنیم که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بنیانگذار حقوق بین‌الملل بوده است»<sup>۱۱۰</sup>.

## اصول حقوق بشر در اسلام

حقوق بشر و یا حقوق بین‌الملل اسلامی دارای اصولی چند است؛ از جمله:

۱. اصل حرمت و کرامت انسان؛

۲. اصل عدالت، برابری و نفی تبعیض؛

---

<sup>۱۰۷</sup> (۱). جان، دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، (قم: دارالتبلیغ اسلامی، بی‌تا)، ص ۹۹.  
<sup>۱۰۸</sup> (۲). مترجم کتاب در پاورقی آورده است: «مردم بی‌خبری که حتی در همین کشور اسلامی تصور می‌کنند دین از سیاست جداست، بخوانند و متنبه شوند که دستگاه تبلیغات اسلامی غیر از ادیان منسوخ است و چقدر تأسف آور است که یک نفر محقق خارجی این معنی را کاملاً درک کرده و توضیح دهد؛ ولی کسانی که خود را مسلمان معرفی می‌کنند به تقلید کورکورانه از خارجیان مغرض، چه یاوه سرایی‌هایی می‌کنند». (همان، صص ۹۹-۱۰۰).

<sup>۱۰۹</sup> (۱) Boizard, Marcell A.

<sup>۱۱۰</sup> (۲). مارسل، بوازار، اسلام در جهان امروز، ترجمه د. م. ی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱)، ص ۲۷۰.



۳. اصل صلح و همزیستی مسالمت آمیز؛

۴. اصل وفای به عهد؛

۵. اصل تفاهم و رواداری؛

۶. اصل مشارکت و همکاری‌های بین‌المللی؛

۷. اصل حمایت از ملل تحت ستم و ...<sup>۱۱۱</sup>.

اصول یاد شده در نگاه اندیشمندان غربی، مورد توجه قرار گرفته است. مارسل بوازار در مورد اصول همزیستی مسالمت آمیز و تفاهم می‌نویسد:

«در مورد پیروان ادیان الهی باید گفت اصولاً اسلام آنها را مورد حمایت خود قرار داده و امنیت کاملی در جامعه اسلامی دارند. آنان می‌توانند طبق دستورات دینی خود آزادانه عمل کنند، به خصوص که در قرآن نیز رعایت حقوق آنان توصیه شده است. این تساهل دینی در مسیحیت و یهود، مطلقاً وجود نداشته و به ویژه پیروان دین یهود، ناگزیر از انجام فریضه‌های بسیار سخت و توان فرسا بوده‌اند»<sup>۱۱۲</sup>.

همو می‌نویسد: «در دیانت یهود برتری نژادی وجود دارد و در برادری مسیحیت، رابطه الهی بر جنبه‌های عملی آن در زندگی اجتماعی غلبه یافته و در شرایط امروز قابل اجرا نیست. اما در دیانت اسلام این افراط و تفریط به چشم نمی‌خورد ... این تفکر که از قرآن نشأت می‌یابد، به دیانت اسلام سودای جهان شمولی می‌بخشد. اسلام به دنبال ساختن جهانی است که همه مردم - حتی آنان که به دین سابق خویش وفادار مانده‌اند - با تفاهم، همکاری، برادری و برابری کامل زندگی کنند»<sup>۱۱۳</sup>.

### شش. خاتمیت

اسلام دین خاتم است و این خاتمیت، ارکان و لوازمی دارد؛ از جمله:

<sup>۱۱۱</sup> (۱). برای آگاهی بیشتر نگاه:

الف. عبدالکریم، سلیمی، نقش اسلام در توسعه حقوق بین الملل، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲)؛

ب. زین العابدین، قربانی، اسلام و حقوق بشر، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۷۵)؛

ج. مارسل، بوازار، انسان دوستی در اسلام، ترجمه محمد حسین مهدوی، (تهران: توس، ۱۳۶۲).

<sup>۱۱۲</sup> (۲). همان، ص ۱۰۷.

<sup>۱۱۳</sup> (۱). مارسل، بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸)، ص ۱۰۶.

۶-۱. نسخ شرایع پیشین؛ هر پیامبری که شریعتی به ارمغان آورد، شریعت پیشین را نسخ کرد و اسلام- به عنوان آخرین شریعت و برنامه کامل سعادت بشر از سوی خداوند- ناسخ همه شریعت‌های پیشین است.

۶-۲. نسخ ناپذیری؛ دین و شریعت اسلامی به لحاظ خاتم بودنش، از پایایی و ماندگاری برخوردار است. این دین هرگز نسخ نخواهد شد و شریعت دیگری جایگزین آن نمی‌شود.

۵-۳. همگانی بودن؛ لازمه ناسخ بودن و پویایی اسلام، آن است که این دین، بدیل ناپذیر، همگانی و یگانه پرچمدار دعوت به سوی توحید و وحدت بخش همه آدمیان تحت لوای توحید و یگانه شریعت و قانون سعادت‌آفرین خداوند باشد.

ویژگی‌های دیگری نیز در باب جاذبه‌های اسلام و امتیازات معارف آن وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.<sup>۱۱۴</sup>

#### هفت. نفی نیست‌انگاری<sup>۱۱۵</sup>

یکی از امتیازات اساسی اسلام، در برابر برخی از دیگر ادیان به ویژه مسیحیت، پیراستگی آن از درون‌مایه‌های نیست‌انگارانه و نفی زمینه‌گرایی به نیهیلیسم<sup>۱۱۶</sup> (نیست‌انگاری) است. به تعبیر پروفیسور فلاطوری، در اسلام عنصری یافت نمی‌شود که بهانه به دست نیست‌انگاری چون نیچه<sup>۱۱۷</sup> دهد تا در این حوزه فرهنگی، حکم به نیست‌انگاری کند. توضیح اینکه نیچه؛ نیهیلیسم را مفهومی دو پهلو می‌داند که یکی از وجوه آن نیست‌انگاری به معنای قدرت روح و به تعبیر وی «نیهیلیسم فعال» است و دیگری نیست‌انگاری به معنای سقوط و زوال قدرت روح (نیهیلیسم منفعل)<sup>۱۱۸</sup>. نیست‌انگاری منفعل، از تباہ شدن قوه خلاقه و از بی‌هدفی و آنچه معنای حیات و ارزش‌های واقعی را تشکیل می‌دهد، ناشی می‌شود<sup>۱۱۹</sup>.

<sup>۱۱۴</sup> (۲). جهت آگاهی بیشتر پیرامون خاتمیت و راز جاودانگی اسلام رجوع کنید به پرسش شماره ۹.

<sup>۱۱۵</sup> (۳). این قسمت عمدتاً از مقاله «فرهنگ شرقی- اسلامی و نیست‌انگاری غربی» نوشته پروفیسور عبدالجواد فلاطوری استفاده شده است که توسط آقای خسرو ناقد، از زبان آلمانی به فارسی ترجمه گردیده و در روزنامه شرق (فرهنگی)، شماره ۳-۲۶۲ به تاریخ ۲۱ و ۲۲، مرداد ۱۳۸۳، ص ۶ چاپ شده است. نام اصل مقاله عبارت است از:

konnte die islamisch- morenlaendische kultur zu einem dem abendlaen dischen nihilismus aehnelnden ?nihilismus fuehrer

<sup>۱۱۶</sup> (۱) Nihilismus (Nihilism).

<sup>۱۱۷</sup> (۲) Nietzsche.

<sup>۱۱۸</sup> (۳). ارجاعات این قسمت به «مجموعه آثار» نیچه به زبان آلمانی از سوی نویسنده مقاله است. هم‌ارجاعات با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه آمده است.

نام و مشخصات اصلی مجموعه آثار نیچه عبارت است از: (۱) qizpiel. ekrew'ehcztieN

<sup>۱۱۹</sup> (۴). همان، ج ۱۵، صص ۶۵۱ و ۸۵۱.

نیپیلیسم فعال، بر ملا کننده بیهودگی مطلق و به تعبیر دیگر افشاگر نیپیلیسم منفعل است. نیست انگاری منفعل، به گذشته فرهنگ مغرب زمین تعلق دارد و بنیاد آن از نظر نیچه، تصور متافیزیکی افلاطونی و باور دینی مسیحیت است. عمده ترین عنصر مسیحی - افلاطونی مورد توجه وی، نگاه منفی به جهانی است که ما در آن زندگی می کنیم. باور افلاطونی و ایمان مسیحی، این جهان را که ما در آن زندگی می کنیم، جهانی خیالی و ساختگی، غیر واقعی و دروغین و بد و زشت می پندارد.<sup>۱۲۰</sup> او مسیحیت را مذهبی نیست انگارانه می خواند<sup>۱۲۱</sup> و می گوید: آری، نیست انگاری و مسیحیت هم قافیه اند و نه تنها هم قافیه که برازنده هم هستند.<sup>۱۲۲</sup>

در مقابل، دو عنصر اساسی در تعالیم اسلامی وجود دارد که راه را بر بسیاری از انتقادات وارد بر مسیحیت و یهودیت - از جمله این نگرش نیچه - می بندد. آن دو عنصر عبارت است از:

۱. یکتا پرستی مطلق که مضمون و محتوای اصلی ایمان دینی اسلام را تشکیل می دهد.

۲. نگرش مثبت به جهان به عنوان اصل و مبنای حیات.

در این نگرش، پیامبر، دارای ذات و قلمروی الهی - به معنای قلمروی حقیقی و واقعی که در برابر جهان غیر واقعی و در مقابل جهان ظاهر قرار گرفته است<sup>۱۲۳</sup> - نمی باشد. در دین اسلام بین جهان بود و نمود، انفصال نیست و جهان نمود، به اندازه جهان بود، واقعی است. بنابراین تعالیم اسلام بهانه به دست کسی نمی دهد تا بر آن انگ نیست انگاری زند و همین مسئله باعث می شود که نیچه نیز در ضمن نفی مسیحیت - به عنوان مذهبی نیست انگارانه که حیات را نابود می سازد و علم و فرهنگ را به تباهی می کشاند - از اسلام تعریف و تمجید کند.

او می نویسد: «مسیحیت، ما را از ثمرات تمدن عهد باستان و بعدها از دستاوردهای تمدن اسلامی محروم کرد. فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران حکمرانان مسلمان اندلس - که در اساس با ما خویشاوندتر از یونان و روم بوده و در معنا و مفهوم و ذوق و سلیقه گویاتر از آنها است - لگدمال شد؛ چرا این تمدن لگدمال شد؟ برای آنکه اصالت داشت ... برای آنکه به زندگی آری می گفت ...»<sup>۱۲۴</sup>.

هشت. عدم حاجت به عصری کردن دین

<sup>۱۲۰</sup> (۵). همان، ج ۱۶، صص ۷، ۴۷، ۵۶۳ و نیز: ج ۵، ص ۵۷۲.

<sup>۱۲۱</sup> (۶). همان، ج ۱۵، ص ۸۵۲.

<sup>۱۲۲</sup> (۷). کنایه نیچه به هم قافیه بودن واژه های آلمانی tsirhednu tsilihin است.

<sup>۱۲۳</sup> (۱). این جمله ناظر به تفکیک قلمرو مسیح از حکومت این جهان در آیات انجیل است که نخستین بذرسکولاریسم و جدا انگاری دین از دنیا را در جهان مسیحی افشاند. نکا: انجیل متی، باب ۲۲، آیه ۲۱؛ لوقا، باب ۲۰، آیه ۲۵، یوحنا، باب ۱۹، آیه ۳۶.

<sup>۱۲۴</sup> (۲). همان، ج ۸، ص ۷۰۳.

نبود نص الهی در ادیان دیگر و تعارض آموزه‌های کتب مقدس با ره آوردهای علمی و حاجات عصری، اندیشمندان و متألهان غرب را بر آن داشت که به عصری کردن دین، روی آورند؛ زیرا نه چشم‌پوشی از دستاوردهای نوین علمی و نیازهای عصری امکان‌پذیر می‌نمود و نه با تعارض می‌توان زیست و نه متون مقدس از چنان اعتبار و وثاقت و درونمایه‌ای برخوردار بود که بر علم پیشی گیرد. از این رو یا باید با دین معارض عقل و علم، خداحافظی کرد و یا برای جمع بین دینداری و زیستن در زمان حال، دین را به رنگ زمانه درآورد و این گزینه مقبول اندیشمندان غربی شد.

منظور از عصری کردن دین، جایگزین ساختن دین یا کتاب‌های آسمانی جدید و تغییر پیاپی آنها، همگام با تحولات عصری نیست؛ بلکه تغییر فهم و ارائه قرائت‌های گوناگون از دین به تناسب تحولات فکری، فرهنگی و تاریخی است.

به عبارت دیگر، اگر کتاب مقدس سخن خدا نباشد و نویسندگان آن برداشت خود از پیام الهی را نگاشته باشند، برداشتی که تابع فرهنگ زمان و علوم و دانسته‌های آن زمان بوده و عاری از خطا و اشتباه نمی‌باشد - هیچ دلیل منطقی بر تعبد در برابر نص نخواهد ماند و هر کس می‌تواند دین را مطابق پسند و فرهنگ حاکم بر زمان خود - بدون داوری و سنجش کتاب مقدس - فهم و تفسیر کند؛ زیرا آنچه در کتاب مقدس است، کلام مستقیم الهی نیست؛ بلکه فهمی از آن است، بدون آنکه نویسنده آن و فهم او از پیام خدا، برتر از فهم انسان امروزی باشد.

چنین چیزی در نهایت به آنارشیزم معرفتی<sup>۱۲۵</sup> خواهد انجامید و راه هرگونه ارزش داوری<sup>۱۲۶</sup> در باب بسیاری از برداشت‌های گوناگون را مسدود خواهد ساخت؛ زیرا در اینجا نه می‌توان «نص محور»<sup>۱۲۷</sup> بود و نه «مؤلف محور»<sup>۱۲۸</sup>، زیرا نصی الهی. وجود ندارد و آنچه هست تفاسیر و تجربه‌های مؤلفان بشری است، و چون نص الهی در میان نیست، راهی به سوی فهم مراد شارع نیز وجود ندارد. پس تنها یک راه می‌ماند و آن «مفسر محور»<sup>۱۲۹</sup> است. بنابراین دین، امری کاملاً شخصی و عصری می‌شود؛ زیرا چنین دینی، چیزی جز معرفت دینی و برداشت مفسر نیست و هیچ نص و متن نهایی وجود ندارد که بتوان معرفت دینی را با آن موزون کرد و مورد سنجش قرار داد.

---

<sup>۱۲۵</sup> (۱) Epistemic Anarchism.

<sup>۱۲۶</sup> (۲) Evaluation.

<sup>۱۲۷</sup> (۳) Text Oriented.

<sup>۱۲۸</sup> (۴) Author Oriented.

<sup>۱۲۹</sup> (۱) Interpreter Oriantation.

اما در اسلام مسئله کاملاً برعکس است. در دسترس بودن متن وحی، جامعیت دین، هماهنگی اسلام با علم و عقل، اجتهاد زنده و پویا، هماهنگی دین با فطرت ثابت بشری، وجود قوانین ثابت برای نیازهای ثابت و قوانین متغیر برای نیازهای متغیر و بسیاری از عوامل دیگر، حاجت به عصری شدن و لجام گسیختگی در تفسیر دین را مسدود می‌سازد. آنچه در اینجا لازم است تنها شناخت نیازهای نو شونده در طول زمان و عرضه آنها بر منابع دینی و گرفتن پاسخ از دین بر اساس متدلوژی فهم دین است. اگر چه در این عرصه نیز گاه برداشت‌های متفاوتی رخ می‌نماید؛ اما چند تفاوت اساسی در اینجا وجود دارد؛ از جمله:

۱. وجود برداشت‌های متفاوت، تنها در پاره‌ای از آموزه‌های دینی؛ یعنی، برخی از امور ظنی و نه همه آنها است و شامل امور یقینی و ضروری نمی‌شود.<sup>۱۳۰</sup>

۲. نص معتبر و خدشه ناپذیری وجود دارد که ملاک و معیار سنجش است و لاجرم هرگز به آنارشیسم معرفتی نمی‌انجامد.

افزون بر آنچه گذشت امتیازات دیگری برای اسلام قابل شمارش است؛ از جمله: مورد بشارت انبیای پیشین بودن و اعتبار پذیری ادیان الهی و پیامبران پیشین از اسلام و ... که به جهت اختصار از بررسی آنها خودداری می‌شود.<sup>۱۳۱</sup>

## ۷. بی‌توجهی به فطرت

پرسش. عوامل بی‌توجهی به معرفت فطری چیست؟

---

<sup>۱۳۰</sup> (۲). جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد، حسین زاده، مبانی معرفت دینی، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم ۱۳۸۰)، صص ۸۷-۱۲۰؛ ب. احمد، واعظی، تحول فهم دین، (تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر).

<sup>۱۳۱</sup> (۳). جهت آگاهی بیشتر در این زمینه به منابع زیر رجوع کنید:

الف. میرمصطفی، تامر، بشارت‌های کتب مقدس، ترجمه بزرگ کیا، (قم: دلیل، چاپ اول ۱۳۷۹)؛

ب. جعفر، سبحانی، احمد موعود انجیل، نیز: منشور جاوید، ج ۶ (تفسیر موضوعی)، (قم: توحید، چاپ اول، ۱۳۷۵)، صص ۱۳-۲۲؛

پ. انجیل برنابا، ترجمه حیدر قلیخان قزلباش (سردار کابلی)، (بی‌جا، بی‌چا، دفتر نشر الکتاب، ۱۳۶۲)؛

ت. داود، عبدالاحد، محمد فی کتاب المقدس، (قطر: دارالضیاء، للنشر و التوابع، ۱۹۸۵ م)؛

ث. محمد صادق، فخر الاسلام، انیس الاعلام فی نصره الاسلام، (تهران: مرتضوی، ۱۳۵۱)؛

ج. موریس، بوکای، عهدین، قرآن و علم، ترجمه حسن حبیبی: (تهران: حسینیه ارشاد، بی‌چا، بی‌تا)، صص ۱۴۵-۱۵۱؛

د. عبدالرحیم، سلیمانی اردستانی، درآمدی بر الهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت، (قم: طه، ۱۳۸۲)، چاپ اول.

با دقت در آیاتی که خداشناسی فطری را مطرح می‌کنند، به راحتی می‌توان فهمید که چرا برخی در همه حال به فکر خدا نیستند و یا بعضی به کلی منکر او هستند؟! به اجمال می‌توان موارد ذیل را براساس آیات قرآن، موانع بی‌توجهی به معرفت فطری قلمداد کرد:

### ۱. نسیان:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»<sup>۱۳۲</sup>؛ «و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا خود آنها را فراموششان ساخت». از این آیه و آیات مشابه آن، دانسته می‌شود که کافران، پیشینه معرفت نسبت به خداوند دارند؛ ولی در حال کفر، خدا را از یاد برده‌اند و همین نسیان، بستر انکار خدا و بی‌اعتنایی نسبت به او شده است!

### ۲. توجه به علل و اسباب مادی:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»<sup>۱۳۳</sup>؛ «پس هرگاه در کشتی سوار شوند، خدای را با اخلاص و پاک دینی (یکتاگرایی) بخوانند و چون به سوی خشکی برهاندشان، آن گاه شرک می‌ورزند». قطع امید از سایر علل و اسباب، موجب می‌شود انسان متوجه سبب ساز شده و معرفت فطری نهفته در عمق جان، بیدار گردد. از این آیه و آیات مشابه به خوبی استفاده می‌شود که توجه به آنچه اطراف انسان را احاطه کرده و آدمی را به خود مشغول داشته است، عامل عمده غفلت و بی‌توجهی به معرفت فطری نسبت به خداوند است.

### ۳. رفاه و آسایش:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱۳۴</sup>؛ «بگو: به نظر شما، اگر عذاب خدا برای شما فرارسد، یا رستاخیز شما را دریابد، اگر راستگویند کسی غیر از خدا را می‌خوانید؟».

این آیه نشانگر آن است که فطرت انسان در تنگناها و شداید، همچون قیامت یا زمان مرگ، بیدار و آشکار می‌گردد؛ ولی رفاه و آسایش و فروغلتیدن در نعمت‌ها و لذایذ مادی، از عوامل مهمی است که زمینه غفلت و پوشیدگی فطرت را فراهم می‌آورد.

<sup>۱۳۲</sup> (۱). حشر (۵۹)، آیه ۱۹؛ توبه (۹)، آیه ۶۷.

<sup>۱۳۳</sup> (۲). عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۵.

<sup>۱۳۴</sup> (۳). انعام (۶)، آیه ۴۰ و نیز نگاه: آیات ۴۱ و ۴۲.

#### ۴. دوستی با شیطان:

«وَلَا ضَلَّيْنَهُمْ وَلَا مَنِيْنَهُمْ وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا»<sup>۱۳۵</sup>؛ «شیطان گفت: آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد و وادارشان می‌کنم تا گوش‌های دام‌ها را شکاف دهند و وادارشان می‌کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند و هر کس به جای خدا، شیطان را دوست گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است».

تغییر در آفریده خدا، خروج از حکم فطرت و خداشناسی فطری است<sup>۱۳۶</sup> و این، در سایه دوستی با شیطان است. اگر کسی سر تسلیم در برابر هواهای نفسانی فرود آورد و با شیطان دوست باشد، خداشناسی فطری در او تغییر کرده و به عدم توجه به خدا، یا انکار او منجر خواهد شد. به هر حال، خداوند به ما نزدیک است و این ما هستیم که با کردار خود، او را در دوردست‌ها می‌جوئیم:

تو فکنده تیرفکرت را بعید

آنچه حق است اقرب از حبل‌الورید

صید، نزدیک و تو دورانداخته

ای کمان و تیرها بر ساخته!

وزچنین گنج است او مهجورتر<sup>۱۳۷</sup>

هر که دور اندازتر، او دورتر

## ۸. اختیار انسان و علم خدا

پرسش. رابطه اختیار انسان با اراده و علم الهی چگونه است؟ اینکه خدا همه چیز را از قبل می‌داند و یا نمی‌توان بر خلاف تقدیر کاری کرد مستلزم جبر نیست؟ قضای الهی چیست؟ اگر قضا به معنای اتمام کار باشد، چگونه با اختیار انسان سازگار است؟

این چهار پرسش از اساسی‌ترین پرسش‌ها درباره اختیار انسان است. نخست به مسئله «تقدیر» خدا و نسبت آن با اختیار انسان می‌پردازیم. تقدیر دارای دو معنا و دو نوع است:

<sup>۱۳۵</sup> (۱). نساء(۴)، آیه ۱۱۹.

<sup>۱۳۶</sup> (۲). سیدمحمدحسین، طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۸۵.

<sup>۱۳۷</sup> (۳). جلال‌الدین، مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۳۵۳-۲۳۵۵.

۱. تقدیر علمی؛ یعنی، سنجش و اندازه‌گیری یا اندازه‌شناسی. و مقصود این است که او می‌داند هر چیزی در هر زمان و هر مکان، به چه صورتی تحقق می‌یابد. به بیان دیگر، او به فراهم شدن مقدمات و اسباب و شرایط پیدایش پدیده‌ها و در پی آن، رخ دادن آنها علم دارد.

تقدیر علمی خدا، با اختیار انسان منافاتی ندارد؛ چرا که او می‌داند مثلاً فلان شخص با اختیار و انتخاب خود، چه افعال و اعمالی را انجام می‌دهد. در علم پیشین الهی، فعل انسان با وصف اختیاری بودن، متعلق علم خدا قرار می‌گیرد و چنین علمی نه تنها منافی اختیار نیست؛ بلکه تأیید کننده آن نیز هست.<sup>۱۳۸</sup>

۲. تقدیر عینی؛ یعنی، ایجاد به اندازه، چیزی را به اندازه ایجاد کردن و یا اندازه برای چیزی قرار دادن. تقدیر عینی خداوند، عبارت است از تدبیر مخلوقات به گونه‌ای که پدیده‌ها و آثار خاصی بر آنها مترتب گردد و این طبعاً به حسب قرب و بعد هر پدیده‌ای، متفاوت خواهد بود؛ چنان که نسبت به جنس، نوع، شخص و حالات او تفاوت خواهد داشت. به عنوان مثال تقدیر نوع انسان، این است که از مبدأ زمانی خاص تا سرآمد معینی در کره زمین، زندگی کند و تقدیر هر فردی، این است که در مقطع زمانی محدود و از پدر و مادری معین به وجود آید. همچنین تقدیر روزی و سایر شئون زندگی و افعال اختیاری او، عبارت است از فراهم شدن شرایط خاص، برای هر یک از آنها. در واقع خداوند هر مخلوقی را با حدود و قیود و اندازه، شرایط، خصوصیات و توان‌های مخصوصی به وجود می‌آورد.

این تقدیر نیز با اختیار انسان منافات ندارد؛ چرا که اعمال اختیاری ما و مقدمات آن همچون هر پدیده دیگری، از مجرا و دایره خاص خود تحقق می‌یابد و این همان تقدیر عینی خداوند است. به عنوان مثال سخن گفتن انسان - که یک عمل اختیاری است - باید از مجرا یا مجاری خاص خود تحقق یابد. از این رو خداوند با اعطای ریه، حنجره، تارهای صوتی، زبان، دندان‌ها، لب‌ها و ... این مجاری را برای تحقق سخن گفتن مقدر فرموده است. همچنین مقدمات افعال اختیاری را با شرایط خاصی مقدر فرموده است؛ برای مثال او دستگاه گوارش را فراهم کرده و موادی آفریده تا در آن تصرف شود. باید دست و پا باشد تا انسان بتواند در آنها تصرف کند. اگر اعضا و جوارح نبود تا تصرف در مواد خارجی انجام دهد، خوردن اختیاری، تحقق نمی‌یافت.

اموری را که خداوند به تقدیر عینی مقدر فرموده است دو گونه است:

<sup>۱۳۸</sup> (۱). برای آگاهی بیشتر نگاه: محمد، سعیدی‌مهر، علم پیشین الهی و اختیار انسان.





## قضای الهی و اختیار انسان

«قضا» به معنای پایان دادن و کار را یکسره کردن است و می‌توان مرحله نهایی یک کار را نیز قضا نامید. «قضا» نیز دو اصطلاح دارد: «قضای علمی» و «قضای عینی». علم به پایان کار و مرحله نهایی یک فعل، «قضای علمی» است و پایان یافتن، یکسره شدن و تحقق نهایی کار را «قضای عینی» می‌گویند.

۱. قضای علمی خداوند؛ یعنی علم او به وقوع حتمی پدیده‌ها. این با اختیار انسان منافات ندارد؛ زیرا او علم دارد که پدیده یا فعل و کاری با اختیار انسان حتماً به وقوع خواهد پیوست. به بیان دیگر او می‌داند فلان فعل انسان با وصف اختیاری بودن، حتماً به وقوع خواهد پیوست؛ یعنی، او چنان کاری را اراده کرده و با اختیار خود آن را انجام خواهد داد.

۲. قضای عینی خداوند؛ یعنی، انتساب تحقق عینی پدیده‌ها به او. مقتضای قضای عینی خداوند این است که وجود پدیده‌ها را از آغاز پیدایش تا دوران شکوفایی و تا پایان عمر؛ بلکه از هنگام فراهم شدن مقدمات بعید، تحت تدبیر حکیمانه الهی بدانیم و فراهم شدن شرایط پیدایش و رسیدن به مرحله نهایی را مستند به اراده او بشماریم.

قضای عینی، رسیدن هر معلولی به حد ضرورت و جودی، از راه تحقق علت تامه‌اش است؛ زیرا هیچ مخلوقی استقلال در وجود و آثار و جودی ندارد. در نتیجه ایجاب و ضرورت و جودی همه پدیده‌ها، مستند به خدای متعال خواهد بود که دارای غنا و استقلال مطلق است.

در واقع، همان گونه که وجود هر پدیده‌ای، انتساب به اذن و مشیت تکوینی خدا دارد و بدون اذن او هیچ موجودی پا به عرصه وجود نمی‌نهد: پیدایش هر چیزی مستند به قضای عینی الهی است و بدون آن، هیچ موجودی شکل و حدود ویژه خود را نمی‌یابد و به سرانجام خویش نمی‌رسد.

گفت با موری دگر این راز هم

مورکی بر کاغذی دید او قلم

همچو ریحان و چو سوسن زار و ورد

که عجایب نقش‌ها آن کلک کرد

وین قلم در فعل فرع است و اثر

گفت آن مور اصبع است آن پیشه‌ور

گفت آن مورِ سوم کز بازو است	که اصبع لاغر ز زورش نقش بست
همچنین می‌رفت بالا تا یکی	مهترِ موران فطن بود اندکی
گفت کز صورت مبیند این هنر	که به خواب و مرگ گردد بی‌خبر
صورت آمد چون لباس و چون عصا	جز به عقل و جان نجبد نقش‌ها
بی‌خبر بود او که آن عقل و فؤاد	بی‌ز تقلیب خدا باشد جماد <sup>۱۴</sup>

### قضای عینی و اختیار انسان

قضای عینی الهی، با اختیار انسان منافات ندارد. شبهه ناسازگاری قضای عینی الهی با اختیار انسان، از این تصور غیر صحیح ناشی شده است که ضرورت وجود و تحقق فعل - موقعی که علت تامه‌اش موجود باشد - به معنای اضطراب در مقابل اختیار انگاشته شده است. در حالی که این تلقی صحیح نیست؛ چرا که با توجه به چندگونگی استناد معلول واحد به چند علت، مسئله عدم تعارض قضای عینی الهی، با اختیار انسان حل می‌گردد. گفتنی است تأثیر چند علت در پیدایش یک پدیده، به چند صورت قابل تصور است:

۱. چند علت با هم و در کنار یکدیگر تأثیر کند؛ مانند اینکه اجتماع آب، بذر، حرارت و ... موجب شکفتن بذر و رویدن گیاه می‌شود.

۲. هر یک از علت‌ها به طور متناوب مؤثر باشد، به طوری که طول عمر پدیده، بر تعداد آنها تقسیم شود و هر بخشی از آن، معلول یکی از عوامل و عللی باشد که به نوبت، تأثیر خود را می‌بخشد؛ چنان که چند موتور، یکی پس از دیگری روشن شود و موجب ادامه حرکت هواپیما گردد.

۳. تأثیر آنها مترتب بر یکدیگر باشد؛ چنان که در برخورد چند توپ با یکدیگر یا در تصادفات زنجیره‌ای ملاحظه می‌شود. نمونه دیگر آن، تأثیر اراده انسان در حرکت دست و تأثیر آن در حرکت قلم و تأثیر آن، در پیدایش نوشته است.

۴. تأثیر مترتب چند عامل طولی، به گونه‌ای که وجود هر یک از آنها وابسته به وجود دیگری باشد؛ مانند وجود انسان و اراده او که وابسته به اراده الهی است.

در همه این صورت‌ها، اجتماع چند علت برای پیدایش معلول واحد لازم است.

با توجه به انواع استناد معلول واحد به چند علت - و به خصوص نوع چهارم - روشن می‌شود که استناد افعال اختیاری انسان به خدای متعال، منافاتی با استناد آنها به اراده خود انسان ندارد؛ زیرا این استنادها در طول یکدیگر است و تزامنی با هم ندارد.

به بیان دیگر، استناد فعل به انسان، در یک سطح و استناد وجود آن به خدای متعال، در سطح بالاتری است که در آن سطح، وجود خود انسان و وجود ماده‌ای که کارش را روی آن انجام می‌دهد و وجود ابزارهایی که کار را به وسیله آنها انجام می‌دهد و حتی قدرت اختیار و انتخاب او، همگی مستند به خدا است؛ زیرا انسان از خود هیچ گونه استقلال ندارد و همه این امور را خداوند به او عطا کرده و قدرت انتخاب و گزینش و اختیار داده است و به او اجازه می‌دهد که مطابق اختیار خود عمل کند و اگر او نخواهد که انسان مختار و آزاد باشد؛ انسان قادر بر هیچ عمل اختیاری نخواهد بود.

پس تأثیر اراده انسان در مقام جزء آخر از علت تامه در افعال خودش، منافاتی با استناد وجود همه اجزای علت تامه به خدای متعال ندارد. اینکه در برخی آیات، افعال و احوال و سرنوشت ما به خدا نسبت داده می‌شود - مانند «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱۴۱</sup> - برای آن است که ما را به توحید افعالی (یکی از مراحل عالی توحید) واقف گرداند. قرآن می‌خواهد انسان را خداشناس بار آورد و آدمی را با این نکته آشنا سازد که کمالش در درک احتیاج خود به خداوند است؛ زیرا انسان سراپا نقص وجودی و فقر محض است.

تا نخواهی تو، نخواهد هیچ کس

ای دهنده عقل‌ها! فریادرس

ما کی‌ایم اول تویی، آخر تویی

هم طلب از توست و هم آن نیکویی

ما همه لاشیم با چندین تراش<sup>۱۴۲</sup>

هم بگو تو، هم تو بشنو، هم تو باش

<sup>۱۴۱</sup> (۱). و تا خدا پروردگار جهانیان نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست: تکویر (۸۱)، آیه ۲۹.

<sup>۱۴۲</sup> (۲). مثنوی معنوی، دفتر ۶، ابیات ۱۴۳۸ - ۱۴۴۰.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: محمد تقی، مصباح یزدی، ج ۱، آموزش عقاید، صص ۱۸۰ - ۱۸۷؛ همان، معارف قرآن، ج ۱، صص ۲۰۲ - ۲۲۲؛ مرتضی، مطهری، انسان و سرنوشت.

## ۹. هدف خلقت

پرسش. اگر فردی که اعتقادات درستی ندارد، پرسد: «برای چه زنده هستید» بهترین پاسخ، چه خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش، ابتدا باید به چند نکته توجه کرد:

یکم. باید معنای هدف مشخص شود. هدف، یعنی «برای هر امر و هر راه، نقطه‌ای است که آن راه و امر، به آن ختم می‌شود». ژرف نگری در این نکته، ما را از خطاهای بسیاری ایمنی می‌بخشد. در طول تاریخ بشر، این خطاها بر سر راه کسانی قرار گرفته است که به معنای صحیح «هدف»، نیندیشیده و یا آن را نیافته‌اند. از این رو، به غلط آنچه را که لازمه زندگی و یا از اجزای حیات دنیوی بشر بوده و در مواردی ایده‌آل برای بخشی از زندگی به حساب آمده است، هدف برای کل حیات تلقی کرده‌اند و براین اساس دچار زیان در زندگی یا شکست‌های روحی شده‌اند.

در این باب، می‌توان به کسانی اشاره کرد که بهره‌مندی از لذت‌ها و شهوت‌ها را هدف دانسته‌اند! به هر حال این تصور نادرست است؛ چرا که آنچه جزء زندگی است، نمی‌تواند هدف زندگی باشد. برای چنین افرادی پس از پایان زندگی (حیات دنیوی)، رسیدن به هدف، هیچ تصویری ندارد. کسانی که رسیدن به مدارج عالی علمی را هدف زندگی خود دانسته‌اند، علاوه بر آنکه ممکن است در رسیدن به این مطلوب، ناکام مانده و به دلیل احساس شکست، دید منفی و مایوسانه‌ای نسبت به زندگی بیابند؛ در صورت موفقیت نیز، پس از پایان زندگی دنیوی، نیل به هدف دیگر برای آنان معنا نخواهد داشت. بنابراین باید «زندگی» و «هدف از آن» از یکدیگر متمایز شوند و آنچه داخل در محدوده زندگی است، هدف زندگی تلقی نشود. به هر صورت، هنگام پرداختن به پرسش از هدف زندگی، باید مافوق حیات طبیعی قرار گیریم؛ تا سراغ آن را در حیات طبیعی محض و شتون آن نگیریم.<sup>۱۴۳</sup>

دوم. باید هدف را به درستی بشناسیم. روشن است که عالمان و اندیشمندان بسیاری در همه جوامع، هدف‌های متفاوتی برای زندگی ترسیم و ارائه کرده‌اند. اما این بدان معنا نیست که همه این نظرها درست و همه این هدف‌ها صحیح شناخته شده و به دیگران شناسانده شده است. ضدیت و یا تناقض بسیاری از این هدف‌ها، نشانگر صحت این مدعا است.

<sup>۱۴۳</sup> (۱). برای آگاهی بیشتر: عبدالله نصری، تکاپوگر اندیشه‌ها (زندگی، آثار و اندیشه‌های استاد محمد تقی جعفری)، ص ۲۲۰.

به عنوان مثال بیماری، نیاز فوری به دارویی خاص دارد. شما می‌دانید که این دارو تنها در یک داروخانه عرضه می‌شود؛ ولی آنجا را نمی‌شناسید. اکنون درمی‌یابید که دانستن نام یا مشخصات این داروخانه و نیز یافتن نشانی آن، تا چه حد ضروری و جدی است؛ یعنی، همان قدر که دانستن نام و مشخصات داروخانه برای یافتن دارو مهم است، یافتن خیابان و نحوه رفتن به آنجا نیز اهمیت دارد. بدون شک اگر نام و نشانی و چگونگی رفتن به داروخانه به صورت اشتباه در اختیار شما قرار گیرد، لطمه‌ای جانسوز و جبران‌ناپذیر برای بیمار در پی خواهد داشت.

در اولین قدم از جست‌وجو، برای یافتن هدف زندگی و راه رسیدن به آن، پای ما به زنگ خطر بر خورد می‌کند که هر چند تکان‌دهنده است، برای هوشیاری و دقت بیشتر سودمند خواهد بود. آن زنگ خطر با زبان خود به ما چنین می‌گوید: «تنها یک بار این راه را خواهی رفت و یک بار زندگی را تجربه خواهی کرد!» این اخطار و گوشزد مهم و جدی، ما را بر آن می‌دارد که با دقتی متناسب با اهمیت موضوع و موشکافی بسیار، به کاوش بپردازیم و ضریب اطمینان بالایی برای یافته خود دست و پا کنیم.

پس شناخت هدف زندگی، کار آسانی نیست تا در توان ما یا امثال ما- که خود برای اولین و آخرین بار از این راه می‌گذریم- بگنجد. گویی باید دستی از آستین غیب برآید و با انگشت اشاره‌ای، هدف و سمت و سوی آن را به ما بنمایاند.

خوشبختانه و با کمال شرف باید بگوییم: این دست برآمده و در تعیین هدف و چگونگی رسیدن به آن، کاری کارستان کرده است. خداوند مهربان- که دوست دارد ما سعادت‌مند و نیک فرجام باشیم و بر ناتوانی ما در این باب، علیم است- در حالی که به همه جهان هستی احاطه دارد، رمز و راز آن را از آغاز تا انجام می‌داند و هدف زندگی و راه رسیدن به آن را به خوبی و پله پله به ما می‌آموزد. ما که این را کامل‌ترین و مطمئن‌ترین تعلیم می‌دانیم، با استفاده از سخن الهی آن را برای شما باز می‌گوییم.

خداوند متعال در آیات قرآن، این حقیقت را برای ما باز گفته است که همه جهان هستی و از جمله انسان، به عالم بالا باز خواهند گشت و فرجام تمامی امور و پایان زندگی، به سوی خداوند و از آن او است: «وَالِیُّ اللّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»<sup>۱۴۴</sup>؛ «و فرجام کارها به سوی او است» و «إِلِی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»<sup>۱۴۵</sup>؛ «[همه] کارها به سوی خدا باز گردانده می‌شود».

<sup>۱۴۴</sup> (۱) لقمان (۳۱)، آیه ۲۲.

<sup>۱۴۵</sup> (۲) آل عمران (۳)، آیه ۱۰۹.

بر این اساس هدف، غایت، فرجام و آرمانی که اسلام برای بشر تصویر کرده، فقط خدا است و بس. آدمی با جدا شدن از اصل و حقیقت خویش - که همان «روح خدا» است - دوباره به سوی خداوند در حرکت است و در واقع تمامی جهان به سوی آن هدف، در سیلان و جریانند و ما چه بخواهیم، چه نخواهیم و چه بدانیم و چه ندانیم رو به سوی آن هدف و غایت داریم. این هدف ماورای زندگی و عالم مادی؛ بلکه محیط بر عوالم بالاتر و برتر است. بنابراین هدف از زیستن آدمی در این دنیا، بازگشت مختارانه و آزادانه او به اصل خویش است و اینجا گذرگاه حرکت و صعود و بازگشت به سوی خداوند است.

به بیان دیگر، انسان تنزل یافته، باید تلاش کند تا دوباره خود را پاک گرداند و کمالات از دست رفته، محدود شده و یا زیر حجاب قرار گرفته خود را باز یابد و به حقیقت اصلی خود نایل شده، در موطن حقیقی (قرب حضرت حق) جای گیرد.

خداوند، چگونگی رسیدن به این هدف و کیفیت این بازگشت را روشن ساخته و رسالت تبیین آن را بر دوش پیامبران نهاده است. در واقع در پرتو پیروی از ایشان و عمل به هدایت‌ها، راهنمایی‌ها و تعالیم آنان، آدمی می‌تواند به حقیقت انسانیت و روح خدا - که هدف بنیادین، اصیل و اساسی زندگی او است - دست یازد: «... فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا\* رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...»<sup>۱۴۶</sup>؛ «پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است:

پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون برد.»

این آیات با لحن خاصی، این حقیقت را مطرح می‌کند که پیامبران آمده‌اند تا با دستگیری انسان، او را از تاریکی‌های ناشی از تنزل از موطن اصلی خود، خارج ساخته و او را به سوی نور ببرند که همان حقیقت انسان و «روح خدا» بودن او است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا\* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»<sup>۱۴۷</sup>؛ «ای پیامبر! ما تو را [به سمت] گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک».

<sup>۱۴۶</sup> (۱). طلاق (۶۵)، آیه ۱۰ و ۱۱.

<sup>۱۴۷</sup> (۲). احزاب (۳۳)، آیه ۴۵ و ۴۶.

این عبارات نیز به خوبی حکایتگر این حقیقت است که بعثت پیامبران برای دعوت به سوی حضرت حق است و آنان همچون چراغی تابناک، روشنگر راه آدمی در رسیدن به مقصود و هدف زندگی اند.

چون رسید اندر سبا این نور شرق	غلغلی افتاد در بلقیس و خلق
روح‌های مرده جمله پر زدند	مردگان از گور تن سر بر زدند
یکدگر را مژده می‌دادند، هان	نک ندایی می‌رسد از آسمان
زان ندا دین‌ها همی گردند گبز	شاخ و برگ دل همی گردند سبز
از سلیمان آن نفس چون نفخ صور	مردگان را وا رهانید از قبور <sup>۱۴۸</sup>

گفتنی است قرآن کریم، ایمان و عمل صالح را دو رکن اساسی و دوره توشه مهم برای رسیدن به هدف حقیقی و اصلی انسان در زندگی تلقی کرده است. از میان آیات بسیار، تنها به چند نمونه اشاره می‌کنیم: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»<sup>۱۴۹</sup>؛ «به‌راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی باز گردانیدیم؛ مگر کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداشی بی‌منت خواهند داشت».

نیز «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ»<sup>۱۵۰</sup>؛ «در حقیقت انسان دستخوش زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند».

بنابراین، بر اساس آیات قرآن چند امر روشن می‌شود:

یکم. هدف زندگی خارج از آن و در پایان راه آن قرار دارد، نه در متن آن.

دوم. هدف زندگی، رسیدن و بازگشت به حقیقت اصلی خود؛ یعنی، «حقیقت انسان» و «روح خدا» است.

<sup>۱۴۸</sup> (۱). مثنوی معنوی، دفتر ۴، آیات ۸۳۹-۸۴۳

<sup>۱۴۹</sup> (۲). تین (۹۵)، آیات ۴-۶.

<sup>۱۵۰</sup> (۳). عصر (۱۰۳)، آیه ۲ و ۳.



سوم. خداوند چگونگی و کیفیت رسیدن به این هدف را، به وسیله پیامبران الهی برای ما روشن ساخته است. او در کنار عقل - که حجت درونی است و در راه رسیدن به هدف زندگی ما را به کلیاتی رهنمون می‌کند- انبیا و کتاب‌های آسمانی را به منظور راهنمایی و معرفی جزئیات این راه و مسیر، فرستاده است.

چهارم. ایمان و عمل صالح، دو رکن اصلی و مهم برای نیل به هدف حقیقی زندگی تلقی شده است.

از همه این مطالب روشن می‌شود که هدف زندگی برای نوجوان، جوان، دانشجو، کارگر، کارمند، پزشک، عارف، هنرمند، معلم، زن، مرد و در یک کلمه «انسان»، یکسان است و البته هر کس به اندازه ایمان و عمل صالح خود، می‌تواند به هدف حقیقی زندگی دست یابد. معنای این سخن این است که عارف بودن یا مذهبی بودن، لزوماً از هنرمند بودن، جوان بودن، تلاشگر بودن، پزشک و کارگر بودن و ...

جدا نیست؛ بلکه صاحبان هر شغل و حرفه و دارندگان هر ذوق و طبعی، می‌توانند با شناخت صحیح هدف زندگی و چگونگی رسیدن به آن و به کار بستن اعمال، عقاید، اوصاف و اخلاق به خصوص و در یک کلام «ایمان و عمل صالح»، در سیر به سوی خداوند و بازگشت به حقیقت انسانی شرکت جویند.

با این نگاه به هدف زندگی، تلاش در جهت ایمان و عمل صالح، هر چند سخت باشد؛ اما بسیار لذت بخش خواهد بود. رو به سوی خدا آوردن - هر چند دوری برخی از اطرافیان را به دنبال دارد- اما بسیار آرام بخش و آمیخته با انس و لطف است و هجران از این وصال، بسیار جانسوز است؛ چنان که عبدالرحمن جامی در شرح این دو بیت از مولانا جلال الدین رومی:

و ز جدایی‌ها شکایت می‌کند

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند

این گونه می‌سراید:

فارغ از اندوه و آزاد از طرب

حبذا روزی که پیش از روز و شب

حکم غیریت به کلی محو بود

متحد بودیم با شاه وجود

بود اعیانِ جهانِ بی‌چند و چون

نی به لوحِ علمشان نقشِ ثبوت

نی ز حقِ ممتاز و نی از یکدگر

ز امتیازِ علمی و عینیِ مصون

نی ز فیضِ خوانِ هستیِ خورده قوت

غرقه دریاى وحدتِ سربه‌سر

ناگهان در جنبشِ آمدِ بحرِ جود

امتیازِ علمیِ آمد در میان

واجب و ممکن ز هم ممتاز شد

بعد از آن، یک موجِ دیگر زد محیط

موجِ دیگر زد پدید آمد از آن

پیش آن کز زمره اهل حق است

موجِ دیگر نیز در کار آمده

جسم هم گردید طورا بعد طور

نوعِ آخرِ آدم است و آدمی

بر مراتبِ سرنگون کرده عبور

گر نگردد باز مسکینِ زین سفر

نی که آغازِ حکایت می‌کند

جمله را در خود ز خود بی‌خود نمود

بی‌نشانی را نشان‌ها شد عیان

رسم و آیینِ دویی آغاز شد

سوی ساحلِ آمد ارواحِ بسیط

برزخِ جامعِ میانِ جسم و جان

نامِ آن برزخِ مثالِ مطلق است

جسم و جسمانی پدیدار آمده

تا به نوعِ آخرش افتاده دور

گشته محروم از مقامِ محرمی

پایه پایه ز اصلِ خویش افتاده دور

نیست از وی هیچ کس مهجورتر

زین جداییها شکایت می‌کند

امید آنکه خداوند همه انسان‌های حقیقت‌جو را در شناخت هدف زندگی و رسیدن به آن، یاری دهد و ما را از اهل معرفت و نوشندگان شراب وصل گرداند.<sup>۱۵۱</sup>

## ۱۰. حکمت عصمت

پرسش. راز عصمت چیست؟ اگر عصمت پیامبران و امامان، موهبتی الهی است؛ چرا ما مشمول این عنایت نشدیم؟ اگر خدا به ما هم لطف می‌نمود و علم خدادادی عنایت می‌کرد، ما نیز معصوم می‌شدیم؟

«عصمت» هم امری موهبتی است و هم ارادی و اکتسابی. درک این مسئله در گرو شناخت چند نکته است:

یکم. پیامبران و امامان علیهم السلام دارای اراده بشری‌اند؛ مانند دیگر مردم زندگی می‌کنند؛ برای تحصیل هر چه بیشتر مقامات معنوی می‌کوشند و اهل صبر، جهاد، زهد و تقوا هستند.

دوم. خداوند متعال به قابلیت ممتاز پیامبران و امامان، برای تحصیل مقامات معنوی و شایستگی آنان برای بر عهده گرفتن مسئولیت هدایت جامعه علم دارد. در حقیقت همان قابلیت و شایستگی آنان - که بخش عمده‌اش ناشی از افعال اختیاری ایشان است - از قبل نزد خداوند معلوم است و همین قابلیت مبتنی بر اختیار موجب گزینش آنان می‌شود. آیات و روایات فراوانی بر این دو واقعیت گواهی می‌دهد:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»<sup>۱۵۲</sup>؛ «و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند» و «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱۵۳</sup>؛ «خداوند بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد».

<sup>۱۵۱</sup> (۱). برای آشنایی بیشتر با مباحث پیش گفته، دو کتاب ذیل واقعاً خواندنی است:

۱. علامه سیدمحمدحسین، طباطبایی، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه، تحقیق و تعلیقه از صادق لاریجانی، (تهران: الزهراء).

۲. محمد، شجاعی، مقالات، (تهران: سروش، ج ۱).

از منابع زیر نیز می‌توانید استفاده نمایید:

الف. محمد تقی، جعفری، فلسفه و هدف زندگی؛

ب. همو، زندگی ایده‌آل و ایده‌آل زندگی؛

پ. عبدالله، نصری، انسان از دیدگاه اسلام؛

ت. زین العابدین، قربانی، فلسفه و هدف زندگی؛

ث. مرتضی، مطهری، هدف زندگی.

<sup>۱۵۲</sup> (۱). سجده (۳۲)، آیه ۲۴.

<sup>۱۵۳</sup> (۱). انعام (۶)، آیه ۱۲۴.

سوم. سپردن هر مسئولیتی با دادن امکانات لازم همراه است. امامت جامعه از این قاعده مستثنا نیست. از این رو، خداوند آنان را از علم لازم، برای بر عهده گرفتن مسئولیت امامت بهره‌مند می‌گرداند. این ویژگی هنگام عهده داری مسئولیت برای امامان علیهم السلام محسوس می‌شود؛ چنان که درباره امام هادی علیه السلام آمده است: «یکی از یاران ایشان به نام «هارون بن فضیل» در کنارشان بود که ناگاه امام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ابی جعفر (امام جواد علیه السلام) در گذشت. به حضرت عرض شد: از کجا دانستید؟ فرمود: در برابر خدا فروتنی و خضوعی در دلم افتاد که برایم سابقه نداشت.<sup>۱۵۴</sup>

در اوایل دعای ندبه به مجموع این سه واقعیت نورانی اشاره شده است:

وَلَا اضْمِحْلَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّيْنِيَّةِ وَرُحْرُفِهَا وَزِبْرَجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ  
عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِه فَقَبَلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الشَّاءَ الْعَجَلِيَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ  
كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ

؛ « [آنان را برگزیدی] ... و این بعد از آن بود که بر ایشان شرط کردی نسبت به دنیا و زینت زیورهای آن زهد بورزند. آنان نیز این شرط را پذیرفتند و دانستی که آنان به آن شرط وفا دارند. پس آنها را پذیرفتی و به خود نزدیک ساختی و یاد بلند و ستایش ارجمند را برای ایشان پیش فرستادی و فرشتگانت را بر آنان فرو فرستادی و به وحی خود، آنان را گرامی داشتی و آنان را به بخشش علم خود، میهمان کردی ...».

البته این امتیاز (علم و عصمت موهبتی)، پایه و شرط اولیه امامت است و معصومان با اراده خویش و تلاش و عبادت، به مقامات عالی تری از علم و عصمت دست می‌یابند؛ چنان که در قرآن مجید از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»<sup>۱۵۵</sup>؛ «و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای».

همین عبادت‌ها و صبر و جهادهای بیشتر - که با اختیار و اراده انجام می‌شود - موجب برتری برخی از پیامبران، بر برخی دیگر می‌گردد: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»<sup>۱۵۶</sup>؛ «برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم ...».

چهارم. دسترسی به مقام «عصمت» و راه‌یابی به مقامات «علمی و معنوی»، به پیامبران و امامان اختصاص ندارد و برای همگان میسر است؛ چنان که حضرت زینب علیها السلام تا مرز عصمت پیش رفت و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به مقامات عالی معنوی دست یافت. بسیاری از علما و اولیا «تالی تلو معصوم» (نزدیکان به مرز

<sup>۱۵۴</sup> (۲). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

<sup>۱۵۵</sup> (۱). طه (۲۰)، آیه ۱۱۴.

<sup>۱۵۶</sup> (۲). بقره (۲)، آیه ۲۵۳.

عصمت) خوانده می‌شوند. اینکه مسئله عصمت عمدتاً در مورد پیامبران و امامان مطرح می‌شود، به لحاظ لزوم عصمت در آنان است. به عبارت دیگر شرط امامت و نبوت، عصمت است و خداوند فاقدان این ویژگی را برای این دو منصب بر نمی‌گزیند. بنابراین هیچ غیر معصومی، به نبوت و امامت نمی‌رسد، ولی این به معنای آن نیست که هر کس امام یا نبی نباشد، از هیچ درجه‌ای از عصمت بهره‌مند نخواهد بود.

پنجم. فیاضیت مطلقه الهی، ایجاب می‌کند که هر کس قابلیت و استعداد کمالی را دارد، همه شرایط لازم برای به فعلیت رسیدن آن کمال، در اختیار او قرار داده شود. به عبارت دیگر از ناحیه خداوند، هیچ گونه قصور و بخلی در این باره نیست. بنابراین اگر واقعاً ما قابلیت دریافت علم لدنی را دارا بوده و با داشتن آن حقیقتاً از عصمت برخوردار می‌شدیم، خداوند آن علم را به ما عطا می‌کرد. اما اگر اندکی دقت کنیم؛ این ادعا که اگر ما هم علم معصومان را داشتیم، معصوم می‌شدیم، ادعایی بیش نیست.

دلیل بر این مطلب آن است که، در بسیاری از موارد ما بر خلاف علم و آگاهی خود عمل می‌کنیم. در روایتی نیز آمده است:

من عمل بما علم علمه الله علم ما لا يعلم<sup>۱۵۷</sup>؛ «هر کس به آنچه [از حقایق] می‌داند عمل کند؛ خداوند دانش آنچه را که نمی‌داند به او خواهد آموخت».

نتیجه آنکه عصمت در عین موهبتی بودن، با لیاقت‌ها و شایستگی‌های اکتسابی و افعال اختیاری انسان ارتباط دارد و اگر خداوند علم موجب عصمت را به پیامبران و امامان افاضه فرموده، براساس قوانین عام و اصول کلی است؛ نه از روی گزاف و دلخواهی. از این رو هر کس لیاقت و شایستگی لازم را دارا باشد، چنین موهبتی، به تناسب میزان شایستگی‌اش، به او افاضه خواهد شد.

## ۱۱. گناه آدم

پرسش. منظور از عصیان و توبه حضرت آدم، در آیات قرآن چیست؟ چگونه با عصمت پیامبران سازگار است؟

عصمت پیامبران، همگانی است و حضرت آدم نیز فاقد آن نبوده است؛ لیکن باید دانست که او امر و نواهی الهی دو قسم است: الف. مولوی یا قانونی، ب. ارشادی.

<sup>۱۵۷</sup> (۳). الف. الفیض القاسانی، الاصول الاصلیة، (تهران، چاپ دانشگاه، ۱۳۹۰)، ص ۱۶۲؛

ب. ابن حجر، العسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، (بیروت: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۱۵ هـ)، ج ۱، ص ۴۵؛

ج. سید محمد حسین، الطباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی)، ج ۷، ص ۳۳۹.

قسم اول تکلیف است و خداوند به طور جدی، خواستار انجام آن می‌باشد و برای عمل به آن پاداش و در ترک آن عذاب قرار داده است. قسم دوم در حقیقت تکلیفی از ناحیه پروردگار نیست؛ بلکه خداوند بدان وسیله آدمی را به حکم عقل یا واقعیتی تکوینی - که نتیجه آن عمل است - ارشاد می‌کند؛ مانند طبیعی که به مریض دستور می‌دهد: فلان غذا را نخور. این دستور یک تکلیف قانونی نیست که اگر خلاف کند، او را به مجازات رسانند؛ بلکه به این معنا است که تخلف از آن با بهبود یافتن او ناسازگار است.

بهشتی که آدم در آن بوده، مرحله قبل از تکلیف و تشریح بوده و نهی در آن، جنبه ارشادی داشته است؛ زیرا آن درخت، دارای ویژگی و اثر تکوینی خاصی بوده که چون از آن خوردند، عورت‌هایشان آشکار شد: «فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا»<sup>۱۵۸</sup> و به عبارت دیگر غرایز حیوانی و شهوانی در آنها پدید آمد. از این رو شرایط زیستی دیگری، متناسب با وضعیت پدید آمده برای آنان، لازم شد. بنابراین حضرت آدم مرتکب گناه تکلیفی نشد؛ ولی در عین حال عمل او متناسب با مقام منیع آموزگاری ملائک نیز نبود و به دلیل وضعیت پدید آمده، دیگر آن بهشت جای مناسبی برای او نبود. از همین جا معنای آیاتی مثل: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»<sup>۱۵۹</sup> و ... روشن می‌شود که این عصیان، به معنای گناه اصطلاحی نیست؛ بلکه سرپیچی در مقابل نهی ارشادی است که شایسته جایگاه رفیع حضرت آدم نبوده است.

در رابطه با اینکه عصیان حضرت آدم، در برابر نهی مولوی و قانونی خداوند نبود، دلایل چندی وجود دارد؛ از جمله:

۱. بعد از آیه «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»، بلافاصله قرآن مجید می‌فرماید: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى»<sup>۱۶۰</sup>؛ «سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و [وی را] هدایت کرد».

برگزیدگی شخصیتی از سوی خداوند، نشانه مقام بلند او است و اگر خطایی از او سر زده بود، در حد گناه و از بین رفتن عصمت نبوده است. در صورتی که اگر نافرمانی در برابر دستور مولوی و قانونی بود، از ظلم‌هایی است که با مقام پیامبری سازگار نیست؛ چنان که در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۱۶۱</sup>؛ «پیمان (امامت و پیامبری) من به بیدادگران نمی‌رسد».<sup>۱۶۲</sup>

<sup>۱۵۸</sup> (۱). طه (۲۰)، آیه ۱۲۱.

<sup>۱۵۹</sup> (۲). طه (۲۰)، آیه ۱۲۱.

<sup>۱۶۰</sup> (۳). طه (۲۰)، آیه ۱۲۲ و ۱۲۳.

<sup>۱۶۱</sup> (۴). بقره (۲)، آیه ۲۴.

<sup>۱۶۲</sup> (۵). برای آگاهی بیشتر ر. ک:

۲. هیچ‌گاه خداوند وعده عذاب در برابر آن نداده و تنها به مشقت و رنج دنیایی اشاره فرموده است: «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»<sup>۱۶۳</sup>؛ «[شیطان] شما (آدم و حوا) را از بهشت خارج نسازد که به رنج و سختی می‌افتید».

۳. قرآن، نزول شریعت و هدایت را- که در بردارنده احکام مولوی و تکلیفی است- متأخر از هبوط حضرت آدم معرفی کرده است: «فَلَمَّا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَأَمَّا يَا تَيْبَتِكُمْ مِئِي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ\* وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۱۶۴</sup>؛ «گفتیم همگی از آنجا [بر زمین] فرود آید، پس آن‌گاه که هدایتی از من به سوی شما آید، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، خوف و اندوهی بر ایشان نباشد و آنان که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کردند؛ آن گروه اصحاب آتش‌اند و در آن جاویدان». بنابراین زمانی که حضرت آدم علیه السلام در بهشت بود، هدایت تشریحی و دستورات واجب از ناحیه الهی صادر نشده بود و این‌گونه امور مربوط به حیات زمینی انسان است.

توبه نیز به حسب حال انسان‌ها متفاوت است و همه انبیا و اولیا، پیوسته در درگاه الهی به توبه و استغفار مشغول بوده‌اند؛ زیرا:

الف. توبه و انابه از بهترین شیوه‌های تواضع در برابر پروردگار است.

ب. اولیای خدا حتی کارهای نیکشان را در مقابل جلالت و عظمت پروردگار ناچیز و مایه شرمندگی دانسته، توبه می‌کردند.

ج. توبه مردم عادی از گناه است؛ ولی اولیا و اوصیا از اینکه ذره‌ای از خدا غافل شوند، توبه می‌کردند.<sup>۱۶۵</sup>

## ۱۲. استغفار معصومان علیهم السلام

پرسش. راز استغفار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام چیست؟ به عبارت دیگر با اینکه آنان معصوم بودند و مرتکب گناه نمی‌شدند؛ چرا در دعاهایشان از فزونی گناه استغفار می‌کردند؟

ب. محمد هادی، معرفت، تنزیه انبیاء، (قم: نبوغ، چاپ اول، ۱۳۷۴)، صص ۲۲۶-۲۵۶.

<sup>۱۶۳</sup> (۱) طه (۲۰)، آیه ۱۱۷.

<sup>۱۶۴</sup> (۲) بقره (۲)، آیه ۳۷ و ۳۸.

<sup>۱۶۵</sup> (۳) برای آگاهی بیشتر ر. ک:

الف. محمد هادی، معرفت، تنزیه انبیاء، (قم: نبوغ، چاپ اول، ۱۳۷۴)، صص ۱۷۷-۱۸۲؛

ب. حسن، یوسفیان و احمد حسین، شریفی، پژوهشی در عصمت معصومان، (تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۷)، صص ۲۲۶.

یکم. توبه یکی از عبادات بزرگ است. خداوند در قرآن مجید، مؤمنان راستین را چنین توصیف می‌کند: «الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»<sup>۱۶۶</sup>؛ «آنان شکیبایند و راستگو؛ همواره اطاعت پیشه‌اند و انفاق‌گر و سحر‌گهان به استغفار می‌پردازند».

و در جای دیگر می‌فرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»<sup>۱۶۷</sup>؛ «شبانگاه اندکی می‌آرمند و سحر‌گهان به استغفار می‌پردازند».

بنابراین چنان که مشاهده می‌شود، قرآن مجید توبه را عمل بهترین مؤمنان و شب‌زنده‌داران خوانده است. از دیگر سو همه مؤمنان را به توبه فراخوانده، می‌فرماید: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۱۶۸</sup>؛ «ای ایمان‌آوردگان! همه با هم به درگاه خدا توبه کنید؛ باشد که رستگار شوید».

و در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»<sup>۱۶۹</sup>؛ «خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد».

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که در نگاه قرآن اساساً توبه عمل پارسایان و مؤمنان و عبادتی است که همه ایمان‌آوردگان، به آن دعوت شده‌اند و انجام دادن آن گشاینده درهای رحمت الهی و یکی از بهترین موجبات قرب و وصال معبود است.

اگر به حقیقت توبه نظر کنیم، آن را زیباترین جلوه خضوع و خشوع و اظهار تذلل و زاری و اعتراف به قصور و تقصیر بنده‌ای بی‌نهایت کوچک، در برابر آفریدگاری بی‌نهایت بزرگ می‌یابیم. از این رو شایسته است که اولیای الهی، پیش و بیش و بهتر از همه، این دعوت الهی را لیک گویند و در تمام حالات خود، بر توبه و استغفار مداومت ورزند تا به این وسیله، به فیض تقرب هر چه بیشتر در درگاه الهی نائل آیند.

دوم. «استغفار و توبه» دارای مراتب و درجاتی متناسب با عاملان آن است. توبه گنه‌کاران، از گناه و توبه اهل سلوک، از پرداختن به غیر خدا و توجه به غیر حق است<sup>۱۷۰</sup>.

سوم. توبه و استغفار اولیای الهی و معصومان، مرتبه‌ای بالاتر از اینها دارد. آنان چون مستغرق در ذات جمیل الهی‌اند و توجه به مقام ربوبی (کمال مطلق) دارند؛ وقتی به خود و اعمال خویش می‌نگرند، با تمام عظمت و

<sup>۱۶۶</sup> (۳). آل عمران (۳)، آیه ۱۷.

<sup>۱۶۷</sup> (۱). ذاریات (۵۱)، آیه ۱۷ و ۱۸.

<sup>۱۶۸</sup> (۲). نور (۲۴)، آیه ۳۱.

<sup>۱۶۹</sup> (۳). بقره (۲)، آیه ۲۲۲.

<sup>۱۷۰</sup> (۴). جهت آگاهی بیشتر نگاه: پرسش (۴۱) (توبه).



بزرگی آن اعمال، آنها را در برابر عظمت بی‌نهایت الهی، بسیار کوچک و مایه سرافکنندگی و شرمندگی می‌بینند. در ادبیات منظوم آمده است: شخص فقیری در کویری خشک و سوزان زندگی می‌کرد. روزی تریبی داده شد که وی برای عرض حاجت نزد سلطان برود.

او با خود اندیشید که چه هدیه‌ای به پیشگاه سلطان ببرد. اما هیچ در بساط نداشت. از قضا در مسیر حرکت به سوی شهر، اندکی باران بارید و قدری آب گل آلود در گودالی جمع شد. او با خوشحالی تمام آب‌ها را - که مایه حیات بود و بزرگ‌ترین و مطلوب‌ترین هدیه به نظر می‌آمد - در ظرفی ریخت و با زحمت بسیار با خود حمل کرد تا نزد سلطان ببرد. اما وقتی به بارگاه شاهی رسید و آن فرّ و شکوه را دید و همه جا را پر از آب زلال و گوارا و نوشیدنی‌های رنگارنگ یافت، از آورده خود خجل شد و سخت شرمسار و سرافکننده گردید.

آری امام علی علیه السلام همان عبادتی را که افضل از عبادت ثقلین است، در برابر جمال و جلال الهی، برگ سبز درویش می‌بیند و سر به زیر می‌افکند و این خود یکی از عالی‌ترین مراتب عبودیت مطلقه و فنای فی الله است. او مقام معبود را می‌نگرد که در برابرش، همه چیز رنگ می‌بازد و چیزی به حساب نمی‌آید.

چهارم. در حدیث نبوی آمده است: **انه لیغان علی قلبی و انی أستغفرالله فی کل یوم مائه مره**<sup>۱۷۱</sup>؛ «گاهی بر دلم غبار می‌نشیند و من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می‌خواهم».

امام خمینی قدس سره در شرح این حدیث می‌نویسد:

اولیای خدا همواره انقطاع به سوی خدا دارند؛ ولی به جهت مأموریت الهی خود، گاه به ناچار در مرآت عالم کثرات، توجه به حضرت حق می‌کنند و همین، نزد آنان کدورت محسوب شده و برای زدودنش استغفار می‌کنند. «این امام سجاد علیه السلام است که مناجات‌هایش را شما می‌بینید و می‌بینید چطور از معاصی می‌ترسد ... مسئله غیر از این مسائلی است که در فکر ما یا در عقل عقلا یا در عرفان عرفا بیاید. ... از گناه خودشان گریه می‌کردند تا صبح. از پیغمبر گرفته تا امام عصر - سلام الله علیه - همه از گناه می‌ترسیدند. گناه آنها غیر از این است که من و شما داریم. آنکه یک عظمتی را ادراک می‌کردند که توجه به کثرت، نزد آنها از گناهان کبیره است ... آنان در مقابل عظمت خدا، وقتی که خودشان را حساب می‌کنند، می‌بینند که هیچ نیستند و هیچ ندارند. واقع مطلب همین است؛ جز او کسی نیست و چیزی نیست ... و از اینکه حضور در مقابل حق تعالی دارند و مع ذلک دارند، مردم را دعوت می‌کنند، از همین کدورت حاصل می‌شده ...»<sup>۱۷۲</sup>.

<sup>۱۷۱</sup> (۱) محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، باب استجاب الاستغفار فی کل یوم، (قم: آل‌البیت، ۱۴۰۸ ه. ق)، ج ۵، ص ۳۳۰.

<sup>۱۷۲</sup> (۱) سخنرانی مورخه ۱۳۶۶/۳/۸، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۶۸-۲۶۹؛ نیز همان، ج ۱۹، ص ۱۲۰.

پنجم. استغفار برای اولیای الهی، جنبه دفع و برای ما جنبه رفع دارد؛ یعنی، ما استغفار می‌کنیم تا لغزش‌هایمان بخشیده شود و آنان استغفار می‌کنند تا نلغزند و اصلاً گناه سراغشان نیاید. آن بزرگان با توبه و عبادت و اطاعت، درجات عصمت خویش را شدت می‌بخشند؛ از این رو استغفار و توبه، در بالا رفتن درجات و پایندگی عصمت آنان دخالت دارد.

ششم. توبه و استغفار و استغاثه دائمی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در پیشگاه خدا، بالاترین نقش عملی را در تربیت امت دارد و به دیگران می‌آموزد که چگونه در پیشگاه خدا به توبه، تضرع و انابه پردازند و به جهت پاره‌ای از اعمال نیک، مغرور نگردند. آیا کسی که ناله‌ها و گریه‌های روح اطاعت و بندگی (امیر مؤمنان علیه السلام) را ببیند و بشنود، با خود نمی‌گوید: او که یک لحظه عمرش برتر از عبادت ثقلین است، این چنین توبه می‌کند؛ پس من حقیر چگونه به خود بیالم و از خدا عذرخواهی نکنم!؟

### ۱۳. دلایل حقانیت شیعه

پرسش. ادله متقن و روشن بر حقانیت مذهب شیعه - به ویژه در مورد اصل امامت - در برخورد با اهل تسنن را بیان کنید؟

براهین موجود در این زمینه را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۱. براهین عقلی؛ ۲. دلایل قرآنی؛ ۳. روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

هر یک از این شیوه‌ها، دلایل بسیاری را شامل می‌شود؛ به طوری که گستردگی هر یک از این استدلال‌ها، مطالعه کتاب‌های متعددی را می‌طلبد و در این مختصر امکان بحث از آنها نیست؛ لیکن به طور فشرده چند برهان بیان می‌گردد:

#### یک. دیدگاه قرآن

۱. از نظر قرآن، رهبری و امامت امت، اصالتاً باید به دست معصوم و دور از هرگونه کثری باشد. این نکته با تعابیری مختلف در کتاب الهی بیان شده است؛ از جمله هنگامی که ابراهیم علیه السلام به امامت رسید و خداوند به او فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>۱۷۳</sup> ابراهیم علیه السلام آن منصب الهی را برای فرزندانش درخواست کرد «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ ولی در پاسخ آمد: «لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۱۷۴</sup>؛ «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

<sup>۱۷۳</sup> (۲). بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

<sup>۱۷۴</sup> (۳). همان.

آیه بالا نشان می‌دهد که امامت منصبی الهی است - نه به انتخاب افراد - و به کسانی اعطا می‌شود که از هر ظلمی (اعتقادی، اخلاقی و رفتاری) پاک و مبرا باشند و نفی مطلق ظلم، مساوی با عصمت است.

۲. در آیه ابلاغ نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»<sup>۱۷۵</sup> و به دنبال آن برای تحقق این مسئله (معرفی و اعلام ولایت امیرمؤمنان علیه السلام در غدیر خم) آیه اکمال دین نازل شد. بنابراین خداوند با اعلام ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، کامل شدن دین اسلام را اعلام کرد و فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۱۷۶</sup>.

## دو. دیدگاه عقلی

۱. لزوم رهبری در جامعه، امری انکارناپذیر است.

۲. رهبری در جامعه اسلامی، باید بر اساس احکام و قوانین الهی باشد.

۳. احکام الهی به دست کسی اجرا می‌شود که به طور کامل به زوایای آن احکام، آگاه و نسبت به آنها متعهد باشد. به عبارت دیگر اگر پیامبر نیست، پیشوای امت - از نظر شرایط و اوصاف - باید نزدیک‌ترین فرد به آن حضرت باشد.

۴. به شهادت تاریخ و گواهی خلفا، هیچ کس در جهات یاد شده قابل مقایسه با امامان معصوم علیهم السلام نبوده است. حتی خلفا در موارد بسیاری، احساس نیاز به آنان می‌کردند؛ چنان که خلیفه دوم خود بارها اعلام کرد:

لولا علی لهلك عمر<sup>۱۷۸</sup>؛ یعنی، «اگر علی علیه السلام نبود هر آینه عمر هلاک می‌گشت».

## سه. از دیدگاه روایی

<sup>۱۷۵</sup> (۱) مانده (۵)، آیه ۶۷.

<sup>۱۷۶</sup> (۲) مانده (۵)، آیه ۳.

<sup>۱۷۷</sup> (۳) جهت آشنایی بیشتر با امامت در قرآن نگاه: ناصر، مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر نمونه موضوعی)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، (۱۳۷۷)، ج ۹.

<sup>۱۷۸</sup> (۴) الف. محمد عبدالرؤف، المناوی، فیض القدر، شرح الجامع الصغیر، (بیروت: دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى)، ج ۴، ص ۴۷۰؛

ب. جمال الدین محمد، الزرندی الحنفی، نظم الدرر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والتول والسبتین، (مکتبه امیرالمؤمنین العامه، الطبعة الاولى، ۱۳۷۷ هـ. ق - ۱۹۵۸ م)، ص ۱۳۰.

روایات بی‌شماری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب‌های شیعه و سنی، به تواتر نقل شده که به صراحت امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام را اثبات می‌کند؛ مانند:

۱. روایات مربوط به حادثه غدیر،

۲. روایات لیلۃ الانذار،

۳. احادیث سفینه،

۴. احادیث ثقلین،

۵. احادیث ائمه دوازده گانه؛

۶. حدیث منزلت و ....<sup>۱۷۹</sup>

در میان احادیث مختلف- به عنوان نمونه- به بیان حادثه غدیر و توضیحی درباره آن بسنده می‌کنیم.

### جریان حدیث غدیر خم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دهم بعثت، تصمیم گرفت عمل حج به جای آورد و آن را به مسلمانان اعلام فرمود. عده زیادی به مدینه آمدند تا در رکاب آن حضرت حج به جای آورند و به او تأسی کنند. آن حج را حجة الوداع، حجة الاسلام، حجة البلاغ و حجة الکمال نامیده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از هجرت تا رحلت جز آن حج، حج دیگری نیاورده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله پنج یا شش روز به ماه ذی‌حجه مانده، از مدینه خارج شد .... آن گاه اعمال حج و عمره به هدایت خود ایشان انجام گردید و عملی را که تا قیامت باید به جای آورده شود، عملاً به مردم نشان داد. پس از پایان حج، از مکه به طرف مدینه خارج شد؛ در حالی که جماعت یاد شده در محضرش بودند.

---

<sup>۱۷۹</sup> (۱). برای آگاهی بیشتر ر. ک:

الف. مرتضی، مطهری، امامت و رهبری، (قم: صدرا)؛

ب. رهبری امام علی علیه السلام در قرآن (ترجمه المراجعات)؛

پ. تیجانی سماوی، آن گاه هدایت شدم؛

ت. ابراهیم، امینی، بررسی مسائل کلی امامت.

روز پنج شنبه هجدهم ماه ذی حجه با آن جمعیت انبوه به «غدیر خم» در جحفه رسید. در آنجا جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»<sup>۱۸۰</sup>.

بدین طریق خدا به پیامبرش امر کرد تا علی علیه السلام را در جای خویش نصب کند و ولایت و لزوم طاعت او را ابلاغ نماید. در آن وقت طلعه کاروان به جحفه نزدیک شده بود، حضرت فرمان داد تا آنهایی که از محل گذشته بودند، برگردند و آنانی که در محل بودند، توقف کنند. در آنجا پنج درخت کنار هم بود، فرمان داد کسی زیر سایه آنها ننشیند. جمعیت همه در جای خود قرار گرفتند، زیر آن درخت‌ها را پاک کردند، آن گاه اذان نماز ظهر گفته شد.

حضرت رسول زیر آن درختان ایستاد و نماز ظهر را با جماعت خواند. هوا به قدری گرم بود و آفتاب چنان آتش می‌ریخت که مردم از شدت گرما، گوشه‌ای از عبا را سر کشیده و گوشه‌ای را از حرارت سنگریزه‌ها زیر پا گذاشته بودند، پارچه‌ای بر یکی از درخت‌ها کشیده و برای آن حضرت سایبان درست کردند.

چون از نماز فارغ شد، بالای جهازهای شتر رفت که روی هم چیده بودند.

صدایش را بلند کرد، به طوری که همه شنیدند و فرمود: «الحمد لله، از خدا مدد می‌جوییم، به او ایمان می‌آوریم، بر او توکل می‌کنیم و به خدا پناه می‌بریم از شر نفس‌های خود از سیئات اعمال خویش ....

شهادت می‌دهم که جز خدا معبودی نیست و محمد بنده و رسول او است ...

احتمال می‌رود که خدا مرا به طرف خود ببرد و عمر من سر آید؛ من پیش خدا مسئولم و شما مسئولید، چه می‌گویید؟

گفتند: گواهی می‌دهیم که پیغام خدا را رساندی و در رساندن آن تلاش کردی و خیر خواه بودی، خدا تو را جزای خیر دهد! فرمود: آیا شهادت نمی‌دهید که جز خدا معبودی نیست و محمد بنده و رسول او است و بهشت و آتش خدا و مرگ حق است و قیامت خواهد آمد و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد؟ گفتند: آری شهادت می‌دهیم. عرض کرد: خدایا! شاهد باش.

سپس فرمود: ای مردم! آیا سخن مرا نمی‌شنوید؟ گفتند: آری می‌شنویم. فرمود:

من پیش از شما به کنار حوض کوثر خواهم رفت، شما در آنجا پیش من خواهید آمد.

عرض آن به فاصله صنعاء (پایتخت یمن) و بصری (قصبه‌ای است از توابع دمشق) است. در کنار آن کاسه‌هایی به عدد ستارگان از نقره است؛ بنگرید در حفظ «ثقلین» که چطور جانشین من خواهید بود؟

گفتند: ای رسول خدا! ثقلین چیست؟ فرمود: ثقل بزرگ‌تر کتاب خدا است. یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگرش به دست شما است. به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید. ثقل کوچک عترت (اهل بیت) من است. خدای لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو، از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر پیش من آیند. من از خدا چنین خواسته‌ام، از قرآن و اهل بیت جلو نرفتید؛ و گرنه هلاک می‌شوید و از آن دو کنار نمانید؛ و گرنه نابود می‌گردید.

آن گاه دست حضرت علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد تا جایی که سفیدی زیر بغل هر دو دیده شد و همه علی علیه السلام را شناختند، بعد از آن فرمود: مردم، کیست که بر مؤمنان از خودشان مقدم‌تر است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود:

ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فعلى مولاه<sup>۱۸۱</sup>. این سخن را سه بار تکرار کرد. سپس گفت: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار<sup>۱۸۲</sup>. آن گاه فرمود: هر که در اینجا حاضر است به غایبان برساند.

هنوز از آنجا حرکت نکرده بودند که جبرئیل این آیه را آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ «امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و از دینتان اسلام راضی شدم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر! بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من. سپس جمعیت به امیر مؤمنان علی علیه السلام تهنیت گفتند؛ از جمله ابوبکر و عمر گفتند:

بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه؛ «به به بر تو ای پسر ابی طالب! صبح و شام کردی در حالی که سرپرست من و سرپرست هر مؤمن و زن مؤمنی».

<sup>۱۸۱</sup> (۱) «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان اولی می‌باشم. پس هر که رامولای منم علی مولای اوست».

<sup>۱۸۲</sup> (۲) «خدا یا! دوستی گزین با هر که او [علی] را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد؛ دوستش دار آنکه با او دوستی ورزد و خصمگین باش از آنکه به او خصم می‌ورزد؛ یاری کن آنکه او را یاری کند و خوار گردان آنکه او را تنها گذارد و به او پشت کند؛ و حق را همپای او پیادار».

حسان بن ثابت شاعر که در آنجا بود گفت: ای رسول خدا! اجازه دهید درباره علی ابیاتی بگویم تا بشنوید؟ فرمود: بگو با برکت خدا. حسان گفت: ای شیوخ قریش! سخن من، پیرو سخن رسول خدا درباره ولایت و سرپرستی است. آن گاه گفت:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم	بخم فاسمع بالرسول منادیاً
و قال: فمن مولاکم و ولیکم	فقالوا و لم یبدلوا هناك التعادیا
الهک مولانا و انت ولینا	و لن تجدن منا لک الیوم عاصیاً
فقال له قم یا علی فانی	رضیتک من بعدی اماماً و هادیاً
فمن کنت مولاه فهذا ولیه	فکونوا له اتباع صدق موالیاً
هناک دعا اللهم و ال ولیه	و کن للذی عادى علیاً معادیا

این خلاصه‌ای از جریان غدیر و تعیین حضرت علی علیه السلام برای خلافت و امامت بود.<sup>۱۸۳</sup>

شایان ذکر است که واقعه غدیر و خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن، مورد اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان است و جایگاه ویژه‌ای در نصوص دینی و ادبیات و اشعار مسلمانان اعم از عرب و غیر عرب- دارد. در متون اسلامی هیچ روایتی به اندازه این واقعه، به حد تواتر یا فوق تواتر نرسیده است و احدی را یارای تردید در آن نیست.

از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۱۰ تن و از تابعین ۸۹ تن آن را نقل کرده‌اند و طبقات راوی آن، به ۳۶۰ تن رسیده است. شاعران بسیاری نیز این جریان را به نظم در آورده‌اند؛ از جمله:

در قرن اول: حسان بن ثابت انصاری، قیس بن سعد بن عباده انصاری، عمر و بن عاص بن وائل و محمد بن عبدالله حمیری.

<sup>۱۸۳</sup> (۱). علی اکبر، قرشی، خاندان وحی، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول ۱۳۶۸)، ص ۱۵۲-۱۵۷.

در قرن دوم: کمیت بن زیاد، سیداسماعیل بن محمد حمیری، شعیان بن مصعب کوفی.

در قرن سوم: ابو تمام حبیب بن اوس طایی و دعبل بن علی بن رزین الخزاعی و در قرون بعد ده‌ها نفر دیگر.

از اهمیت این واقعه، همان بس که علامه امینی یازده جلد کتاب ارزشمند الغدیر را درباره آن به نگارش درآورده است.

اکنون این سؤال رخ می‌نماید که اگر این واقعه در میان همه مسلمین، اجماعی و مورد اتفاق است، پس اختلاف در چیست؟ در پاسخ گفتنی است: اساس اختلاف بر سر ماهیت و دلالت این واقعه است؛ یعنی:

**الف.** اهل تسنن اظهار می‌دارند که این حادثه عظیم تاریخی و سخنان و تأکیدات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به معنای لزوم «محبت و دوستی» حضرت علی علیه السلام و یا حداکثر معرفی ایشان به عنوان یکی از نامزدهای خلافت است و هیچ دلالتی بر امامت و زمامداری و لزوم پیروی از ایشان ندارد! دلیل آنان این است که «ولایت» چند معنا دارد و یکی از معانی آن «دوستی» است. بنابراین تا زمانی که به این معنا قابل حمل است، نمی‌توان به معانی دیگر آن تمسک جست.

**ب.** دیدگاه شیعه این است که ماهیت این حادثه و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نص صریح و قاطع بر امامت و پیشوایی حضرت علی علیه السلام و لزوم اطاعت از او است.

قرینه‌ها و شواهد، به گونه‌ای است که هرگز نمی‌توان آن را تنها به دوستی و محبت و یا نامزدی خلافت تفسیر کرد. دلایل صحّت دیدگاه شیعه عبارت است از:

۱. معنای ولایت: اگر چه در مواردی ولایت به معنای دوستی نیز به کار می‌رود؛ ولی لغت‌شناسان و کتاب‌های معتبر لغت‌شناسی، عمدتاً کلمه ولایت را به معنای سرپرستی، عهده‌داری امور، سلطه، استیلا، رهبری و زمامداری معنا کرده‌اند. در اینجا معنای این کلمه با برخی از مشتقاتش از کتاب‌های لغت اهل سنت نقل می‌شود:

- راغب اصفهانی می‌نویسد: «ولایت؛ یعنی، یاری کردن و ولایت یعنی، زمامداری و سرپرستی امور و گفته شده است که ولایت و ولایت، مانند دلالت و دلالت است و حقیقت آن «سرپرستی» است؛ ولی و مولا نیز در همین معنا به کار می‌رود».<sup>۱۸۴</sup>



- ابن اثیر می‌نویسد: «ولی؛ یعنی، یاور و هر کس امری را بر عهده گیرد، مولا و ولی آن است». سپس می‌گوید:  
و از همین قبیل است حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ

و سخن عمر که به علی علیه السلام گفت: «تو مولای هر مؤمنی شدی؛ یعنی، «ولی مؤمنان گشتی».<sup>۱۸۵</sup>

- صاحب صحاح اللغة می‌نویسد: «هر کس سرپرستی امور کسی را به عهده گیرد، ولی او است».<sup>۱۸۶</sup>

- مقایس اللغة آورده است: «هر کس زمام امر دیگری را به عهده گیرد، ولی او است».<sup>۱۸۷</sup>

حال با گفته‌های صریح ارباب لغت، چگونه می‌توان من کنت مولاہ فعلی مولاہ را به «دوستی» صرف معنا کرد و سرپرستی اجتماعی و زمامداری را از آن جدا ساخت؟ مگر نه این است که «ابن اثیر»- لغت‌شناس معروف عرب و سنی- خودش تصریح می‌کند کلمه «مولا» در روایت «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و در واکنش عمر در همین معنا به کار رفته است؟

بنابراین استعمال ولایت در دوستی نیاز به قرینه دارد و بدون آن، به معنای زمامداری است. افزون بر آن در این مورد همه قرینه‌ها به کاربرد آن در زمامداری و مرجعیت دینی و سیاسی و اجتماعی دلالت دارد.

۲. خطاب تند و قاطع الهی: اگر حادثه غدیر صرفاً برای اعلام دوستی حضرت علی علیه السلام بود، آیا آن قدر اهمیت داشت که خداوند به پیامبرش وحی کند اگر آن را ابلاغ نکنی، رسالت الهی را انجام نداده‌ای: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»<sup>۱۸۸</sup>؛ «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند». آیا این اخطار شدید اللحن به خوبی نشان نمی‌دهد که مسئله بالاتر از این حرف‌ها است؟ البته محبت امیر مؤمنان علیه السلام جایگاه بسیار بلندی دارد و یکی از نشانه‌های ایمان است؛ اما مولا در اینجا قطعاً به معنای محبت و منحصر به «ولای محبت» نیست.

۳. دوستی و ولای محبت در قرآن: با واژه‌هایی چون «حب»، «مودت» و ... اشاره شده است؛ چنان که در مورد محبت اهل بیت علیهم السلام آمده است: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۱۸۹</sup>؛ «بگو: به ازای آن

<sup>۱۸۵</sup> (۲). ابوالحسن علی بن عبدالواحد، ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج ۵، ص ۲۲۷.

<sup>۱۸۶</sup> (۳). اسماعیل بن حماد، الجوهری، الصحاح فی لغة العرب، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطارة، (بیروت: دارالعلم للملایین)، ج ۶، ص ۲۵۲۸.

<sup>۱۸۷</sup> (۴). معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱.

<sup>۱۸۸</sup> (۱). مائده (۵)، آیه ۶۷.

<sup>۱۸۹</sup> (۲). شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

(رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان». بنابراین فرو کاستن معنای ولایت به محبت و مودت و انحصار به آن، مغایر کاربرد قرآنی این واژه است.

۴. دلداری خدایی: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری داده، می‌فرماید: در راستای اجرای این مأموریت، خداوند تو را در مقابل توطئه‌های مردم محافظت می‌کند: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». آیا این مسئله نشان نمی‌دهد که این مأموریت، چنان مهم بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بیم آن داشته که برخی بر اثر هواهای نفسانی به مقابله برخاسته و علیه دین توطئه کنند؟! آیا فقط با اعلام دوستی حضرت علی علیه السلام جای خوف از توطئه بود؟

۵. گزینش مکان: پیامبر صلی الله علیه و آله مکان جدا شدن و انشعاب مسافران را خود انتخاب کرد، تا همگی در سخنرانی آن حضرت حضور داشته باشند و نیز دستور داد کسانی که از آن مکان گذشته بودند برگردند و کسانی هم که عقب مانده بودند، از راه برسند؛ این نشانه چیست؟ اینکه دستور دادند شاهدان به غایبان، اطلاع دهند و این خبر بزرگ را به گوش همگان برسانند، دلالت بر این ندارد که مسئله، برای امت اسلامی بسیار مهم و حیاتی بوده است؟ آیا عاقلانه است که پیشوای بزرگ مسلمانان، در آخرین سخنرانی عمومی خود، برای جمعیت باشکوه حج گزاران و در آن گرمای سوزان، مسافران خسته و کوفته را گرد آورد و با این تأکیدات، با آنان سخن بگوید و تنها مقصودش این باشد که بگوید: «علی را دوست داشته باشید»؟

۶. نزول آیه اکمال: پس از اجرای این مأموریت، آیه نازل شد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۱۹۰</sup>؛ «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم». آیا نزول چنین آیه‌ای دلالت بر این ندارد که مسئله، بالاتر از صرف محبت بوده است؟ آیا فقط با دوستی حضرت علی علیه السلام - نه رهبری و پیشوایی آن حضرت - دین کامل شد و خداوند اسلام را پسندید؟ اگر مسئله فقط دوستی و مودت بود که در این رابطه آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۱۹۱</sup>، مدت‌ها پیش از آیه اکمال نازل گشته و از این جهت نقصی در دین نبود. پس نتیجه می‌گیریم که آیه اکمال، پیام بسیار مهم دیگری در بر دارد.

۷. دلیل دیگر: معرفی «ثقلین» است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي ...»

<sup>۱۹۰</sup> (۱) مائده (۵)، آیه ۳.

<sup>۱۹۱</sup> (۲) بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان»: شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

؛ «من در میان شما دو چیز گران بها به ودیعت می گذارم: کتاب خدا و عترتم را». اکنون باید پرسید: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله عترت را در کنار قرآن و به عنوان «ثقل اصغر» ذکر فرمود؟ آیا محبت اهل بیت علیهم السلام هم سنگ قرآن است یا امامت و پیشوایی و مرجعیت دینی و سیاسی آنان؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود قرآن و عترت از یکدیگر جدا نمی شوند و امت باید به هر دو چنگک بزنند. آیا صرف دوست داشتن قرآن، کافی است یا باید از آن پیروی کرد و آن را امام و پیشوای خود دانست؟ هم سنگ قرار دادن قرآن و اهل بیت علیهم السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، نشان می دهد که در مورد اهل بیت علیهم السلام، نیز باید همین گونه رفتار کرد و آنان را سرمشق، الگو و پیشوای عملی خود قرار داد.

۸. پیامبر صلی الله علیه و آله به مسئله ایفای رسالت و سپس «اولویت» خود بر مؤمنان انگشت می گذارد و بلافاصله موضوع «ولایت» را طرح می کند؛ این نشان می دهد که نوع ولایت مطرح شده در اینجا، از همان سنخ ولایت و اولویت پیامبر صلی الله علیه و آله بر مؤمنان است که به موجب آن پیامبر خدا، حق تصرف در شئون دینی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان را دارد؛ نه صرف دوستی و محبت (بدون مشروعیت سیاسی و اجتماعی).

۹. پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله ولایت را سه یا چهار بار تکرار می کند؛ این همه تأکید برای چیست؟

۱۰. اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در دعای خویش مسئله یاری کردن امام علی علیه السلام را مطرح می کنند و بر تنها گذاشتن و یاری نکردن او نفرین می فرستند، قرینه روشنی است بر اینکه ولایت مورد نظر، از نوع ولایت زعامت و رهبری است، نه صرف محبت و علاقه قلبی؛ زیرا آنچه با اطاعت، و نصرت و یاری همگانی جامعه تلازم دارد، پیشوایی و رهبری امت است، نه صرف محبت و علاقه قلبی.

۱۱. برپایی حقیقت، همراه با امام علی علیه السلام و همپایی آن دو نیز با ولایت، به معنای رهبری تناسب دارد. به عبارت دیگر پیشوایی و مرجعیت دینی و سیاسی امام علی علیه السلام است که می تواند به برپایی حقیقت همگام با آن حضرت بینجامد؛ نه صرف دوستی و محبت آن حضرت.

۱۲. پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این حادثه فرمود: «اللّٰهُ اکبر! بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من». نکته مهم در اینجا این است که اگر مقصود از «ولایت»، محبت باشد، دیگر قید «بعد از من»، زاید است؛ زیرا محبت حضرت علی علیه السلام مقید به زمان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. معنا ندارد منظور پیامبر صلی الله علیه و آله را این بگیریم که بعد از رحلت من، علی را دوست بدارید! زیرا محبت علی علیه السلام با حیات پیامبر صلی الله علیه و آله قابل جمع است؛ بلکه رهبری امام علی علیه السلام است که پس از آن حضرت مورد نظر است؛ زیرا در یک زمان وجود دو پیشوا در عرض هم ممکن نیست.

۱۳. بعد از این ماجرا، مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند. مگر دوستی بیعت دارد؟ بیعت در لغت به معنای التزام به فرمان برداری و تبعیت است و حتی ابوبکر و عمر نیز با آن حضرت بیعت کرده، گفتند: **بِخِّ بَخٌّ لَكَ يَا عَلِي! اصْبَحْتَ وَ امْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ**

۱۴. همه حاضران در آن جلسه از خطابه پیامبر صلی الله علیه و آله، مسئله «امامت و پیشوایی حضرت علی علیه السلام» را فهمیدند و بلافاصله «حسان بن ثابت انصاری» از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه گرفت و اشعاری زیبا سرود که در یکی از ابیات آن، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می گوید:

**فَقَالَ لَهُ قَمِ يَا عَلِي! فَائِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَ هَادِيًا**

«پیامبر به او فرمود: ای علی! برخیز، خرسندم که تو امام و هادی بعد از من می باشی».

ذکر این نکته بایسته است که «تقریر»- یعنی سکوت و عدم مخالفت پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر یک سخن یا رفتار در نزد همه مسلمانان- حجت و جزء سنت است. بنابراین اگر مسئله غدیر معنایی غیر از امامت داشت، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان «حسان بن ثابت» را تأیید کرده، او را تشویق فرمود؟ چرا دیگران اعتراض نکردند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله «امامت و هدایت» امت نبوده است؟

۱۵. نکته جالب توجه دیگر، موضع گیری های مخالفان مانند «جابر بن نصر» یا «حارث بن النعمان الفهری» است. در روایت است که پس از انتشار سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، وی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «ای محمد! از جانب خدا به ما گفתי شهادت دهیم که جز خدای یگانه پروردگاری نیست و شهادت دهیم که تو پیامبر خدایی و نماز بخوانیم و روزه بداریم و حج انجام دهیم و زکات بپردازیم. ما نیز همه اینها را از تو پذیرفتیم؛ لیکن به این حد راضی نگشتی و پسر عمویت را بر ما برتری دادی و گفستی: «هر که را من مولای اویم، این علی مولای او است». اکنون بگو که این سخن را از پیش خود گفستی، یا از جانب خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به آنکه جز او خدایی نیست! این مطلب از سوی خداوند است». در این هنگام او برگشت و به سوی اسب خود شتافت؛ در حالی که می گفت:

خدایا! اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله می گوید حق است، پس سنگی بر ما ببار، یا ما را به عذابی دردناک گرفتار کن. هنوز به اسب خود نرسیده بود که از طرف حق، سنگی بر سرش بارید و او را بر زمین کوبید و

جانش را بگرفت. آن گاه این آیه نازل شد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»<sup>۱۹۲</sup>؛ «پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده‌ای نیست. [و] از جانب خداوند صاحب درجات [و مراتب] است».

اکنون باید دید چه چیزی در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نهفته بود که آن مرد خیره سر را برآشفته کرد؟ اگر صرف مسئله محبت و دوستی بود، آیا این همه لجبازی و خیره‌سری پدید می‌آمد؟ به طور مسلم مسئله بالاتر از این بود. زیرا شخص یاد شده از طرفی دلی بر کینه نسبت به حضرت علی علیه السلام داشت و از سوی دیگر، می‌دید با ولایت آن حضرت، باید عمری تحت فرمان و رهبری ایشان سپری کند و از سر بی‌خردی و کبر و کژاندیشی، مرگ و عذاب را بر ولایت مولای متقیان و فخر کائنات ترجیح داد.<sup>۱۹۳</sup>

۱۶. خود امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام در اثبات امامت بارها به حدیث غدیر استناد کرده‌اند. عامر بن وائله می‌گوید: «در روز شوری با علی علیه السلام کنار درب خانه ایستاده بودم و شنیدم او خطاب به آنان فرمود: من برای شما دلیلی می‌آورم که احدی نمی‌تواند بر آن خدشه‌ای وارد کند. سپس فرمود:

ای جماعت! آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به یگانگی خداوند ایمان آورده باشد؟ گفتند: نه!

- آیا در بین شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که با ملائک پرواز می‌کند؟ گفتند: نه!

- آیا کسی از شما غیر از من عمویی همچون حمزه شمشیر خدا و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله - دارد؟ گفتند: نه!

- آیا غیر از من کسی از شما همسری چون فاطمه، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سرور زنان اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه!

- آیا کسی از شما فرزندانمانند حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه!

- آیا کسی از شما هست که [به دستور قرآن] پیش از نجوا با پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه داده باشد؟ گفتند: نه!

- آیا در میان شما غیر از من کسی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره‌اش فرموده باشد:

<sup>۱۹۲</sup> (۱). معارج (۷۰)، آیات ۱-۳.

<sup>۱۹۳</sup> (۲). برای آگاهی بیشتر ر. ک: الغدیر، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۶.

من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره، ليبلغ الشاهد الغائب؟

گفتند: نه! ۱۹۴.

۱۷. اگر مقصود از ولایت، همان محبت و دوستی باشد، آن گاه دعای بعدی پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: **و احب من احبه**

تکرار و لغو خواهد بود. بنابراین وجود هر دو سخن نشان می‌دهد که اینها، دو موضوع متفاوت بوده و ولایت برتر از صرف محبت است؛ هر چند از لوازم ولایت، محبت و دوستی ولی است.

در پایان گفتنی است در رابطه با حقانیت شیعه، هزاران کتاب و مقاله به نگارش درآمده که بسیاری از آنها مانند عبقات الانوار نوشته میرحامد حسین لکنهوی، مشتمل بر ده‌ها مجلد است و تمام منابع و مدارک آن، بدون استثنا از منابع اولیه اهل سنت می‌باشد ۱۹۵.

---

۱۹۴ (۱). برای آگاهی بیشتر ر. ک: الغدير، ج ۱، صص ۱۵۹-۲۱۳.

۱۹۵ (۱). برای مطالعه بیشتر ر. ک:

الف. ابراهیم، امینی، بررسی مسائل کلی امامت؛

ب. مرتضی، مطهری، امامت و رهبری، (قم: صدرا)؛

پ. تیجانی سماوی، آن گاه هدایت شدم، ترجمه: سید محمد جواد مهری؛

ت. همو، اهل سنت واقعی کیست؟، ترجمه: سید محمد جواد مهری؛

ث. همو، از آگاهان پرسید، ترجمه: سید محمد جواد مهری؛

ج. علامه عسکری، عبدالله بن سبا، ج ۱-۳؛

چ. همو، نقش ائمه در احیای دین، ج ۱-۱۵؛

ح. همو، یکصد و پنجاه صحابی ساختگی؛

د. همو، نقش عایشه در تاریخ اسلام؛

ذ. همو، اندیشه‌های اسلامی در دیدگاه دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین)، ج ۱-۲،

ر. علامه سید شرف الدین، رهبری امام علی علیه السلام در قرآن (ترجمه المراجعات)؛

ز. علامه طباطبایی، شیعه در اسلام؛

ص. علامه جواد شری، شیعه و تهمت‌های ناروا؛

ض. سید رضا، حسینی نسب، شیعه پاسخ می‌گوید؛

ط. صالح الوردانی، فریب؛

ظ. سید محمد، جواد مهری، خاطرات مدرسه؛

ع. محمد صادق، نجمی، سیری در صحیحین؛

غ. میرحامد حسین، اللکنهوی، عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، بی تا، بی جا؛

م. شهید تستری، احقاق الحق.

## ۱۴. غدیر خم و سقیفه

پرسش. اگر جریان غدیر خم از نظر تاریخی واقعیت دارد، چرا پس از ماجرای سقیفه، شرکت کنندگان در آن محفل و مردم مدینه، سخنی در این باره بر زبان نیاوردند؟

به نظر می‌رسد این پرسش یکی از چالش‌های جدی فرا روی شیعه است؛ زیرا شیعه:

الف. با بهره‌گیری از منابع معتبر خود و اهل سنت، به اثبات اصل ماجرای غدیر می‌پردازد؛ منابعی که در آن صدها صحابی و تابعی شناخته شده وجود دارد.<sup>۱۹۶</sup>

ب. با دلیل‌های متقن و شواهد استوار، واژه ولایت موجود در روایت غدیر را به معنای سرپرستی و به دست گرفتن امور جامعه مسلمانان می‌داند (نه صرف دوستی).<sup>۱۹۷</sup>

ج. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این ماجرا بر اساس دستور خداوند، در پی تعیین جانشین بود؛ نه اظهار محبت به علی علیه السلام و نه معرفی نامزد خلافت.<sup>۱۹۸</sup>

با این همه، در گزارش‌های تاریخی - جز چند منبع - از واکنش شدید مردم و یادآوری ماجرای غدیر خم، کمتر سخن به میان آمده است؛ با آنکه قطعاً بیشتر مردم مدینه در ماجرای غدیر حضور داشتند؛ چرا پس از حدود ۷۰ یا ۸۴ روز<sup>۱۹۹</sup> از این ماجرا، آن را فراموش کردند؟

### اعتراض مردم

احتمال قوی بر اعتراض عده‌ای از مردم و یادکرد ماجرای غدیر از سوی آنان و مخفی ماندن این واکنش - به سبب سیاست ممنوعیت نقل و تدوین حدیث - وجود دارد؛ ولی در عدم گستردگی این اعتراض‌ها تردیدی نیست!

با توجه به ماجرای غدیر و تأکید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر تعیین جانشین، انتظار اعتراض گسترده، نامعقول نمی‌نماید؛ بنابراین واکنشی چنین محدود، چگونه توجیه می‌شود؟

<sup>۱۹۶</sup> (۱). ر. ک: عبدالحسین، الامینی النجفی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴، ج ۶)، ج ۱، صص ۱۴-۷۳.

<sup>۱۹۷</sup> (۲). همان، صص ۳۶۲-۳۷۰.

<sup>۱۹۸</sup> (۳). همان، صص ۳۷۰-۳۷۸.

<sup>۱۹۹</sup> (۴). ماجرای غدیر خم در روز ۱۸ ذی حجه واقع شد و وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ماجرای سقیفه در ۲۸ صفر یا ۱۲ ربیع الاول.

برای یافتن سرنخ‌های تاریخی این مشکل، باید موقعیت زمانی این قطعه از تاریخ و نیز سیر جریان‌های سیاسی و اجتماعی از زمان واقعه تا وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به دقت بررسی شود. بر این اساس، پی‌گیری بحث در محورهای زیر ضرورت دارد:

یکم. قبل از تشکیل دولت اسلامی در مدینه به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مردم شهرهای بزرگ حجاز و بادیه‌های منطقه به صورت نظام قبیله‌ای زندگی می‌کردند.

در این نظام، سرآمد بودن در صفاتی چون سن، سخاوت، شجاعت، بردباری و شرافت، معیار گزینش رهبر به شمار می‌آمد و رهبر قبیله حق نداشت جانشینی از میان فرزندان و خویشان خود برگزیند.

دوم. رسول خدا نخستین کسی بود که در این سرزمین، نهادی به نام «دولت» پدید آورد و ارزش‌های فرا قبیله‌ای ارائه داد. آن حضرت توانست قبایل مختلف شهرها و بادیه‌های منطقه را تحت یک نظام واحد متمرکز سازد. مردم که ایشان را پیامبری آسمانی می‌دانستند، تشکیل دولت از سوی او را امری الهی به شمار آوردند و در برابر آن مقاومت قابل توجهی نشان ندادند.

سوم. اسلام پیش از فتح مکه، به گونه‌ای روز افزون در میان مردم شهرها و بادیه‌ها گسترش یافت تا جایی که سال بعد (نهم هجرت) عام الوفود (سال هیئت‌ها) نام گرفت؛ یعنی، سالی که مردم دسته دسته در قالب هیئت‌های مختلف، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شتافتند و اسلام خویش را آشکار می‌ساختند. البته انگیزه همه این هیئت‌ها، معنوی نبود و همه تازه مسلمانان ایمان قلبی نداشتند.

چهارم. یکی از آموزه‌های اسلامی - که پذیرش آن برای مردم دشوار می‌نمود - مسئله تعیین جانشین بود؛ زیرا:

الف. مردم فقط پیامبر صلی الله علیه و آله را دارای بُعد الهی می‌دانستند و حکومت فرا قبیله‌ای‌اش را می‌پذیرفتند. در نگاه آنان، جانشین آن حضرت از چنین ویژگی‌ای برخوردار نبود.<sup>۲۰۰</sup>

ب. هنوز بسیاری از مردم خود را به اطاعت محض از دستوره‌های دنیوی آن حضرت مقید نمی‌دانستند؛ چنان که در مواردی چون صلح حدیبیه<sup>۲۰۱</sup> و تقسیم غنایم حنین<sup>۲۰۲</sup>، واکنش اعتراض آمیز نشان دادند!

<sup>۲۰۰</sup> (۱). برای اطلاع بیشتر ر. ک: رسول، جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت (از بر آمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان)، ص ۲۷ به بعد.

<sup>۲۰۱</sup> (۱). محمد بن عمر، واقده، المغازی، ج ۱، ص ۶۰۶ و ۶۰۷. در این کتاب پس از نقل اعتراض عُمر از وی چنین نقل کرده است: «[من عمر] چنان در شک افتادم که از آغاز اسلام خود تا آن هنگام، در چنین شکی فرو نرفته بودم».

<sup>۲۰۲</sup> (۲). ابوالحسن علی بن عبدالواحد، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۳۱.



ج. بسیاری از مردم اطاعت از فرمان‌های دنیوی مربوط به بعد از زندگانی پیامبر را نمی‌پذیرفتند؛ زیرا هنوز از آموزه‌های جاهلی - که به رئیس قبیله اجازه تعیین جانشین نمی‌دهد - دل‌نبریده بودند؛ و طبیعی بود که مسئله ریاست دولت را از ریاست یک قبیله مهم‌تر بدانند.

د. هنوز برخی از قریشیان تازه مسلمان، چنان می‌پنداشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله در راستای رقابت قبیله‌ای، مسئله نبوت را مطرح کرده است. این گروه با توجه به اقبال عمومی مردم به آن حضرت، جرأت مخالفت نداشتند؛ ولی با تعیین جانشین - به ویژه از قبیله بنی‌هاشم - لب به اعتراض گشودند و با بهره‌گیری از پشتوانه فرهنگ قبیله‌ای مردم، اعتراض خویش را روشن‌تر بیان کردند.

ه. در زمان جاهلیت تنها اشرافی به مجلس مشورتی قریش (دارالندوه) راه می‌یافتند که به چهل سالگی رسیده باشند.<sup>۲۳</sup> بر این بنیاد، پذیرش جانشین رسول خدا - به ویژه اگر آن فرد داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کمتر از چهل سال<sup>۲۴</sup> داشت - بسیار دشوارتر می‌نمود.

پنجم. دو نکته دیگر، پذیرش جانشینی امام علی علیه السلام را دشوار می‌ساخت:

الف. حضرت علی علیه السلام نزد قریشیان، به سبب دلاوری‌هایش در جنگ‌هایی مانند بدر و احد و به خاک و خون کشیدن بزرگان قریش، چهره مثبتی نداشت. این پدیده سبب شد به تبلیغات گسترده روی آورند و چهره علی علیه السلام را نزد همه اعراب منفی جلوه دهند!<sup>۲۵</sup>

ب. مردم قبایل مختلف این نکته را درک کرده بودند که با توجه به لیاقت‌ها و استعدادهای قبیله بنی‌هاشم، اگر انگاره «جانشینی» در میان آنان تثبیت شود، هرگز از آن خاندان بیرون نخواهد رفت.

ششم. نگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جانشینی حضرت علی علیه السلام، الهی و فراتر از روابط قبیله‌ای و خویشاوندی بود؛ زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله به حفظ آیین وحی می‌اندیشید و طبیعی است که آشناترین فرد به کتاب و سنت و شجاع‌ترین و کوشاترین شخص در راه گسترش اسلام را برگزیند. البته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وضعیت جامعه آشنا بود؛ از این رو، از آغاز رسالت، در موقعیت‌های گوناگون و با بیان‌های متفاوت، ویژگی‌های حضرت علی علیه السلام را یاد آور می‌شد و از جانشینی او سخن به میان

<sup>۲۳</sup> (۳). رسول، جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (۱)، (سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله)، (قم: الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۸)، ص ۹۸.

<sup>۲۴</sup> (۴). حضرت علی علیه السلام در آن هنگام طبق قول مشهور ۳۳ سال داشت.

<sup>۲۵</sup> (۱). عمر در این باره می‌گوید: «قوم شما (قریش) به شما، مانند نگاه گاو به کشنده‌اش می‌نگرند»؛ (عبدالحمید، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۹).

می آورد.<sup>۲۰۶</sup> آن بزرگوار، سرانجام از سوی خداوند مأمور شد در بزرگ‌ترین اجتماع مسلمانان - که برخی شمار آنها را بیش از یکصد هزار تن دانسته‌اند - آشکارا این مسئله را اعلام کند<sup>۲۰۷</sup> و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. قسمتی از آیه ۶۷ سوره مائده - که از این دغدغه پیامبر پرده برداشته و به وی ایمنی می‌بخشد - چنین است: «... وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ «خداوند تو را از [شر] مردم نگاه می‌دارد».

در این عبارت، دو واژه «عصمت» و «ناس» بسیار راهگشا است. خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را از چه چیزی حفظ می‌کرد و «ناس» چه کسانی بودند؟

با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر صلی الله علیه و آله از شرّ زبان مردم و نیز با توجه به اینکه سرانجام مسئله جانشینی امام علی علیه السلام به سامان نرسید، بعید نمی‌نماید که مراد از واژه «يعصمك»، نگاه‌داری پیامبر صلی الله علیه و آله از هجوم فیزیکی و یکباره مردم باشد؛ چنان که واژه «ناس» بر مردم عادی دلالت دارد و با توجه به اکثریت نو مسلمان آن زمان، به حمل این لفظ بر خلاف ظاهر نیازمند نیستیم.

هفتم. تاریخ درباره بسیاری از حوادثِ مقطع زمانی بین غدیر و وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساکت مانده است؛ اما کالبد شکافی دو پدیده مهم آن عصر، شدت اهتمام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر گزینش جانشین و گستره تلاش‌های مخالفان آن حضرت را آشکار می‌سازد. این پدیده‌ها عبارت است از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصیت مهم رسول خدا.

۷-۱. پیامبر اکرم در واپسین روزهای زندگی‌اش، فرمان داد لشکری عظیم به فرماندهی جوانی نارس به نام اسامه بن زید، به سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود.<sup>۲۰۸</sup> بررسی دقیق این جریان، نشان می‌دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای تثبیت جانشینی حضرت علی علیه السلام به چنین اقدامی دست یازید؛ زیرا:

الف. در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خالی کردن مرکز حکومت از نیروهای نظامی و فرستادن آن به دورترین نقاط، به صلاح جامعه نبود؛ چون احتمال می‌رفت پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بسیاری از نومسلمانان قبایل اطراف سر به شورش بردارند و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آنچه این تصمیم‌گیری را در نظر آن حضرت منطقی جلوه می‌داد، دور ساختن مخالفان جانشینی حضرت علی علیه السلام از مدینه بود.

<sup>۲۰۶</sup> (۲). برای اطلاع از این موارد، ر. ک: محمد، ری شهری و همکاران، موسوعة الامام علی بن ابی طالب فی الکتاب و السنّة و التاریخ، ج ۲.

<sup>۲۰۷</sup> (۳). الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴.

<sup>۲۰۸</sup> (۱). محمد بن سعد کاتب، واقدی، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۴، صص ۵۴-۵۸.

ب. انتصاب جوانی هجده ساله،<sup>۲۰۹</sup> به مقام فرماندهی لشکر و عدم توجه به اعتراضات اصحاب، جز از کار انداختن مهم‌ترین<sup>۲۱۰</sup> دستاویز مخالفان جانشینی امام علی علیه السلام هیچ توجیهی نداشت؛ زیرا اسامه بن زید از جهاتی چون سابقه مسلمانی، شرافت، شجاعت و کردانی سر آمد اصحاب به شمار نمی‌آمد و از نظر سنی حدود پانزده سال از علی علیه السلام کوچک‌تر بود. حال با توجه به آنکه در بسیاری از ویژگی‌ها با حضرت علی علیه السلام قابل مقایسه نمی‌نمود، در مقام فرماندهی سپاهی عظیم و متشکل از بزرگان صحابه - مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص - قرار گرفت.

ج. دقت در ترکیب سپاه اسامه نشان می‌دهد تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی حضرت علی علیه السلام مخالفت ورزند، ملزم بودند در این سپاه شرکت جویند.<sup>۲۱۱</sup> حتی کسانی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اردوگاه به مدینه باز می‌گشتند، با جمله تأکیدی «لعن الله من تخلف عن جيش اسامه»<sup>۲۱۲</sup> روبه رو می‌شدند. در مقابل، یاران و موافقان جانشینی حضرت علی علیه السلام چون عمار، مقداد و سلمان از حضور در این سپاه معاف گشته و ملزم شدند در مدینه به سر برند.<sup>۲۱۳</sup>

۷-۲. یکی از پدیده‌هایی که در واپسین روزهای حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق یافت، پیشگیری از نگارش وصیت بود. رسول خدا در آن روزها - که احتمالاً با بالاگرفتن زمزمه‌های مخالفت با جانشینی امام علی علیه السلام به شدت نگران اوضاع شده بود - دستور داد ابزار نوشتن آماده سازند تا سندی صریح و ماندگار بر جای گزارد و از گمراهی امت جلوگیری کند. مخالفان که این دستور را با نقشه‌های چند ماهه خویش ناسازگار می‌دیدند، به شدت نگران شدند و با هذیان گو خواندن کسی که جز وحی چیزی بر زبان نمی‌راند، از نگارش این سند جلوگیری کردند!!

تاریخ در اینجا تنها از یک تن نام می‌برد<sup>۲۱۴</sup>؛ اما آشکار است که تنها یک نفر - بی آنکه جریانی نیرومند پشتیبانش باشد - نمی‌تواند با رسول خدا صلی الله علیه و آله مقابله کند.

از این رو بعضی از نصوص، گوینده این عبارت را جمع دانسته، از کلمه «قالوا» استفاده کرده‌اند.<sup>۲۱۵</sup>

<sup>۲۰۹</sup> (۲). همان، ص ۵۵.

<sup>۲۱۰</sup> (۳). همان، ص ۵۴ و ۵۶.

<sup>۲۱۱</sup> (۱). محمدرضا، مظفر، السقیفه، ص ۸۱ و ۷۷.

<sup>۲۱۲</sup> (۲). محمد، شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴.

<sup>۲۱۳</sup> (۳). السقیفه، ص ۸۱.

<sup>۲۱۴</sup> (۴). عبدالرحمن، البکری، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، صص ۱۰۱-۱۰۷.

<sup>۲۱۵</sup> (۵). همان، ص ۱۰۴.

هشتم. نخستین تشکیل دهندگان جلسه برای خلافت - که با هدف تعیین خلیفه‌ای جز حضرت علی علیه السلام در سقیفه گرد آمدند - انصار به شمار می‌آمدند. آن هم انصاری که در همه جا به پیروی محض از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زبانزد بودند و دوستی آنها با خاندان آن حضرت به ویژه حضرت علی علیه السلام - بر همگان ثابت است.

چرا انصار با این عجله، آن هم در حالی که هنوز بدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غسل داده نشده بود، جلسه تشکیل دادند؟ شواهد تاریخی، نشان می‌دهد انصار هرگز از جانشینی شخصیتی مانند حضرت علی علیه السلام، هراسناک نبودند و او را ادامه دهنده راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانستند.

به نظر می‌رسد آنان دریافته بودند شانس برای به قدرت رسیدن حضرت علی علیه السلام وجود ندارد. سرپیچی یاران بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حضور در سپاه اسامه و نیز مخالفت آنان با نگارش وصیت از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به احتمال فراوان، حوادث دیگری که تاریخ، ما را از آن بی‌خبر گذاشته است، انصار را به این نتیجه رسانده بود که مهاجران، اندیشه به دست گرفتن حکومت را در سر می‌پروراندند و احتمال دارد قریشیانی که سرانشان در نبرد با نیروهای انصار کشته شده بودند، با بهره‌گیری از پیوند نزدیک قریش و مهاجران، در پی انتقام بر آیند. بنابراین، به سقیفه شتافتند تا طرفداران غضب حق حضرت علی علیه السلام را دست کم از به دست گرفتن کامل قدرت باز دارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه‌های آتی، سهمی از قدرت به دست آورند.

پس انصار و مردم مدینه، همگان حادثه غدیر را به یاد داشتند و دلالت آن بر تعیین جانشین را مسلم می‌دانستند؛ اما مشاهده تلاش‌های کسانی که در جهت مخالفت علنی با غدیر گام بر می‌داشتند و حرکت طرفداران آن واقعه آسمانی را به شدیدترین روش ممکن سرکوب می‌کردند، آنها را از هرگونه تلاش در جهت احیای یاد غدیر باز می‌داشت.

بنابراین، فارغ از اینکه وظیفه مردم چه بوده است؛ با بررسی اوضاع اجتماعی تا حدی طبیعی می‌نماید که در این زمان شاهد اعتراض عموم مردم و استدلال آنها به این حادثه مهم تاریخی نباشیم؛ زیرا آنان با توجه به زمینه‌های قبلی، تلاش و استدلال خود را آب در هاون کوفتن می‌دیدند.

## ۱۵. علم غیب امامان علیهم السلام

پرسش. با وجود اینکه ائمه معصومین علیهم السلام از علم غیب برخوردار بودند؛ پس چرا گاهی انگور یا خرما یا دیگر اشیای مسموم را تناول کرده و به شهادت می‌رسیدند؟

در پاسخ به این پرسش، توجه به نکات ذیل راه گشا است:

یکم. هر چند امامان معصوم علیهم السلام از علم غیب برخوردارند و به وقایع گذشته و حوادث حال و آینده آگاهی دارند؛ اما تکلیف آنان مانند سایر افراد بشر، بر اساس علم عادی است و علم غیب برای آنان تکلیفی به دنبال نمی آورد. به عنوان مثال، امام براساس علم عادی خود، میوه ای را پیش روی خود می بیند که مانعی از خوردن آن نیست و تناول آن جایز است؛ اگر چه براساس علم غیب، از مسموم بودن آن آگاهی دارد. در تأیید این مطلب دو دلیل ذکر شده است:

الف. عمل براساس علم غیب، در برخی از موارد با حکمت بعثت پیامبران و نصب امامان منافات دارد؛ زیرا در این صورت، جنبه اسوه و الگو بودن خود را از دست خواهند داد و سایر افراد بشر، از وظایف فردی و اصلاحات اجتماعی - به بهانه برخوردار بودن ائمه از علم غیب و عمل بر اساس علم خدادادی - سر باز خواهند زد.

ب. عمل دائمی براساس علم غیر عادی، موجب اختلال در امور است؛ زیرا مشیت و اراده غالب خداوند به جریان امور، بر اساس نظام اسباب و مسببات طبیعی و علم عادی نوع بشر تعلق گرفته است. به همین جهت پیامبر و ائمه علیهم السلام برای شفای بیماری خود و اطرافیانشان، از علم غیب استفاده نمی کردند. شاید یکی از حکمت های ممنوع بودن تمسک به نجوم، تسخیر جن و ... برای غیب گویی و کشف غیر عادی حوادث آینده نیز همین اختلال در امور باشد.<sup>۲۱۶</sup>

پرسش ها و پاسخ های دانشجویی، ج ۷، ص: ۱۶۳

دوم. هر چند بر طبق روایات فراوان، امامان علیهم السلام نسبت به حوادث گذشته، آینده و حال علم و آگاهی دارند<sup>۲۱۷</sup>؛ اما از روایاتی دیگر استفاده می شود که این علم به صورت بالفعل نیست بلکه شأنی است؛ یعنی، هر گاه اراده کنند و بخواهند که چیزی را بدانند، خداوند سبحان آنان را عالم و آگاه خواهد کرد:

إذا اراد الامام ان يعلم شیئاً علمه الله ذلك

<sup>۲۱۸</sup>؛ «هر گاه امام اراده کند که چیزی را بدانند، خداوند او را آگاه خواهد کرد».

<sup>۲۱۶</sup> (۱). صافی گلپایگانی، معارف دین، ج ۱، ص ۱۲۱.

<sup>۲۱۷</sup> (۱). اصول کافی، ج ۱، «باب ان الائمة علیهم السلام یعلمون علم ماکان و ما یکون...» و بحار الانوار، ج ۱۶، باب ۱۴.

<sup>۲۱۸</sup> (۲). اصول کافی، ج ۱، «باب ان الائمة اذا شاؤا ان یعلموا علموا» و بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۵۶، ۱۱۶ و ۱۱۷.

پس علم غیب امام علیه السلام شأنی است؛ نه فعلی و براساس همین نکته، ممکن است نسبت به نحوه شهادت خود با همه جزئیات آن، علم نداشته باشد؛ چون اراده نکرده که بداند.<sup>۲۱۹</sup>

سوّم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام تکالیف و وظایفی مخصوص به خود دارند و به همین جهت، آنان در عین اینکه می دانستند دشمن در فلان جنگ غلبه خواهد کرد، وظیفه داشتند اقدام کنند و یا با اینکه می دانستند کاری که انجام می دهند، منجر به شهادتشان خواهد شد (مثل خوردن میوه مسموم و یا رفتن حضرت علی علیه السلام به مسجد کوفه در شب نوزدهم رمضان)، این کارها را انجام می دادند. این اعمال برای آنان، وظیفه ای مخصوص بود؛ مثل نماز شب که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله واجب و برای سایر مسلمان ها، مستحب است.<sup>۲۲۰</sup>

چهارم. برخی از این موارد (مانند خوردن میوه زهر آلود به وسیله امام موسی کاظم علیه السلام و یا امام رضا علیه السلام) اجباری و بدون اختیار بوده است. پس با اینکه می دانستند به این وسیله به شهادت خواهند رسید؛ ولی به وسیله دشمن، مجبور به خوردن آن شدند و گزینه دیگری فرا روی آنان نبود. این پاسخ اگر چه در جای خود درست است و شواهد تاریخی بر آن مهر تأیید می زند؛ اما نمی تواند پاسخی برای همه موارد مورد نظر (مانند نحوه شهادت حضرت علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام) باشد.

پنجم. پاسخ اساسی به این سؤال در گرو شناخت چگونگی علم غیب امام است.

پاسخ های پیشین نیز اگر بر اساس مطالب آتی تفسیر شود، توجیه صحیحی پیدا خواهد کرد. این بیان متوقف بر ذکر چند مطلب است:

الف. قضا و «قدر» الهی: قدر به معنای حد و اندازه است و مقصود از قدر الهی، این است که خداوند برای هر پدیده و مخلوقی، ویژگی های وجودی خاصی قرار داده است و تحت تأثیر علت یا علل خاصی آن را موجود می گرداند؛ یعنی، پدید آمدن یک شیء از علت خاص و نیز داشتن اوصاف و ویژگی های وجودی خاص، قدر آن شیء و حد و اندازه وجودی آن است. به تعبیر دیگر، تقدیر الهی، همان نظام علت و معلول حاکم بر جهان هستی است که هر پدیده ای، معلول علتی خاص است و قهراً اوصاف و خصوصیات وجودی اش، متناسب و برآمده از همان علت است.

---

<sup>۲۱۹</sup> (۳). محمد رضا، مظفر، علم امام، ترجمه و مقدمه علی شیروانی، ص ۷۳؛ قابل ذکر است مظفر این پاسخ را به عنوان یک احتمال ذکر می کند، ولی آن را نمی پذیرد.

<sup>۲۲۰</sup> (۴). علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۴. وی این را به عنوان یک قول نقل کرده است.

«قضا» به معنای قطعی کردن، فیصله دادن و به انجام رساندن کار است و مقصود از قضای الهی، این است که خداوند به هر پدیده‌ای - با تحقق علت تامه‌اش - ضرورت وجود اعطا کرده است. تحقق حتمی معلول، به دنبال تحقق علت تامه، قضای الهی است. قضا و قدر الهی در حقیقت از شئون خلق و ایجاد خداوند است و می‌توان آن را به صفت خالقیت برگرداند.

ب. علم الهی به قضا و قدر پدیده‌های عالم هستی: خداوند از ازل عالم است به اینکه چه پدیده‌ای با چه اوصاف و ویژگی‌هایی، تحت تأثیر علت تامه‌اش موجود است. علم خداوند به پدیده‌های هستی، علم با واسطه (علم به صورت آنها) نیست؛ بلکه خود پدیده‌ها با تمام وجودشان نزد او حاضرند. بنابراین علم خداوند، به حقایق عالم هستی، همان گونه که در متن واقع موجودند، تعلق می‌گیرد. علم خداوند، علم حضوری به واقع عینی است. از سوی دیگر چون در مرتبه وجودی خداوند، زمان و مکان معنا ندارد، علم او به پدیده‌های عالم هستی، در بستر زمان نیست؛ بلکه گذشته و حال و آینده یک جا و یکسان نزد او حاضر است. اما برای ما که موجودات زمانی و محصور به زمان هستیم و تحقق عینی حوادث و پدیده‌ها را از دریچه زمان می‌نگریم، برخی از حوادث در گذشته بوده و یا در آینده موجود خواهد شد.

بنابراین علم خداوند به مخلوقات خویش، بدین معنا است که حقایق و حوادث هستی، همراه با بستر زمانی‌شان (گذشته، حال و آینده) یک جا نزد او حاضر است. به همین جهت این علم خداوند، موجب تغییر آنها نیست. علم خداوند، علم به متن واقع و حضور عین واقع، در نزد او است؛ یعنی، علم او به مخلوقات و پدیده‌های هستی، به همان صورت که در متن واقع موجودند، تعلق می‌گیرد.

علم خداوند به افعال اختیاری انسان نیز بر همین منوال است؛ یعنی، خداوند از ازل به افعالی که براساس اراده و اختیار انسان از او صادر می‌شود، علم دارد و علم الهی به این واقعیات عینی - همان گونه که در خارج موجودند - تعلق می‌گیرد و به همین جهت، این علم به خودی خود موجب جبر یا تغییر واقع عینی (تحقق فعل اختیاری به دنبال تحقق علت تامه‌اش) نمی‌شود.

ج. علم امام: امام علاوه بر علم عادی - که برای نوع بشر قابل تحصیل است - از علم لدنی و خدادادی (علم غیب) نیز بهره‌مند است. امام به حسب علو رتبه وجودی‌اش، با لطف و اذن الهی به سرچشمه علم الهی متصل است و از حقایق حوادث عالم - همان گونه که در متن واقع هستند - آگاه می‌باشد؛ یعنی، علم غیب امام، از سنخ علم الهی و متصل به آن منبع است. این دانش، علم به واقع عینی است و معنا ندارد که منشأ تغییر در حوادث عالم باشد. براساس علم غیب، حقایق حوادث عالم، از جمله افعال اختیاری خود امام، همراه با علت تامه‌اش - که علم عادی و اراده از اجزای این علت است - نزد او حاضر است و این حضور، حضور بی‌واسطه عین معلوم و واقع عینی نزد امام است.

بر این اساس، امام حقیقت افعال اختیاری خود را - مانند خوردن میوه مسموم و یا ضربت خوردن به دنبال حرکت به مسجد کوفه - از منظری بالاتر (منظر علم الهی) می‌نگرد. به همین جهت از آنجا که علم غیب امام، تأثیری در حوادث عالم ندارد - چون به معنای حضور عین وقایع نزد عالم است - امام عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و بر اساس علم عادی خود عمل می‌کند و به همین علت، این علم برای امام تکلیف‌آور نیست؛ چون علمی موجب تکلیف است که مکلف بتواند بر اساس آن علم، منشأ تغییر و تأثیر باشد.

افزون بر این، وقتی امام با لطف و اذن خدا به مرتبه‌های کمال و علو وجودی می‌رسد و با منبع علم الهی تماس می‌یابد، در اوج مقام فنا در ذات حق است. او در این مقام خود را نمی‌بیند و خود را نمی‌پسندد. او فقط خدا را می‌بیند و تنها مشیت الهی را می‌پسندد. در این مقام، چون اراده و مشیت او را - بر اساس نظام علت و معلولی و قضا و قدر - در تحقق حوادث و پدیده‌های هستی می‌یابد، خواسته‌ای برخلاف آن ندارد.

از دیگر سو، تلاش برای تغییر این حوادث از جمله شهادت خود، قطع نظر از اینکه تأثیری ندارد، با مقام فنا و رضا و حب لقاء الله نیز سازگار نیست. با توجه به این جواب، سایر پاسخ‌ها نیز می‌تواند، توجیه درستی پیدا کند.

پاسخ اول - که ائمه علیهم السلام را مکلف به علم عادی می‌دانست؛ نه علم غیب - چنین مستدل و موجه می‌شود؛ که علم غیب امام، از سنخ علم الهی یعنی علم به واقع عینی است؛ همان گونه که در خارج محقق می‌شود. چنین عملی تأثیری در تغییر حوادث عالم ندارد و به همین دلیل تکلیف‌آور نیست.

پاسخ دوم نیز با توجه به حقیقت علم امام، کامل می‌شود. اینکه علم غیب امام، شأنی است - یعنی هرگاه امام اراده کند که بداند، می‌داند - کاملاً درست است؛ اما جای این احتمال هست که ائمه علیهم السلام با علم شأنی، از کیفیت شهادت خود آگاه بوده‌اند؛ یعنی اراده کرده‌اند که بدانند. روایات متعددی، نیز دلالت بر علم ائمه علیهم السلام به شهادتشان دارد.<sup>۲۲۱</sup>

در پاسخ سوم، اگر مقصود از اینکه تکلیف ائمه علیهم السلام با سایر افراد بشر متفاوت است، این باشد که خداوند دو سنخ تکلیف جعل و تشریح کرده است (یک دسته برای پیامبر صلی الله علیه و آله و امام و یک دسته برای سایر افراد بشر)؛ این سخن نادرست و غیر مطابق با واقع است. تکالیف الهی بر اساس مصالح و مفاصل آن، تشریح شده و همه افراد بشر - از جمله پیامبر و امام - در آن مشترک‌اند و به جز چند حکم خاص - که نبی اکرم صلی الله علیه و آله داشته‌اند - بقیه احکام یکسان است.

<sup>۲۲۱</sup> (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۱-۸



اما اگر مقصود این باشد که علم غیب ائمه علیهم السلام به نحوه شهادتشان، برخلاف علوم عادی بشر، تکلیف و وجوب حفظ جان از خطر و هلاکت را برای آنان به دنبال نمی آورد، پاسخ صحیحی است. این مسئله در گرو شناخت حقیقت علم الهی آنان است که توضیح آن گذشت.

بنابراین علم ائمه علیهم السلام به آینده، از سنخ علوم عادی نیست و اقدام به اموری که منجر به شهادت آنان می شود، خود را در هلاکت انداختن نیست. افزون بر این، درجات و کمالاتی برای امامان مقدر شده که راه رسیدن به آن، از طریق تحمل همین بلاها و مصایب است.<sup>۲۲۲</sup>

## ۱۶. حقیقت توسل

پرسش. معنای حقیقی توسل چیست؟ چرا با وجود خداوند ما امامان را واسطه قرار می دهیم؟

«توسل» در لغت، به معنای مدد جستن از «وسیله‌ای» برای نیل به مقصود است.

انسان برای رسیدن به مراد خویش، باید به اسباب و واسطه‌های فیض، متوسل شود.

ایجاد مزرعه‌ای آباد، جز از طریق شخم زدن زمین و کاشتن نهال و دادن آب و کود به مقدار مشخص و زمان معین و ... امکان پذیر نیست. بر این اساس، توسل - به معنای استفاده از اسباب - لازمه زندگی انسان در جهانی است که قانون اسباب و مسببات بر آن حاکم است.

مقصود از توسل در اصطلاح کلامی مسلمانان، «تمسک جستن به اولیای الهی در درگاه خداوند، به منظور برآمدن نیازها» است.

### ریشه قرآنی توسل

خداوند اموری را به عنوان اسباب و وسایل در جهت تقرب و نزدیکی به درگاه خویش قرار داده و ما را به توسل به آن امور، فرمان داده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۲۲۳</sup>؛ «ای مؤمنان! پروای الهی داشته باشید و به سوی او وسیله تحصیل کنید».

<sup>۲۲۲</sup> (۱). برای توضیح بیشتر ر. ک:

الف. سید محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۲؛ ج ۱۳، ص ۷۲ و ۷۴؛ ج ۱۹، ص ۹۲؛ ج ۱۲، ص ۱۴۴؛ ج ۴، ص ۲۸؛

ب. همو، معنویت تشیع، مقاله علم امام، ص ۲۱۵؛

پ. رخشاد، محمد حسین، در محضر علامه طباطبایی، ص ۱۲۱.

<sup>۲۲۳</sup> (۱). مانده (۵)، آیه ۳۵.

با توجه به عدم تقیید کلمه «وسیله»، اطلاق آن، شامل هر چیزی می‌شود که صلاحیت نزدیک کردن انسان به پیشگاه خدا را دارد. همان طور که نماز، روزه، احسان به یتیم، دستگیری از مستمندان، خدمت به خلق خدا و ... اسباب تقرب به خداوند هستند؛ استمداد از پیامبران و اولیای الهی نیز وسیله تقرب به خداوند است.

از این رو هنگام دعا، خداوند را به حق بندگان صالح و آبرومند درگاه او، قسم می‌دهیم و یا از اولیای الهی می‌خواهیم که برای ما در درگاه الهی دعا کنند. همچنین در روایت نبوی - مستند نزد شیعه و اهل سنت - آمده است:

### کل دعاء محجوب حتی یُصلی علی محمد و آل محمد

۲۲۴؛ «هر دعایی محجوب است تا اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود». بنابراین صلوات و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت و توجه به آنان، یکی از مهم‌ترین وسایل تقرب به خدا و بهره‌گیری از فیوضات الهی است.

### حکمت توسل

یکم. علت اعطای این نقش به بزرگان دین و اولیای الهی، جایگاه معنوی آنان است. همه موجودات عالم هستی، آیات و نشانه‌های حضرت حق‌اند. هر موجودی به اندازه وسعت وجودی‌اش، نشانگر اسما و صفات خداوند سبحان است.

عالی‌ترین و تابناک‌ترین جلوه و ظهور حضرت حق، در آینه وجود انسان کامل (پیشوایان معصوم) محقق می‌گردد. انسان کامل آینه تمام‌نمای اسما و صفات حضرت حق و جلوه‌گاه و مظهر جلال و جمال پروردگار است. توسل به انسان کامل، در حقیقت توجه به جلال و جمال خدا و توسل به چشمه فیض او است.

دوم. خداوند خواسته است اولیای خود را در کانون توجه و اقبال مردم قرار دهد.

توجه به آنان - به عنوان انسان‌های کامل - و برقراری ارتباط عاطفی و معنوی با ایشان، تأکید بر حقانیت و اسوه بودن آنان است و موجب می‌شود مردم با مراجعه به آنان و الگوگیری از ایشان، به طریق هدایت و سعادت، دست یابند.

۲۲۴ (۲). میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۶۶۲، ح ۱۰۷۹۴؛ کنز العمال، ح ۲۱۵۳؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۲۰.

## ۱۷. شفاعت

پرسش. شفاعت به چه معنا است؟ و چگونه با بعضی آیات دال بر نفی «شفاعت» سازگار است؟

### یک. چیستی شفاعت

«شفاعت» در لغت، به معنای وساطت و میانجی‌گری است. در گفت‌وگوهای روزمره، به وساطت و میانجی‌گری شخص مورد اعتماد در نزد بزرگی - به منظور عفو مجرمی یا برآوردن حاجت کسی - شفاعت گفته می‌شود.

این معنا برآمده از ریشه لغوی این کلمه است؛ زیرا شفاعت از ماده «شفع» به معنای زوج - در مقابل «وتر» به معنای فرد - گرفته شده است.<sup>۲۲۵</sup> گویا شخصی که متوسل به شفیع می‌شود، نیروی خود را به تنهایی برای رسیدن به مقصود کافی نمی‌بیند؛ بدین جهت نیروی شفیع و میانجی را به آن ضمیمه می‌کند تا به مقصود خود نایل آید.

در اصطلاح «شفاعت»، واسطه شدن یک مخلوق، میان خداوند و مخلوق دیگر، در رساندن خیر یا دفع شر - خواه در دنیا و خواه در آخرت - است.

### دو. جایگاه شفاعت

۱. در بینش توحیدی، خداوند مبدأ هستی است و همه موجودات از او، وابسته به او و پرتو فیض او هستند.

۲. خداوند، عالم هستی را بر اساس «نظام اسباب و مسبب‌ها» بنیان نهاده است.

تحقق هر پدیده و پیدایش هر اثری در این عالم، از طریق سبب و علتی خاص صورت می‌گیرد؛ یعنی، اراده حکیمانه او به تحقق امور، از طریق اسباب معین، تعلق گرفته است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ابی‌اللائن یجری الاشیاء الا بأسباب، فجعل لكل شیء سبباً<sup>۲۲۶</sup>؛ «خداوند ابا دارد از اینکه امور را جز از طریق اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سببی قرار داده است».

<sup>۲۲۵</sup> (۱). المقایس فی اللغة، ماده شفع، ج ۳، ص ۲۰۱؛ مفردات راغب اصفهانی، ماده شفع، ص ۲۶۳؛ نصر، الهورینی الفیروزآبادی، قاموس المحيط، ماده شفع، ج ۳، ص ۴۵، بی‌تا، بی‌جا.

<sup>۲۲۶</sup> (۱). میزان الحکمه، ح ۸۱۶۶، ج ۳، ص ۱۲۳۱.

در نتیجه عالم هستی - که یک پارچه تجلی فیض و عطای خداوند است - مجموعه‌ای به هم پیوسته از اسباب و مسبب‌ها است. خداوند فیض خود را - اعم از مادی و معنوی - از این طریق عطا می‌کند و اسباب و علل، واسطه‌های فیض او است.

«نقش اسباب و علل، وساطت در رسیدن فیض الهی به مخلوقات (شفاعت) است».

به تعبیر دیگر «شفاعت»، همان سبب بودن و تأثیرگذاری اسباب، بر طبق نظام حاکم بر عالم هستی است. در حقیقت، در نگرش توحیدی، فیض الهی وقتی به اسباب و واسطه‌ها نسبت داده می‌شود، «شفاعت» است.

سبب بودن جمیع علّت‌ها و اسباب طبیعی (همچون: سوزندگی آتش، روشنی و حرارت بخشیدن خورشید و درخشندگی ماه) و نیز سببیت و تأثیرگذاری علل معنوی (مانند: سبب بودن توبه و استغفار برای آمرزش گناهان و نقش پیامبران و کتاب‌های آسمانی در جهت هدایت انسان‌ها) همگی شفاعت نامیده می‌شود. این اسباب و علّت‌های طبیعی و معنوی، شفیعان و واسطه‌های فیض الهی‌اند.

### سه. اقسام شفاعت

با توجه به تعریفی که ارائه شد، شفاعت دارای سه قسم است:

۱. شفاعت تکوینی: با توجه به نگرش توحیدی، اسباب و علل در اصل وجود و نیز در علّت بودن و تأثیر گذاریشان، وابسته به «علّة العلل» (خداوند) و واسطه فیض او به مخلوقات‌اند. این وساطت «شفاعت تکوینی» نامیده می‌شود.

۲. شفاعت رهبری: مقصود از شفاعت رهبری، جلوه‌گری رابطه هدایت میان امام و مأموم (رهبر و پیرو) است. همان گونه که در دنیا، امام واسطه هدایت پیروان خویش است؛ در آخرت نیز واسطه ورود یاران خویش به بهشت می‌شود و آنان را با خود به آنجا وارد می‌کند.

یکی از معارف مربوط به اصل معاد، انگاره «تجسّم اعمال» است. بر اساس آیات و روایات، همان گونه که باطن و حقیقت اعمال، افکار، اوصاف و اخلاق انسان به صورت حقیقتی عینی، در آخرت تجلی می‌یابد؛ حقیقت روابط معنوی میان انسان‌ها نیز در آخرت به صورت ملکوتی خود، مجسّم می‌شود. وقتی شخصی، سبب هدایت یا گمراهی انسانی باشد، این رابطه رهبری و دنباله‌روی در روز رستاخیز، مجسّم شده و «رهبر»، پیرو خود را به دنبال خویش وارد بهشت یا جهنم می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»<sup>۲۲۷</sup>؛ «روزی

(رستاخیز) که هر گروهی را با رهبر و پیشوایشان فرا می‌خوانیم» و در مورد فرعون می‌فرماید: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ»<sup>۲۲۸</sup>؛ «روز قیامت، پیشاپیش پیروانش حرکت می‌کند؛ پس آنان را وارد دوزخ می‌کند».

۳. شفاعت مغفرت: مغفرت و آمرزش نیز همانند هر رحمت و فیض دیگری، از طریق مجاری خاص و بر اساس نظام اسباب و مسبب‌ها به بندگان می‌رسد؛ یعنی، خداوند اموری را به عنوان سبب‌های آمرزش و بخشش قرار داده است. با توجه به تعریف شفاعت، نقش این اسباب (واسطه‌های فیض مغفرت)، شفاعت مغفرت نامیده می‌شود.

یکی از اسبابی که خداوند برای آمرزش قرار داده، درخواست اولیای الهی است؛ یعنی، او آنان را واسطه در رسیدن فیض بخشش و مغفرت، به بندگان خاص قرار داده است. بدین جهت اولیای الهی، همانند سایر اسباب و علل، «شفیع» نامیده می‌شوند و به نقش وساطت آنان در رسیدن فیض «مغفرت و بخشش الهی» به بندگان خاص، «شفاعت» می‌گویند. در حقیقت شفاعت اولیای الهی در آخرت، یکی از مصادیق «شفاعت مغفرت» است.

شهید مطهری می‌نویسد: «شفاعت»<sup>۲۲۹</sup>، همان مغفرت الهی است که وقتی به خداوند نسبت داده می‌شود، با نام «مغفرت» خوانده می‌شود و هنگامی که به وسایط و مجاری رحمت منسوب می‌گردد، نام «شفاعت» به خود می‌گیرد»<sup>۲۳۰</sup>.

در حقیقت، خداوند اراده کرده است، بندگان خود را از رحمت مغفرت خویش بهره‌مند سازد؛ لکن برای اعطای آن، مانند سایر فیض‌های خویش، اسباب خاصی قرار داده و شرایطی قائل شده است.

بر این اساس، خداوند، اولیای الهی را به عنوان شفیعان و واسطه‌های فیض معین کرده تا آنان برای بندگان که در دنیا با اعمال خویش، شایستگی بهره‌مندی از این رحمت الهی را پیدا کرده‌اند، درخواست مغفرت کنند.

قرآن کریم فرموده است: «در آن روز شفاعت نمی‌کنند، مگر کسانی که خداوند به آنان اذن دهد»<sup>۲۳۱</sup> و «شفاعت نمی‌کنند، مگر برای کسانی که خداوند می‌خواهد آنان را ببخشد».<sup>۲۳۲</sup> بنابراین، شفاعت اولیای الهی، چیزی جز فیض خدا و جلوه‌گری خواست و اراده او نیست.

<sup>۲۲۸</sup> (۲) هود (۱۱)، آیه ۹۸.

<sup>۲۲۹</sup> (۱) مقصود، شفاعت مغفرت است.

<sup>۲۳۰</sup> (۲) مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۵۹.

<sup>۲۳۱</sup> (۳) طه (۲۰)، آیه ۱۰۹.

<sup>۲۳۲</sup> (۱) انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸.

در حقیقت شفاعت، قانونی است که خداوند واضع آن است. بر طبق این قانون، اولیای الهی - که از سوی خداوند به عنوان سبب‌های فیض مغفرت نصب شده‌اند - بر اساس شرایطی، برای عده‌ای خاص از گنه‌کاران، درخواست مغفرت می‌کنند؛ یعنی، آنان واسطه فیض مغفرت الهی‌اند.

### توضیحات بایسته:

یکم. این بخشش و آمرزش، بی حساب و گزاف نیست؛ بلکه شامل حال بندگان می‌شود که با عمل خود در دنیا، استحقاق آن را پیدا کرده‌اند.

دوم. قرار دادن اولیای الهی به عنوان اسباب و واسطه‌های مغفرت، بر اساس حکمت و حساب است که پیش‌تر بیان شد.

سوم. شفاعت، به معنای ضمیمه شدن درخواست اولیای الهی، با عمل و تلاش خود آدمی است. در حقیقت، شفاعت جزء علت و تمام‌کننده سبب است و به تنهایی مستقل در تأثیر نیست<sup>۲۳۳</sup>؛ بلکه تلاش و قابلیت شفاعت شونده نیز مهم است.

چهارم. با توجه به اینکه معنای شفاعت در لغت، وساطت است؛ از توکل به اولیای الهی نیز با عنوان شفاعت تعبیر می‌شود. پس مباحث مربوط به شفاعت اخروی، نباید با شفاعت به معنای توکل، خلط و اشتباه شود.

پنجم. آیاتی که نفی شفاعت می‌کنند، مربوط به شفاعت مشرکانه و غیر توحیدی است؛ یعنی، شفاعت بت‌ها، شفاعت بدون اذن خدا و امثال آن. آیاتی که اثبات شفاعت می‌کند، مربوط به شفاعت توحیدی است. شفاعت توحیدی به اذن خدا، به وسیله اولیای الهی و برای کسانی است که شایستگی بهره‌مندی از آن را دارا باشند.<sup>۲۳۴</sup>

## ۱۸. دوستی اهل بیت علیهم السلام

پرسش . محبت اهل بیت علیهم السلام تا چه اندازه اهمیت دارد و چگونه به دست می‌آید؟

«حب»؛ یعنی، رغبت و میل انسان به چیزی. اگر این میل باطنی و رغبت دل به چیزی شدید و قوی شود، آن را عشق می‌نامند.<sup>۲۳۵</sup> جایگاه حب اهل بیت علیهم السلام را باید از قرآن و روایات اخذ کرد.

<sup>۲۳۳</sup> (۲). سید محمدحسین، طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۵۸.

<sup>۲۳۴</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگاه: سید محمد کاظم، روحانی، شفاعت و توسل (پرسش‌ها و پاسخ‌ها دفتر ۱۴)، (قم: نشر معارف، ۱۳۸۳).

<sup>۲۳۵</sup> (۲). با استفاده از: طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ماده «حب».

در اهمیت و جایگاه محبت اهل بیت علیهم السلام همین بس که قرآن آن را تنها پاداش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده است: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۳۳۶</sup>؛ «[ای پیامبر!] بگو از شما هیچ پاداشی درخواست نمی‌کنم، جز آنکه نزدیکان مرا دوست بدارید».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

لا يؤمن احدكم حتى اکون احب اليه من ولده و والده و الناس اجمعين<sup>۳۳۷</sup>؛ «هیچ کس از شما ایمان ندارد؛ مگر اینکه من نزد او از فرزندانش و پدرش و همه مردم محبوب‌تر باشم».

آن حضرت اصل ایمان را مشروط به حبّ خود می‌داند و در روایتی دیگر برای آن، مرتبه بالاتری معرفی می‌کند:

لا يؤمن عبد حتى اکون احب اليه من نفسه ویکون عترتی احب اليه من عترته و یکون اهلی احب اليه من اهله و یکون ذاتی احب اليه من ذاته<sup>۳۳۸</sup>؛ «هیچ بنده‌ای ایمان ندارد، مگر اینکه من نزد او، از خودش محبوب‌تر باشم و ذریه من پیش او، از ذریه خودش محبوب‌تر باشند و اهل من پیش او، از اهل خودش محبوب‌تر باشند و ذات من نزد او، از ذات خودش محبوب‌تر باشد».

پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت، شرط ایمان را حب خود و اهل بیت خویش - آن هم در مراحل بالاتر - معرفی کرده است؛ زیرا به طور معمول انسان به خود علاقه شدیدی دارد و او نزد خود از همه محبوب‌تر است؛ سپس فرزندانش و آن گاه دیگر نزدیکان او. ولی وقتی انسان در حب کسی، به مرتبه بسیار بالا می‌رسد، او را بر خود و فرزندان، نزدیکان و همه کسان دیگر ترجیح می‌دهد؛ و این همان مرتبه شدید و قوی حب است که به آن «عشق» می‌گویند. بنابراین حب اهل بیت و ائمه اطهار علیهم السلام، باید در حد اعلا باشد و هر اندازه از این حد فروتر باشد، به همان اندازه ایمان شخص، نقص و کاستی دارد.

به عبارت دیگر درجات ایمان با درجات حب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پیوستگی دارد و با آن سنجیده می‌شود.

دوستی اهل بیت علیهم السلام در عمل

<sup>۳۳۶</sup> (۳). شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

<sup>۳۳۷</sup> (۴). میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۳۱۹۷.

<sup>۳۳۸</sup> (۱). همان، ح ۳۱۹۹.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

یا جابر! بلغ شیعته عنی السلام و اعلمهم انه لا قرابه بیننا و بین الله عزوجل و لا یتقرب الیه الا بالطاعه یا جابر من اطاع الله و احبنا فهو ولینا و من عصی الله لم ینفعه حبنا<sup>۳۳۹</sup>؛ «ای جابر! از طرف من، به شیعیانم سلام برسان و به آنان اعلام کن که هیچ قرابت و خویشاوندی بین ما و خدای عزوجل نیست و فقط با طاعت و بندگی به درگاه الهی تقرب جسته می‌شود. ای جابر! هر کس خدا را اطاعت کند و همراه آن به ما محبت ورزد، دوست و محب ما است و هر کس خدا را معصیت کند، حب ما برایش نافع نیست».

بنابراین اولین شرط حب اهل بیت علیهم السلام، اطاعت از حق تعالی و پرهیز از گناه است. ممکن است کسی درجه پایین محبت (همان میل باطنی و رغبت درونی) را داشته باشد؛ ولی عملاً اهل معصیت هم باشد! چنین حبی، چندان سود بخش نیست.

البته معصیت‌های اتفاقی - که بعد از آن توبه باشد - باعث نمی‌شود حب اهل بیت علیهم السلام سودی نبخشد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

انا مع رسول الله و معی عترتی علی الحوض، فمن ارادنا فلیأخذ بقولنا ولیعمل بعملنا ...<sup>۳۴۰</sup>؛ «من با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که عترت من هم با من هستند، بر حوض [کوثر] اشراف داریم. پس هر کس ما را می‌خواهد، هم باید گفتار ما را بگیرد و هم عمل ما را عمل کند...». بنابراین، محبت باید در عمل جلوه‌گر شود.

### راه‌های کسب دوستی اهل بیت علیهم السلام

۱. معرفت اهل بیت علیهم السلام: در پرتو معرفت امام، به کمالات و ویژگی‌های او بیشتر واقف می‌گردیم و این آشنایی به طور طبیعی شیفتگی و محبت را در پی دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الامام علم بین الله عزوجل و بین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً و من انکره کان کافراً

<sup>۳۳۹</sup> (۲). همان، ص ۲۳۸، ح ۳۲۱۱.

<sup>۳۴۰</sup> (۱). همان، ح ۳۲۱۲.



<sup>۲۴۱</sup>؛ «امام آن شاخص [و دلیل و راهنمای] آشکار است که بین خدای عز و جل و خلقش قرار گرفته است. پس هر کس او را شناخت، مؤمن می‌گردد و هر کس او را انکار کرد [و شناخت]، کافر می‌گردد». مؤمن بودن، فرع بر شناخت امام است.

از طرف دیگر ایمان، عین حب و بغض است؛ چنان که امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

الایمان حب و بغض<sup>۲۴۲</sup>؛ «ایمان حب و بغض است»؛ یعنی، حب تمامی خوبان، نیکی‌ها و کمالات و بغض از همه بدی‌ها، کژی‌ها و سردمداران آن.

پس در پرتو شناخت و معرفت، ایمان حاصل می‌شود و ایمان نیز جز حب و بغض نیست. در نتیجه یکی از راه‌های عملی کسب حب اهل بیت علیهم السلام، معرفت آن بزرگواران است.

۲. اطاعت از اهل بیت علیهم السلام: اگر کسی شناخت لازم و کافی از اهل بیت علیهم السلام پیدا کرد، اطاعت از آنان را بر خود لازم می‌داند؛ ولی گاهی شناخت در آن حد بالا نیست! در این صورت چه بسا نسبت به اوامر آنان سرپیچی کند! عصیان به هر اندازه باشد، به همان مقدار کدورت و بغض می‌آورد. کدورت و بغض هم، ضد صفا و حب است.

پس هر اندازه نسبت به اوامر آنان عصیان شود، به همان اندازه بغض و کدورت نسبت به آنان در دل ایجاد می‌شود و برعکس، هر اندازه نسبت به اوامر آنان اطاعت شود، به همان اندازه حب و صفا دل را فرا می‌گیرد.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

اللهم انی استلک ... العمل الذی یبلغنی حبک ...<sup>۲۴۳</sup>؛ «خدایا! از تو آن عملی را مسألت می‌کنم که حب تو را به من برساند». بنابراین یکی از راه‌های عملی وصول به «حب اهل بیت علیهم السلام»، اصل عمل و اطاعت است.

۳. توسل با معرفت: در پرتو شناخت امام، می‌فهمیم همه چیز ما به او وابسته بوده و وی واسطه فیض و کمال است.<sup>۲۴۴</sup> اگر توسل با شناخت و توجه همراه باشد، ترنم عارفانه و عاشقانه‌ای است که حب را در دل بیش از پیش می‌پروراند.

<sup>۲۴۱</sup> (۲). همان، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۸۳۹.

<sup>۲۴۲</sup> (۳). همان، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۳۰۹۵.

<sup>۲۴۳</sup> (۱). همان، ح ۳۰۹۳.

<sup>۲۴۴</sup> (۲). برای آشنایی بیشتر به زیارت «جامعه کبیره» رجوع کنید.

## ۱۹. دلایل ولایت فقیه

پرسش. آیا ولایت فقیه یک نظریه فقهی جدید و از ابتکارات امام خمینی قدس سره است؟ دلیل بر ولایت فقیه در عصر غیبت و ضرورت آن چیست؟

مسئله «ولایت فقیه» - چه از جهت نظری و چه در عمل - قدمتی به درازای تشیع دارد. نصب مالک اشتر به ولایت مصر از سوی امیرمؤمنان علیه السلام، از مصادیق بارز این مسئله است. در فقه شیعه نیز فقیهان برجسته، در دوره‌های مختلف تاریخی، به گونه‌های مختلف به طرح آن پرداخته‌اند. از چهره‌های تابناک فقه شیعه شیخ مفید، محقق کرکی، علامه نراقی، صاحب جواهر<sup>۲۴۵</sup> و ... و در میان معاصران نیز بزرگ‌ترین احیاگر آن در نظر و عمل امام خمینی قدس سره می‌باشند.

ایشان بر آن بود که «ولایت فقیه»، امری کاملاً بدیهی و بی‌نیاز از دلیل و از اموری است که تصوّر دقیق و درست موضوع، به تصدیق آن می‌انجامد؛ لیکن سوگمندها باید گفت: به جهت شکاف چندین قرنه بین «روحانیت و سیاست» - به سبب حاکمیت سلطه‌های غاصبانه و تبلیغات سوء دشمنان دین - به استدلال بر این مطلب حاجت افتاده است. در عین حال عالمان دینی، از گذشته‌های دور، همواره بر ولایت فقیه استدلال کرده و مبانی آن را استوار نموده‌اند؛ چنان که مرحوم نراقی در کتاب عوائد الایام نوزده دلیل نقلی برای آن ذکر کرده است.

در مجموع، دلایلی که بر ولایت فقیه اقامه می‌شود، به سه دسته کلی تقسیم پذیر است:

یک. دلایل عقلی صرف؛ یعنی، ادله‌ای که مقدمات برهان در آن، همه عقلی است.

دو. ادله نقلی محض؛ یعنی، دلایلی که تماماً برآمده از نصوص دینی (چون کتاب و سنت) است.

سه. ادله ترکیبی؛ که ترکیب یافته از مقدمات عقلی و نقلی است.

هر یک از این دلایل تقریرات و گونه‌های متعددی دارند. در اینجا به طور فشرده به بیان یکی از دلایل ترکیبی و یکی از دلایل نقلی می‌پردازیم:

### دلیل ترکیبی:

این دلیل از مقدمات متعددی به شرح زیر تشکیل شده است:

<sup>۲۴۵</sup> (۲). برای آگاهی بیشتر ر. ک: احمد، جهان بزرگی، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.

۱. ماهیت اسلام؛ اسلام دینی جامع و در بردارنده همه ابعاد حیات انسانی - اعم از امور فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی - است.<sup>۲۴۶</sup>

۲. جاودانگی اسلام؛ اسلام دینی جاودان و احکامش تا قیامت باقی است:

حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامه.<sup>۲۴۷</sup>

۳. بایستگی حکومت دینی؛ اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام، بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست.

۴. لزوم استمرار حکومت دینی؛ جاودانگی احکام دینی و نیازمندی اجرای آنها به نظام سیاسی اسلامی، ضرورت وجود آن را برای همیشه نتیجه می دهد. به عبارت دیگر لزوم وجود حکومت دینی اختصاص به زمان ظهور و حضور امام معصوم علیه السلام ندارد.

۵. سرشت حکومت دینی؛ حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که در آن قانون و ارزش های دینی، ملاک عمل باشد و همواره خود را با دین موزون کند.

۶. شرایط حاکم؛ با توجه به سرشت دین مدار حکومت دینی، حاکم در آن باید از سه عنصر علم (فقاہت)، عدالت و توانایی (کفایت) برخوردار باشد. این مسئله علاوه بر آنکه از ماهیت حکومت دینی به دست می آید، در نصوص فراوانی مورد تأکید واقع شده است.

۷. اصل عدم اهمال شارع؛ محال است شارع، نسبت به مسئله بایسته و مهمی چون حکومت و رهبری شایسته جامعه اسلامی، بی تفاوت باشد و امت را در این باره بدون تکلیف رها سازد.

۸. نتیجه: خداوند، به فقیه عادل دارای توانایی و کفایت، برای رهبری امت اسلامی در عصر غیبت مسئولیت داده است.

دلیل نقلی:

---

<sup>۲۴۶</sup> (۱). برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه:

الف. عبدالله، نصری، انتظار بشر از دین؛

ب. علی، ربانی گلپایگانی، جامعیت و کمال دین، (تهران: کانون اندیشه جوان).

<sup>۲۴۷</sup> (۲). کافی، (دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، بی تا)، ج ۱، ص ۵۸، ح ۹.

یکی از دلایل نقلی، مقبوله عمر بن حنظله است که در طول تاریخ مورد استناد فقیهان شیعه بوده است. در این روایت امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله<sup>۲۴۸</sup>

. کلینی قدس سره به سند خود از عمر بن حنظله روایت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، به نزد سلطان یا قاضیان [حکومت‌های جور] جهت حل آن می‌روند؛ آیا این عمل جایز است؟

حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آنان مراجعه کند؛ در واقع به سوی طاغوت رفته و از او مطالبه قضاوت کرده است. از این رو آنچه بر اساس حکم او [که خود فاقد مشروعیت است] دریافت می‌دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد؛ زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است. خداوند امر فرموده است: باید به طاغوت کافر باشند [و آن را به رسمیت نشناسند] و می‌فرماید:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»<sup>۲۴۹</sup>.

آن‌گاه پرسیدم: پس در این صورت چه باید کرد؟ امام علیه السلام فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می‌کنند و در حلال و حرام ما به دقت می‌نگرند و احکام ما را به خوبی باز می‌شناسند (عالم عادل)، مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. «من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم». پس هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آنکه ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است».

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقیهان است.

### دلالت حدیث بر ولایت فقیه

مقبوله عمر بن حنظله مشتمل بر جنبه‌های ایجابی و سلبی است:

<sup>۲۴۸</sup> (۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

<sup>۲۴۹</sup> (۱) نساء (۴)، آیه ۶۰.

۱. از یک طرف امام صادق علیه السلام مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می‌شمرد و احکام صادره از سوی آنها را - اگر چه صحیح باشد - به جهت عدم مشروعیت آن، بدون ارزش و باطل می‌داند.

۲. جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی، شیعیان را به پیروی از فقیهان جامع شرایط مکلف می‌سازد.

۳. عبارت فانی قد جعلته علیکم حاکماً<sup>۲۵۰</sup>، به روشنی، بر نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی دلالت دارد؛ زیرا هر چند ظاهر پرسش راوی در مسئله منازعه و قضاوت است؛ لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام علیه السلام است و سخن آن حضرت نیز عام می‌باشد. به خصوص جمله فانی قد جعلته علیکم حاکماً با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی، تعمیم یافته و شامل آنها می‌شود.

افزون بر این، قضاوت، مسئله‌ای حکومتی است و ولایت قضایی فقیه بدون پشتوانه حکومتی امکان‌پذیر نیست.

قرینه‌های روشن دیگری نیز در پاسخ امام علیه السلام وجود دارد؛ از جمله:

۱. استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت‌ها؛ به عبارت دیگر وقتی امام هر گونه اتکا، وابستگی، به رسمیت شناختن و مرجعیت حکومت‌های غیرالهی (طاغوتی) را به استناد آیه شریفه نفی می‌کند، لازمه‌اش آن است که مرجعی که خود قرار می‌دهد (فقیه عادل)، در همه این امور مرجعیت و مشروعیت داشته باشد؛ مگر آنکه با قید معینی، بعضی از امور را خارج سازد؛ در حالی که امام علیه السلام به طور مطلق می‌فرماید: من او (فقیه عادل) را بر شما حاکم قرار دادم.

۲. امام علیه السلام دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را مطلقاً حرام شمرده، حکم آنها را باطل می‌داند؛ حتی اگر قضاوت آنان عادلانه و بر حق باشد؛ زیرا اصل چنین حکومت‌هایی در نگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام نامشروع و مردود است.

بنابراین تنها مراجعه به حکومت مشروع - که با انتصاب از ناحیه شارع مقدس است - مورد توصیه و تکلیف قرار گرفته است و آن در کلام امام علیه السلام چیزی جز «ولایت و حکومت فقیه عادل» نیست.

امام خمینی قدس سره در کتاب ولایت فقیه در تفسیر و تبیین این روایت، چنین می‌نگارد:

<sup>۲۵۰</sup> (۲). او را حاکم بر شما قرار دادم.

«همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام علیه السلام به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال، حکم کلی بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی، برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است؛ لہذا در این روایت از امام علیه السلام سؤال می شود که: آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟ حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا- چه اجرایی و چه قضایی- نهی می فرمایند و دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود، نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن، اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید.

هر گاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی، قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا، به حقوق مسلم خویش رسید

فانما يأخذہ سحتاً و ان کان حقاً ثابتاً لہ ، به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند .... این حکم سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیراسلامی، بسته شوند و راه به سوی ائمه هدی علیهم السلام و کسانی که از طرف آنها، حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود.

مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند ... بنابر این تکلیف ملت اسلام چیست و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟

قال: ينظران من كان منكم ممن كان روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا ؛ «[فرمود:] در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا- طبق قاعده- آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند».<sup>۲۵۱</sup>

ایشان در جای دیگر می گوید: «... این فرمان که امام علیه السلام صادر فرموده کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و

عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکماً» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد. غیر از صدر و ذیل روایت و آیه‌ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می‌شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام علیه السلام فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان، تکلیفی معین نکرده و در نتیجه یکی از دو سؤال را که مراجعه به دادخواهی از قدرت‌های اجرایی ناروا بوده، بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه‌ای نیست. جای تردید نیست که امام علیه السلام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام علیه السلام اطاعت نمایند».<sup>۲۵۲</sup>

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع شرایط - علاوه بر منصب‌های ولایت در افتا، اجرای حدود و اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبه - در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می‌شود. بدیهی است امام علیه السلام شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده؛ بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم علیه السلام نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی، به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم علیه السلام و در نتیجه مخالفت با حکم خدا است.

افزون بر این روایت، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.<sup>۲۵۳</sup>

## ۲۰. نظارت استصوابی

پرسش. نظارت استصوابی یعنی چه و چرا برخی با آن مخالفت می‌کنند؟

به طور کلی نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشوری به دو گونه قابل تصور است: استطلاعی و استصوابی.

### یک. نظارت استطلاعی

در این گونه نظارت، ناظر، موظف است تنها از وضعیت‌هایی که مجریان انجام می‌دهند، اطلاع یابد. سپس بدون آنکه خود اقدام عملی کند و نحوه اجرا را تأیید یا رد نماید، آنچه را مشاهده کرده، به مقام دیگری گزارش کند. این گونه نظارت - که صرفاً جنبه آگاهی دارد - به واقع حق همه شهروندان جامعه نیز هست؛ و گرنه از این

<sup>۲۵۲</sup> (۱) همان، صص ۱۰۲-۱۰۶.

<sup>۲۵۳</sup> (۲) جهت آگاهی بیشتر ر. ک: روح‌الله، خمینی، ولایت فقیه، بحث ولایت فقیه به استناد اخبار، صص ۴۸-۱۴۸.

حیث که ناظران نمی‌توانند هیچ‌گونه تصمیم‌گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند، تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد. این‌گونه نظارت را غیرفعال یا «evissaP» نیز می‌گویند.

## دو. نظارت استصوابی

«استصواب» با واژه «صواب» هم‌ماده است. «صواب» به معنای درست در مقابل خطا و «استصواب» به معنای صائب دانستن و درست شمردن است؛ مثل اینکه گفته شود: این کار صحیح و بی‌اشکال است.

در اصطلاح «نظارت استصوابی»، آن است که ناظر در موارد تصمیم‌گیری، حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی، نظارت همراه با حق دخالت و تصمیم‌گیری است. این‌گونه نظارت را، نظارت فعال یا «evitca» نیز می‌گویند. نظارت استصوابی به چند صورت تصور می‌شود:

۱-۲. نظارت استصوابی تطبیقی: در این فرض، ناظر موظف است اقدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شده، تطبیق داده و در صورت عدم انطباق، عمل کارگزار اعتبار نخواهد داشت و عمل او منوط به تأیید ناظر است.

۲-۲. نظارت عدم مغایرت و تعارض: در این‌گونه نظارت، ناظر موظف است از خروج و انحراف کارگزار از محدوده مقرر شده، جلوگیری و منع کند. این‌گونه نظارت نسبت به مورد بالا، دایره محدودتری دارد و از آن به «نظارت استصوابی حداقلی» یاد می‌شود.

۲-۳. نظارت مطلق: در این شیوه از نظارت، هر عملی که کارگزار انجام دهد، منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر، کلیه اقدامات کارگزار، غیر قانونی و بی‌اعتبار است.

## نظارت شورای نگهبان

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ در صورت مثبت بودن، چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی از سوی شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: نظارت استصوابی به وسیله شورای نگهبان، دارای پشتوانه‌های عقلایی و قانونی بسیار محکمی است. در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم، برای تصدی مسئولیت‌های مهم، یک سری شرایط ویژه در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف محوله به فرد مورد نظر، به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان، در اثر بی‌کفایتی و نالایق بودن مسئول برگزیده شده، پایمال نگردد.



از این رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظام‌های دنیا نیز شرایط ویژه‌ای برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می‌شود و قانون، مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند. این مرجع رسمی، به بررسی وضعیت و روند انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان می‌پردازد که در نتیجه، به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می‌انجامد.

بنابراین نظارت استصوابی امری شایع، عقلایی و قانونی در تمامی کشورها و نظام‌های موجود دنیا است. برای مثال یکی از شرایط معتبر در کلیه نظام‌های حقوقی جهان، این است که نامزد مورد نظر، سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری، از پاره‌ای از حقوق اجتماعی - از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم‌گیری، هیئت‌های منصفه، شوراها و ... - محروم‌اند.

در کشور ما نیز همانند سایر کشورهای جهان، قانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت می‌کند. مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی، این وظیفه بر عهده شورای نگهبان است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد».

نکته قابل توجه اینکه در قانون اساسی، به نوع نظارت تصریح نشده است؛ ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم، تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است.

بنابراین از نظر حقوقی و اعتبار قانونی، تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی، بدون اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی، اشکالی ایجاد نمی‌کند.<sup>۲۵۴</sup>

به علاوه مطابق همان اصل عقلایی که احراز صحت انتخابات و تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می‌داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور) برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده‌های احتمالی نهاد اجرایی و پاسخ‌گویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری - به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی - تعیین کرده است. این نهاد ناظر «شورای نگهبان» است و در قانون، نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد، معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است. از طرف دیگر نظارت عقلایی بر رأی‌گیری و

<sup>۲۵۴</sup> (۱) جهت آگاهی بیشتر ر. ک: حمیدرضا، شاکرین و علیرضا، محمدی، دین و سیاست، ولایت فقیه، جمهوری اسلامی، (قم: معارف، چاپ اول، ۱۳۸۳)،

تشخیص صلاحیت داوطلبان، اقتضای تأیید یا رد و ابطال عمل مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است.

بنابراین نوع نظارت شورای نگهبان، استصوابی قسم دوم (نظارت عدم مغایرت و تعارض) است که محدودترین نوع نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان طبق آن عمل می‌کند، یعنی، اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی، بر خلاف قانون عمل شود، جلوی آن را می‌گیرد و آن را ابطال می‌کند.

### فلسفه نظارت استصوابی

فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و استطلاع، کافی نیست. بنابراین به اصطلاح فقهی، تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارت مصوب، همان نظارت استصوابی است.<sup>۲۵۵، ۲۵۶</sup>

اما در مورد انگیزه مخالفان نظارت استصوابی شورای نگهبان، می‌توان به گونه‌های مختلفی از مخالفت‌ها و مخالفان اشاره کرد؛ از جمله:

یک. مخالفت نظری: پاره‌ای از مخالفت‌ها، ناشی از مبانی نظری مخالف و عدم آشنایی دقیق با فلسفه نظارت استصوابی و یا ناآگاهی از متن قانون است. برخی نیز تحت تأثیر پاره‌ای از تبلیغات سوء و یا احتمالاً بر اثر بعضی از عملکردهای نادرست و یا تلقی حداکثری از نظارت استصوابی، به اصل آن بدبین شده‌اند. وجود پاره‌ای از شبهات مانند ناساز انگاری نظارت استصوابی و حقوق مردم و امثال آن، در بعضی از مخالفت‌ها مؤثر است؛ هر چند پاسخ آنها از سوی محققان ارائه شده است.<sup>۲۵۷</sup>

دو. مخالفت‌های جناحی: واقعیت آن است که هیچ جناح و گروه سیاسی در کشور نیست که قائل به نظارت نباشد. پیشینه عملکرد برخی از مخالفان امروزی نظارت استصوابی، نشان می‌دهد که خود به هنگام تصدی امور،

<sup>۲۵۵</sup> (۱). ر. ک: قاسم، شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳، چاپ هفتم).

<sup>۲۵۶</sup> (۲). محمدتقی، مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۳، ص ۱۷۷.

<sup>۲۵۷</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر ر. ک:

الف. حمیدرضا، شاکرین و علیرضا، محمدی، دین و سیاست، ولایت فقیه، جمهوری اسلامی (پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ش ۱۵)، (قم: معارف، چاپ اول، ۱۳۸۳)، صص ۲۶۲-۲۶۷؛

ب. فرج‌الله، هدایت‌نیا و محمد هادی، کاویانی، بررسی فقهی و حقوقی شورای نگهبان، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰)، صص ۱۷۴-۲۲۳؛

ج. عباس، نیکزاد، نظارت استصوابی، (قم: دفتر نظارت و بازرسی انتخابات، چاپ اول، ۱۳۸۰)؛

د. حمیدرضا، مرندی، نظارت استصوابی و شبهه دور، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱)؛

ه. مرتضی، مرندی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، (قم: پارسایان، چاپ اول، ۱۳۸۲)، صص ۴۸-۵۴.

چنین نظارتی را اعمال و به شدت از آن دفاع می‌کردند! اما هم اکنون به انگیزه‌های سیاسی، از در مخالفت در می‌آیند تا بتوانند افراد مورد نظر خود را وارد مراکز تصمیم‌گیری و حساس نظام کرده و از این طریق، اهداف حزبی و اغراض سیاسی خود را برآورده سازند.

سه. مخالفت دشمنان نظام اسلامی: بیگانگان، به یقین با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن، بر کشور ما سر ستیز دارند و در پی آنند که تحت لوای پاره‌ای از شعارهای مقبول جامعه - همچون حمایت از جمهوریت نظام - به سست کردن و منزوی ساختن دستگاه‌های نظارتی پردازند و با حذف شرایطی که حافظ ویژگی اسلامی نظام است، داوطلبان مورد علاقه خود را در نهادهای اجرایی و قانون‌گذاری نظام وارد سازند و از طریق آن، انگیزه‌های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند.

## برنامه خودسازی

پرسش ۴۰. جوانی هستم دوستدار خودسازی؛ ولی دچار روزمرگی می‌شوم! گاهی حوصله نمازهای مستحبی را دارم و گاهی خیر. حتی چند روزی قرآن هم نمی‌خوانم؛ دوست دارم یک برنامه عملی به من پیشنهاد کنید؟

خودسازی گام‌ها و مراحل دارد که به اختصار به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

یک. عزم

انسان باید تکلیف را با خود یکسره سازد و با عزم و اراده‌ای جدی آهنگ خودسازی کند.

گر سر مقصود داری مو به مو جوینده شو      گر وصال گنج خواهی، سر به سر ویرانه باش

در پی این مسئله، شخص باید درون خود را نظاره و جهت دل و تمایلات خود را بررسی کند. ببیند آهنگ کجا دارد و ره به کجا می‌پوید؟ اعضا و جوارح خود را، در راه چه اهدافی به کار می‌گیرد؟ اگر مقصود خودسازی است، باید جهت دل را کاملاً خدایی کرد و هیچ هدف و مقصودی را در عرض آن قرار نداد.

با دو قبله در ره معبود نتوان زد قدم      یا رضای دوست باید، یا هوای خویشتن

## دو. عمل

بعد از قصد و اراده، نوبت به عمل می‌رسد. محبوب و مقصود نهایی؛ یعنی، ذات اقدس الهی دو چیز را در رأس امور انسان قرار داده است: عبادت خدا و پیروی نکردن از شیطان.

قرآن می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»<sup>۲۵۸</sup>؛ «ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید؟! روشن است که او دشمن بزرگ شما است و مرا پرستش کنید که این راه مستقیم است.»

گر شبی در منزل جانانه مهمانت کند      گول نعمت را مخور، مشغول صاحبخانه باش

انسان در دنیا- با هر شأن و مقام و هر عنوان و اعتبار و هر کار و پیشه‌ای- باید بداند که در مهمان‌خانه و سرای موقتی است و باید از آن کوچ کند و آنچه به آن تعلق دارد، بگذارد و بگذرد! پس نباید سنگینی چیزی را که نمی‌تواند ببرد بر خود نهد؛ بلکه باید خود را سبکبال سازد.

یا مسلمان باش یا کافر، دو رنگی تا به کی      یا مقیم کعبه شو یا ساکن بتخانه باش

## خودسازی موفق

برای خودسازی موفق، به چند نکته باید توجه کرد:

۱. خودشناسی؛ سالک ابتدا باید استعدادها، قابلیت‌ها و توانمندی‌های خود را به خوبی باز شناسد.

۲. برنامه‌ریزی دقیق؛ موفقیت در عمل، بدون داشتن برنامه‌ای جامع و کارآمد، همراه با حساسیت و جدیت در عمل به آن میسر نیست. در برنامه‌ریزی نیز توجه به امور زیر بایسته است:

۲-۱. **واقع‌گرایی:** سالک و رهرو، توان واقعی خود را می‌سنجد، حال و روز خود را می‌نگرد و بر اساس آن به تنظیم برنامه خودسازی می‌پردازد. انسان‌ها دارای تفاوت‌های فردی روحی و جسمی و شرایط مختلف‌اند و هر یک باید برای خود برنامه‌ای برگزینند که سنگین و طاقت‌فرسا نباشد؛ بلکه پیوسته حال و نشاط ایشان در طول برنامه، محفوظ بماند و به عنوان یک دستورالعمل کلی، باید نشاط را پیوسته در خود نگه داشته و از اجبار و اکراه - به ویژه در مراحل ابتدایی - پرهیز کنند.

۲-۲. **جدایت:** در برنامه‌ریزی باید به کیفیت، بیش از کمیت اهتمام ورزید؛ به عنوان مثال به جای اینکه شخص تصمیم بگیرد هر صبحگاهان یک جزء قرآن بخواند، می‌تواند آن را حتی به یک صفحه تقلیل دهد. اما کوشش کند تلاوتش در جای خلوت، با حال و توجه کامل و تدبّر و ژرف اندیشی در معانی باشد. همچنین بکوشد نمازهایش را با حضور قلب و توجه بخواند.

۲-۳. **تدریج:** از حداقل شروع کند؛ ولی در اندیشه افزون‌سازی تدریجی باشد، برای مثال اگر از اول، خواندن نماز شب سخت است، بنا داشته باشد فقط یک رکعت «وتر» را بخواند. پس از یک هفته دو رکعت «شفع» را هم اضافه کند و پس از مدتی کم‌کم هشت رکعت نافله شب را هم بخواند.

۲-۴. **رعایت مراتب حال:** در روند خودسازی، باید مرحله به مرحله پیش رفت.

از اول نمی‌توان تمام مدارج کمال را یک مرتبه طی کرد. بهتر است انسان ابتدا از عمل به واجبات و رعایت شرایط و جزئیات آنها شروع کند و در کنار آنها به ترک محرمات پردازد و همواره بر نیفتادن در دام‌های شیطان و هوای نفس، جدیت کند.

پس از مدتی که سراسر وجودش تسلیم شد و ایمان در روح و جسم او نفوذ کرد، به انجام دادن مستحبات و ترک مکروهات پردازد. از این مرحله به بعد، عنایات ربوبی، او را راهنمایی خواهد کرد: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲۵۹</sup>؛ «و آنان که در راه ما به جان و مال جهد و کوشش کردند، به تحقیق آنان را به راه خویش هدایت می‌کنیم و همیشه خدا، یار نکوکاران است».

۲-۵. عزم و استواری: پس از تنظیم برنامه، با اراده قاطع، باید بر انجام دادن آنها ایستادگی کرد و نفس خود را از طفره رفتن و کسالت ورزیدن، با جدیت تمام باز داشت.

۲-۶. استعانت و توسل: برای موفقیت در جهاد اکبر، باید از خداوند بزرگ، استمداد جست و به ائمه اطهار علیهم السلام متوسل شد.

۲-۷. اسوه گزینی: افزایش معرفت و پیروی از الگوهای راستین (ائمه اطهار علیهم السلام و بزرگان اخلاق) همواره باید مد نظر باشد.<sup>۲۶۰</sup>

۲-۸. مشارطه و ...: سالک باید پیوسته از طریق ارکان سلوک؛ یعنی، مشارطه، مراقبه، محاسبه، با خداوند در ارتباط باشد. امام خمینی قدس سره در این باره می نویسد: «و از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه، مراقبه و محاسبه است.

«مشارطه» آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز بر خلاف فرموده خداوند- تبارک و تعالی- رفتار نکند و این مطلب را تصمیم بگیرد. معلوم است یک روز خلاف نکردن، امری است خیلی سهل [که] انسان می تواند به آسانی از عهده [آن] بر آید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما، بین چقدر سهل است.

ممکن است شیطان و جنود آن ملعون، بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند؛ ولی این از تلییسات آن ملعون است. او را از روی واقع و قلب لعن کن و اوهام باطله را از قلب بیرون کن و یک روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد.

پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی و آن چنان است که در تمام مدت شرط، متوجه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن آن. اگر خدای نخواستہ در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خدا است؛ بدان که این از شیطان و جنود او است که می خواهند تو را از شرطی که کردی، باز دارند. به آنها لعنت کن و از شر آنها به خداوند پناه ببر و آن خیال باطل را از دل بیرون نما و به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم.

ولی نعمت من سال های دراز است که به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمت هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم، از عهده یکی از آنها بر نمی آیم. سزاوار نیست که یک شرط

<sup>۲۶۰</sup> (۱). برای آگاهی بیشتر ر. ک: میرزا جواد آقا، ملکی تبریزی، لقاء الله؛ اسرار الصلوة؛ المراقبات.

جزئی را وفا نکنم! امید است ان شاء الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید. این مراقبه با هیچ یک از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیرها، منافات ندارد.

به همین حال باشی تا شب که موقع «محاسبه» است و آن عبارت است از اینکه حساب نفس را بکشی، در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا به جا آورد [ی] و با ولی نعمت خود در این معامله جزئی خیانت نکردی؟! اگر درست وفا کردی، شکر خدا کن در این توفیق و بدان اینکه یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی و خداوند ان شاء الله تو را راهنمایی می کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت و کار فردا آسان تر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است ملکه گردد از برای تو؛ به طوری که از برای تو کار خیلی سهل و آسان شود؛ بلکه آن وقت لذت می بری از اطاعت فرمان خدا و از ترک معاصی در همین عالم. با اینکه اینجا عالم جزا نیست، لذت می بری و جزای الهی اثر می کند و تو را مُلْتَمَد (کامروا) می نماید.

بدان که خدای - تبارک و تعالی - تکلیف شاق بر تو نکرده و چیزی که از عهده تو خارج است و در خور طاقت تو نیست، بر تو تحمیل نفرموده [است]؛ لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می دهند. و اگر خدای نخواسته در وقت محاسبه، دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی؛ از خدای تعالی معذرت بخواه و بنا بگذار که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی. به این حال باشی تا خدای تعالی، ابواب توفیق و سعادت را بر روی تو باز کند و تو را به صراط مستقیم انسانیت برساند <sup>۲۶۱</sup>، <sup>۲۶۲</sup>.

## ۲۱. علت وجود غرایز

پرسش. خداوند که می داند بیشتر مردم در برابر شهوت، غضب و غریزه جنسی آسیب پذیرند، چرا این غرایز را در وجود انسان قرار داده تا گناه کنند؟

یک. فلسفه وجود غرایز

زندگی در هر مجموعه نظام مند، تابعی از هدفها و ابزارهای لازم، برای رسیدن به آن اهداف است.

پس از بیان این واقعیت، روشن می شود که زندگی در دنیا و برآوردن نیازهای مختلف جسمی و روحی انسان و چگونگی روابط با دوستان و مقابله با دشمنان و ...

<sup>۲۶۱</sup> (۱). روح الله، خمینی، چهل حدیث، (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۶)، صص ۹-۱۰.

<sup>۲۶۲</sup> (۲). جهت آگاهی بیشتر در باب خودسازی نگاه: مجتبی، تهرانی، اخلاق الهی، (تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر).

نیازمند نیروها و ابزارهای ویژه‌ای است. نیروی شهوت، غضب، خیال، عقل و ... هر کدام در گردش مجموعه زندگی شخص و روابط با دیگران، نقش خاصی را ایفا می‌کنند. با نگاهی همه جانبه به ابعاد وجودی انسان، هدف از آفرینش او و چگونگی زندگی انسان در این دنیا و رابطه آن با جهان آخرت، روشن می‌شود که وجود همه نیروها و غرایز، ضروری بوده و نمایانگر هندسه دقیق و حکیمانه نظام هستی است.

توضیح اینکه غرایز انسان به دو دسته تقسیم می‌شود: غرایز متعالی و غرایز حیوانی.

۱- ۱. غرایز متعالی (امور فطری انسان) عبارت است از: خداجویی، کمال خواهی، فضیلت طلبی، عشق و پرستش، علم دوستی، حقیقت جویی و ... این دسته از گرایش‌های ذاتی، جهت دهنده انسان به سمت غایت نهایی آفرینش و شکوفاگر «من حقیقی و عالی» آدمی و «معنا دهنده» و «تعالی بخش» حیات انسان‌اند. بدون این غرایز، انسان حیوانی بیش نیست و زندگی تهی از معنا خواهد شد<sup>۲۶۳</sup>.

۱- ۲. غرایز حیوانی (گرایش‌های مادی و حیوانی)، نقش مهمی در حفظ و تداوم حیات بشر و نسل آدمی دارند. به عبارت دیگر اگر غریزه نیرومندی چون حب ذات، شهوات و خواسته‌هایی چون غریزه جنسی و نیز قوه خشم و غضب نبود؛ از سوی انسان هیچ تلاشی برای حفظ حیات خود و نسل بشر و دفع خطرات و آسیب‌ها صورت نمی‌گرفت و نتیجه آن، چیزی جز انقراض نسل نخواهد بود. بنابراین اگر نیک بنگریم، وجود این غرایز یکی از مهم‌ترین مجاری فیض الهی در حفظ حیات انسان و تداوم نسل او تا زمانی است که خداوند، خواهان برقراری و تداوم نظام این جهان است.

این غرایز نقش ممتازی در زیباسازی زندگی و دلپذیری آن دارند. بدون وجود غرایز، شور و شوق، عشق و زیبایی و ... معنا نخواهد داشت. لذت بردن از دیدن منظره‌ای زیبا، بویدن گل‌های معطر، خلق آثار هنری، روابط صمیمانه خانوادگی، مهر بی‌بدیل همسران، عشق مادر به فرزند و ... غرایزی است که خداوند در نهاد بشر به ودیعت نهاده تا انسان بار مسئولیت خویش را با شور و عشق و توأم با لذت و دلدادگی، به مقصد رساند. در واقع بدون این غرایز، زندگی سرد و بی‌روح و تحمل‌ناپذیر خواهد شد.

همچنین وجود غرایز نیرومندی چون شهوت و غضب، از مهم‌ترین ابزارهای امتحان و آزمایش انسان و در نتیجه نردبان کمال و ترقی او است. امتحان الهی، برخلاف آزمایش‌های بشری، برای کشف و آگاهی از چیزی نیست؛ بلکه نقش تربیتی و پرورش دهنده دارد. استاد مطهری می‌نویسد:

<sup>۲۶۳</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگاه: مرتضی، مطهری، فطرت، (قم: صدرا).



«باید توجه داشت که آزمایش خدا، برای نمایان ساختن استعدادها و قابلیت‌ها است. نمایان ساختن یک استعداد همان رشد دادن و تکامل دادن آن است. این آزمایش برای پرده برداشتن از رازهای موجود نیست؛ بلکه برای فعلیت دادن به استعدادهای نهفته چون راز است. در اینجا پرده برداشتن، به ایجاد کردن است.

آزمایش الهی، صفات انسانی را از نهانگاه قوه و استعداد، به صفحه فعلیت و کمال بیرون می‌آورد. آزمایش خدا تعیین وزن نیست، افزایش دادن وزن است».<sup>۲۶۴</sup>

از طرف دیگر انسان در میان همه مخلوقات الهی، از ویژگی ممتازی برخوردار است و آن قابلیت کمال اختیاری است. لازمه تکامل اختیاری، وجود دو راهه‌ها و امکان گزینش راه‌های متفاوت است.

به عبارت دیگر تکامل اختیاری، زمانی تحقق می‌یابد که انسان در برابر دو گونه دعوت و گرایش متضاد قرار گیرد (گرایش‌های متعالی و گرایش‌های پست) و بتواند با میل و اراده خویش، هر یک را برگزیند. بنابراین کمال انسان، اختیاری است و خوبی و بدی اختیاری، تنها با وجود غرایزی همچون شهوت و غضب - که دارای دو چهره خوبی و بدی است - انجام می‌پذیرد. ظرفیت وجودی ما، ساخته و پرداخته نمی‌شود؛ مگر آنکه در کنار عقل و قلب، دارای نیروی شهوت و غضب نیز باشیم تا با جهادی سهمگین در برابر تمایلات نفسانی، شایستگی راه‌یابی به بهشت برین را پیدا کنیم.

بهشت ما با گذر از این دنیا و دست و پنجه نرم کردن با شهوات و هواهای نفسانی ساخته می‌شود. از این رو به عنوان یک اصل کلیدی گفته می‌شود: «دنیا محل حدوث و اثبات قابلیت‌ها است و آخرت جایگاه ظهور و ثبات آنها». به عبارت دیگر، دنیا بستر «شدن» ها و آخرت استقرار در «شده» ها است. چنین نیست که «درجات بهشتی» یا «درکات جهنمی»، از قبل ساخته شده باشد؛ بلکه باید آن را بسازیم و ساخته شدن آن، وابسته به وجود نیروهای شهوت و غضب در کنار عقل و قلب و وجود قوه اختیار و گزینش و جهاد و خودسازی است.

پس در جهادی دائمی، با تمایلاتی که اگر مهار نشود، آدمی را به انحطاط و پستی می‌کشاند، می‌توان نفس خود را تعالی بخشید و به مقام قرب الهی و بهشت رضوان بار یافت. بنابراین وجود این غرایز ضروری و لازمه کمال اختیاری انسان است.

## دو. نگرش اسلام به غرایز

اسلام، برخلاف مسیحیت به غرایز - به ویژه شهوت جنسی - هرگز دید منفی و پلید انگارانه ندارد. اسلام همه این امور را براساس نظام حکیمانه خلقت، پرفایده و سودمند می‌انگارد. آنچه از نظر اسلام مردود است، هدف نهایی

<sup>۲۶۴</sup> (۱). مرتضی، مطهری، عدل الهی، (قم: صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴)، ص ۱۸۲.

قرار گرفتن و لجام گسیختگی شهوات، اسارت انسان در برابر آنها و غفلت از بُعد برین وجود آدمی است. اما استفاده بهنجار و صحیح از غرایز و سمت و سو دادن آن در مسیر رشد و تعالی مورد تأکید اسلام است.

### سه. کنترل پذیری شهوات

شهوات و غرایز انسان، از جمله گزینه جنسی، به خوبی کنترل پذیر است.

مقصود از کنترل در اینجا نه سرکوب آن، بلکه استفاده صحیح و بهنجار و جلوگیری از لجام گسیختگی آن است. برخی از امور مؤثر در کنترل شهوات عبارت است:

۳-۱. وجود گرایش‌های متعالی؛ این گونه گرایش‌ها (مانند فطرت) از درون با نابهنجاری و زیاده خواهی غریزه جنسی، به مبارزه برخاسته و در صورتی که به خوبی تقویت شوند، از عهده کنترل و جهت‌دهی به غریزه جنسی برخوردار خواهند آمد.

۳-۲. عقل و خرد؛ دانش و خرد راهنمای باطنی و پیامبر درونی انسان است و در جهت دهی صحیح به غرایز، رفتارها و ایجاد تعادل در به کارگیری قوای نفس، نقش مؤثری دارد.

۳-۳. هدایت‌های پیامبران؛ تعالیم انبیای الهی، بهترین و مطمئن‌ترین روش استفاده از غرایز و بایدها و نبایدهای مربوط به آن است و ایجاد کننده انگیزه قوی و نیرومند نسبت به کار بست آن تعالیم و رویارویی با هواهای نفسانی در انسان است.

از طرف دیگر سایر تعالیم پیامبران (مانند عبادات و ...) نقش مؤثری در تقویت بعد معنوی و اراده انسان دارد و بدین سان مبارزه با سرکشی‌های نفس‌آماره را آسان‌تر می‌سازد.

۳-۴. قدرت اراده؛ اختیار انسان از بزرگ‌ترین موهبت‌های الهی است. و نقش بسیار نیرومندی در رهبری کنش‌های آدمی دارد. اراده به خوبی قابل تقویت و نیرومند سازی است و با تقویت آن دشوارترین کارها سهل و آسان می‌شود.

از طرفی یک جوان در عین نیرومندی در غرایز، از اراده و توان مقاومت بسیار بالایی برخوردار است و طهارت نفس و گرایش‌های عمیق معنوی در او، بسیار بالا است. بنابراین جوانان از زمینه‌ها و توانی بسیار بالا جهت کنترل غرایز بهره‌مند می‌باشند.

خداوند در قرآن مجید از جوانانی چون حضرت یوسف علیه السلام و اصحاب کهف، مثال می آورد که با اراده سترگ خویش، در برابر طوفان سهمگین غرایز و حوادث ایستادگی و بزرگ ترین افتخارات را در تاریخ بشر برای خود ثبت کردند. در تاریخ انقلاب اسلامی نیز، اراده جوانان با ایمانی چون حسین فهمیده ها، زیباترین جلوه تأثیر شگرف اراده و ایمان جوانان را به نمایش گذاشته است.

۳-۵. امداد الهی؛ خداوند همواره دستگیر و مددکار کسانی است که با جدیت، خواستار پاک زیستن و دوری از گناه هستند: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲۶۵</sup>؛ «و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نمایانیم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است».

قرآن مجید، یکی از علل نجات یوسف از گناه را امداد و عنایت الهی دانسته است. البته این گونه عنایت ها اختصاص به یوسف علیه السلام ندارد؛ بلکه هر کس به هر اندازه که در دوری از گناه جدیت داشته و از خداوند در این زمینه استعانت جوید، مورد عنایت او قرار خواهد گرفت. فلسفه اعانت الهی درباره یوسف نیز به عبودیت مخلصانه او بود<sup>۲۶۶</sup>.

#### چهار. امکان بازگشت

درست است که بسیاری از انسان ها در مواردی، به گناه گراییده و در برابر غرایز و هواهای نفسانی سرتسلیم فرود می آورند؛ اما در عین حال خداوند باب توبه را به روی بندگان گشوده و راهی قرار داده است که آدمیان، بتوانند زندگی پاک و پیراسته از آلودگی ها را آغاز کنند و آلودگی های پیشین را با اشک ندامت و آب مغفرت الهی بشویند و در جهت کمال و سعادت جاودانی گام بردارند.

اینکه گمان می رود بیشتر مردم در برابر شهوت و غضب آسیب پذیراند؛ تا حدودی نگاه افراطی و یک سویه است! بیشتر آنان در جامعه دینی، همواره می کوشند نیازهای جنسی خود را از راه های مشروع تأمین کنند و اگر خدای نخواست به پاره ای از آلودگی ها مبتلا شوند، با توبه و بازگشت آن را جبران می کنند و به این وسیله به خدای سبحان تقرب می جویند و از رحمت او بهره می گیرند.

نتیجه آنکه از طرفی وجود غرایز ضروری است و از طرف دیگر، همه راه های لازم برای نجات از آلودگی ها فراروی انسان قرار دارد.<sup>۲۶۷</sup>

<sup>۲۶۵</sup> (۱). عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹.

<sup>۲۶۶</sup> (۲). ننگا: یوسف (۱۲)، آیه ۲۴.

<sup>۲۶۷</sup> گروه مولفان، پرسش ها و پاسخ های دانشجویی، ۴۷ جلد.

## ۲۲. تقویت اراده

پرسش. چگونه می‌توان اراده خود را در انجام دادن کارها و برنامه‌ها تقویت کرد؟

نخست بهتر است شخص با اراده و فرد بی‌ثبات و فاقد اراده را توصیف کنیم. شخص با اراده کسی است که وقتی در مورد کاری، به خوبی تأمل کرد، تصمیم به انجام آن می‌گیرد و با فعالیت و ثبات قدم، آن را به اجرا در می‌آورد. بنابراین پافشاری بر تصمیمی غلط یا داشتن میلی قهرمانانه، ثبات قدم نخواهد بود. در مقابل فرد سست اراده، با کمترین مشکلی از انجام دادن کار، دلسرد شده و کوشش جهت تحقق آن را متوقف می‌کند.

کسی که اراده قوی دارد، آنچه را که با تأمل خواسته است، با کوشش و ثبات قدم به دست می‌آورد. شخص با اراده کسی است که دارای هدفی معقول بوده و تا موقعی که به آن نرسیده است، از تعقیب آن باز نمی‌ایستد. مشکلات و موانع روانی یا مادی، به اراده و عزم او لطمه نمی‌زند و از پیشرفتش جلوگیری نمی‌کند. راهکارهای زیر برای تقویت اراده سفارش می‌شود:

یک. تعیین هدف یا اهداف؛ ابتدا هدف و یا اهداف دقیق و مشخص خود را از زندگی یا کاری که می‌خواهید انجام دهید، برای خود ترسیم کنید. طبیعی است این هدف، باید شفاف، معقول، قابل دستیابی، بدون افراط و تفریط، مطابق توان و استعداد خود و واقع بینانه باشد؛ نه آرمانی و بلند پروازانه و خارج از توانایی‌های شما! در غیر این صورت وقتی با مشکلات و سختی‌های طاقت فرسا و خارج از توان خود، رو به رو شوید و با شکست‌های احتمالی به هدف مورد نظر دست نیابید؛ ناامید و دلسرد شده و از ادامه کار منصرف می‌گردید. همچنین از انجام کارهای دیگر منصرف شده و خود را ناتوان و بی‌اراده می‌بینید!!

دو. شناخت توانایی‌ها و استعدادها؛ همه ما در وجود خود، از استعدادهایی برخورداریم؛ کافی است این نیروها را بشناسیم و برای رسیدن به هدف، آنها را به کار گیریم.

سه. برنامه‌ریزی؛ باید برای تمام کارها و فعالیت‌های شبانه روزی، برنامه‌ای مدون و منظم داشته باشید. بدین منظور از جدولی استفاده کنید که در ستون افقی آن، ساعات شبانه روز و در ستون عمودی، ایام هفته را یادداشت و تمام کارهای روزانه را در آن درج کنید (از خواب و استراحت تا عبادت، ورزش، مطالعه و...). هر فعالیتی را در زمان خاص خود در جدول بنویسید و هیچ زمانی را بدون کار خالی نگذارید.

هر روز صبح با نگاهی به آن برنامه، به اجرای دقیق آن پردازید و شب‌ها قبل از خواب، آن را محاسبه و ارزیابی کنید. شایسته است همچون یک محاسبه‌گر جدی و قاطع، فعالیت‌های روزانه و میزان موفقیت خود را در انجام دادن آنها بررسی کنید. در صورت موفقیت، خود را تشویق و در صورت تخلف و سهل‌انگاری، تنبیه کنید.

چهار. تلقین؛ تلقین به خود در تقویت اراده، اثر قابل ملاحظه‌ای دارد؛ بنابراین هر روز جملاتی را به خود تلقین کنید؛ مانند: «من اراده لازم برای انجام کارهایم را دارم»، «هیچ چیز نمی‌تواند اراده ام را متزلزل کند»، «آنچه را که به نظرم انجام دادنی است، انجام می‌دهم و هیچ قدرتی نمی‌تواند مرا از آن باز دارد»، «اراده من هر روز محکم‌تر می‌شود»، «بر من لازم است که موفق شوم؛ زیرا موفقیت از آن نیرومندان است» و ....

پنج. تدریجی بودن تقویت اراده؛ برای به دست آوردن اراده‌ای قوی و محکم، توجه به تدریجی بودن آن و نیاز به تمرین و ممارست، امری بایسته است. گمان نکنید می‌توانید به طور دفعی و بدون هیچ تلاشی، به آن دست یابید. بنابراین به راه کارهای عملی زیر توجه کرده، به آنها پای‌بند باشید:

### راه‌های تقویت اراده

۱. همواره در کارهای سخت و دشوار به خود تلقین کنید و این عبارات را بگویید که: «من به خوبی می‌توانم این عمل را انجام دهم».

۲. هر روز صبح حداقل بیست دقیقه، به طور مرتب و در ساعتی معین ورزش کنید.

۳. صبح گاهان، هر زمان که بیدار شدید، بی‌درنگ برخیزید و از رختخواب بیرون روید. حتی اگر خواب آلودگی مزاحمتان است، از اتاق بیرون روید و قدری نرمش کنید تا خواب آلودگی از بین برود.

۴. در صورت امکان، چند دقیقه قبل از اذان صبح از خواب بیدار شده، نماز شب بخوانید و اگر در آن وقت بیدار نشدید، قضای آن را به جا آورید.

۵. مقید باشید هر روز تعداد آیات معینی از قرآن را تلاوت کنید (حداقل ۳۰ تا ۵۰ آیه) و در صورت تمایل در هفته‌های بعد، به میزان آن بیفزایید.

۶. ترک گناه و مخالفت با هواهای نفسانی، نقش بسیار مؤثری در تقویت اراده و نهادینه کردن آن در درون انسان دارد.

۷. هرگز در کارها، ناامید نشوید و با حالت تهاجمی، برای پی‌گیری و به انجام رساندن کارهای ناقص و ناموفق، تلاش کنید.

۸. کارهایی را که به عهده می‌گیرید، ناتمام رها نکنید. آنها را به نحو احسن و تا رسیدن به نتیجه مطلوب ادامه دهید.

۹. از پراکنده کاری و آشفتگی در کارها- که موجب به هم ریختگی فکری می‌شود- بپرهیزید و به فعالیت‌های خود تمرکز و انسجام بخشید.

۱۰. همواره بر خداوند توکل کرده و در همه امور از او استمداد جوید.

## ۲۳. علل دین‌گریزی

پرسش. با توجه به اینکه دین فطری است، علل دین‌گریزی جوانان چیست؟

دین‌گریزی در جوامع شرقی و به ویژه کشور ما گرچه نرخ پایینی دارد، در عین حال همواره دغدغه‌هایی را برای رهبران دینی، دین‌داران و خانواده‌های متدین به وجود آورده و تهدیدی برای نسل جوان محسوب می‌شود. این پدیده نامبارک، مشکل امروز یا دیروز بشر نیست؛ بلکه قدمتی دیرینه دارد و همواره جوامع بشری با آن دست به‌گریبان بوده‌اند. دین‌گریزی در سده‌های اخیر- به ویژه در قرن بیستم- بخش عظیمی از جهان را فراگرفت و مکاتب فلسفی الحادی (چون ماتریالیسم دیالکتیک یا اگزیستا نسیالیسم الحادی) و ایدئولوژی‌های دین‌ستیز یا دین‌گریز (مانند کمونیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم و ...) مولود همین پدیده شوم است. اما چرا انسانی که ذاتاً مشتاق دین است و فطرت او با درون‌مایه‌های دین پیوند تکوینی دارد، به دین‌گریزی روی می‌آورد و چرا دین‌گریزی در نسل جوان، نمود بیشتری دارد؟

به اعتقاد ما در دین الهی هیچ عنصر گریزاننده وجود ندارد. اگر انسان‌ها به دریافت معارف دینی و درک صحیح از دین حق نائل آیند، هرگز از دین نمی‌گریزند.

افزون بر این عقل و عشق- که دو رکن اساسی حیات انسانی بوده و همه جاذبه‌ها و دافعه‌ها بر اساس آن دو رخ می‌دهد- هر دو در متن دین جای دارند و دین با هر دو گوهر باقی است. دین هم ذهن و خرد انسان را تغذیه می‌کند و هم به دل آدمی حیات، حرکت و نشاط می‌بخشد. بنابراین علت دین‌گریزی را باید در خارج از قلمرو دین حق و آموزه‌های دینی جست‌وجو کرد.

بدون تردید عوامل متعددی در بروز دین‌گریزی نقش دارد که به دو دسته اساسی تقسیم می‌شود:

الف. عوامل محیطی؛ مانند: ناهنجاری‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی.

ب. عوامل درون فردی یا روان‌شناختی.

به جهت اختصار در اینجا تنها علل روان‌شناختی گریز از دین در میان جوانان بررسی می‌شود:

یک. ضعف شناختی

یکی از مؤلفه‌های شخصیتی هر انسان، بُعد شناختی او است. انسان در هر مرحله‌ای از مراحل رشد خود واجد یک سلسله توانمندی‌های شناختی می‌شود.

روان‌شناسان، این رشد را به سه دوره تقسیم می‌کنند: دوره حسی - حرکتی (دو سال اول)، دوره عملیات منطقی - عینی (تا ۱۲ سالگی) و دوره عملیات منطقی - صوری یا دوره تفکر انتزاعی.

سومین دوره تحول شناختی در آستانه نوجوانی، آغاز و در اوایل جوانی تکمیل می‌شود. بنابراین جوان از نظر شناختی، دارای تفکر انتزاعی است و از نظر ذهنی به حداکثر کارآیی هوشی می‌رسد. در این دوره گرایش جوانان به «فلسفه زندگی»، آنان را به سوی مسائل اخلاقی، سیاسی و مذهبی سوق می‌دهد. جوانان تلاش می‌کنند هویت مذهبی خود را شکل دهند؛ اما به دلایل گوناگون ممکن است، در فرایند هویت‌یابی مذهبی با بحران مواجه شوند و نتوانند این هویت را خوب شکل دهند؛ در نتیجه دچار نوعی سر درگمی و نهایتاً حالت بی‌رغبتی و گریز از دین شوند!

یکی از علل این بحران، ناهمخوانی سطح شناختی جوان با سطح معارف دینی است که به او ارائه می‌شود. جوان به جهت توانمندی‌های ذهنی خود، دین صرفاً تقلیدی را بر نمی‌تابد. او باورهای دینی را که از دوران کودکی به صورت تقلیدی به او القا شده، کنار می‌زند و می‌خواهد دینی را بپذیرد که متناسب با سطح تفکر او باشد. اما بسیاری از اوقات آنچه به عنوان دین به او عرضه می‌شود، برایش قانع‌کننده نیست.

از سوی دیگر گاه جوان می‌خواهد همه آموزه‌های دینی را با عقل خود بسنجد.

او فکر می‌کند اگر آموزه‌های دینی، در قالب‌های فکری او بگنجد، صحیح است و آلا درست نیست و باید کنار گذاشته شود. این عوامل باعث می‌شود، هویت دینی جوان به خوبی شکل نگیرد و دچار بحران شناختی نسبت به این آموزه‌ها شود و راه نجات از این بحران را گریز از دین بدانند!

قرآن نیز یکی از علل عمده گرایش به کفر و بی‌ایمانی را جهل و ضعف معرفتی انسان‌ها می‌داند. نوح علیه السلام به قوم خود می‌فرماید: «وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»<sup>۲۶۸</sup>؛ «شما را مردمانی ناآگاه می‌بینم». امیرمؤمنان علیه السلام نیز درباره علت کفر می‌فرماید:

لو انَّ العباد حين جهلوا وقفوا، لم يكفروا و لم يضلُّوا<sup>۲۶۹</sup>؛ «اگر مردم در موارد ناآگاهی درنگ و تأمل می کردند، هرگز به کفر و گمراهی نمی گراییدند». بنابراین یکی از علل روان شناختی دین گریزی در همه انسان‌ها - به ویژه جوانان - ضعف معرفتی و عدم دست یابی به هویت دینی است.

## دو. سطحی نگری

برداشت‌های غلط و نادرست از معارف دینی، در دین گریزی جوانان مؤثر است.

بسیاری از اوقات دین مساوی با معنویت، لحاظ شده و در حد یک نیاز معنوی صرف فرو کاسته می شود. سپس چنین نتیجه گیری می شود که نیاز به معنویت، فقط ویژه مواقع سختی و بحران‌های شدید است و دین نقشی اساسی در زندگی روزمره انسان ندارد. این دیدگاه ساده انگارانه و کاهش گرایانه نسبت به معارف دینی، به تدریج باعث حذف دین از زندگی انسان می شود. جوانی که در جست و جوی فلسفه زندگی است، اگر احساس کند دین در معنادهی و جهت بخشی به زندگی او تأثیر مثبتی ندارد؛ به تدریج آن را کنار می گذارد و چه بسا آن را امری زاید و دست و پاگیر انگاشته و نسبت به آن گریزش می یابد.

## سه. احساس محدودیت

در مواردی دین چنان به جوان معرفی می شود که گویی مانع ارضای نیازهای واقعی او است. چنین تصویری در نهایت به دین گریزی می انجامد. جوان در شرایطی قرار دارد که انواع غرایز - به ویژه غریزه جنسی و لذت طلبی - در او به نقطه اوج خود رسیده و عوامل بیرونی نیز او را احاطه کرده و آتش شهوت را در او برافروخته می کند. حال اگر دین به گونه ای ترسیم شود که گویی مانع ارضای غرایز او است و راه کاری برای ارضای آنها ندارد؛ طبیعی است که نسبت به دین، گریزان می شود و دین پذیری را مساوی با سرکوب غرایز خود می انگارد.

افزون بر آن روحیه استقلال طلبی، حریت و قطع وابستگی، از جمله ویژگی های روحی جوان است. او یک دوره گذار از وابستگی به استقلال را طی کرده و می خواهد با اراده آزاد خود انتخاب کند. از نظر اخلاقی نیز مرحله اخلاق «دیگر پیرو»<sup>۲۷۰</sup> (تقلیدی) را پشت سر گذاشته و وارد مرحله اخلاق «خود پیرو»<sup>۲۷۱</sup> گردیده است.

او از هر مانعی - هر چند تخیلی - گریزان است و می خواهد در رفتار، گفتار، تفکر و انتخاب آزاد باشد. گرچه عدم تربیت صحیح روحیه استقلال طلبی و پیروی بی چون و چرا از غرایز کور و لذت طلبی افراطی، برای جوان

<sup>۲۶۹</sup> (۲) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۵۳.

<sup>۲۷۰</sup> (۱) ymonoreteH دیگر پیروی؛ حالت ذهنی فردی که قوانین یا دستورات اخلاقی را از بیرون دریافت می کند.

<sup>۲۷۱</sup> (۲) ymonofuA خود پیروی؛ پیروی از قوانینی که شخص بر خود تعیین کرده یا ارزش آنها را فهمیده است.



بسیار خطرناک است؛ اما در بدو امر، هر چیزی که بخواهد محدودیتی برای او ایجاد کند، امری ناخوشایند تلقی می‌شود؛ مگر اینکه راه کارهای دین برای ارضای سالم غرایز، به خوبی برای او ترسیم شود.

چهار. فقدان الگوهای مناسب

الگوهای جذاب، برای یادگیری و شکل دهی رفتار انسان‌ها- به ویژه جوانان- نقش اساسی دارد. در دوره نوجوانی و جوانی، تأثیرپذیری از خانواده به شدت کاهش می‌یابد و گاهی بین خانواده و جوان تعارض و درگیری به وجود می‌آید.

از این رو جوان برای ساختن نظام ارزشی و اعتقادی خود، می‌خواهد از چیزهایی غیر از خانواده و مریدان قبلی استفاده کند. از عوامل تأثیرگذار در بیرون نهاد خانواده، الگوها و دوستان هستند. در این میان نقش الگوهای مورد قبول جوان بسیار زیاد است؛ چه اینکه دوستان نیز در حال ساختن نظام ارزشی خود و نیازمند الگوهای مورد پسند هستند. در این شرایط اگر الگوهای مناسب و دسترس پذیر وجود نداشته باشد، جوان دچار سردرگمی شده و تعادل روانی او از مرز ارزشی خارج می‌شود. در این صورت چه بسا به الگوهای مجازی پناه برده و یا تحت تأثیر دوستان کم تجربه قرار گیرد و یا به دام شیادانی بیفتد که در کمین جوانان سردرگم هستند و در نتیجه شرایط و زمینه‌های گریز از دین برای او فراهم شود.

پنج. افراط در سرزنش

استقلال طلبی، حریت و عدالت جویی، از ویژگی‌های بارز دوران جوانی است.

جوانان برای اثبات این ویژگی‌ها، با بزرگسالان مقابله می‌کنند. این مقابله نه از سر لجبازی و پشت‌پازدن به ارزش‌ها است؛ بلکه بیشتر جنبه اثباتی برای خود جوان دارد. یکی از اشتباهاتی که در اینجا از بزرگسالان سر می‌زند، سرزنش و ملامت جوان است. این سرزنش‌ها هم از نظر عاطفی برای جوان شکننده است و هم به روحیه استقلال طلبی او آسیب وارد می‌کند و نتیجه آن برافروختن آتش لجاجت و طغیان است.

امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرماید:

الافراط فی الملامه یشبُ نیران اللجاج<sup>۲۷۲</sup>؛ «زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله‌ور می‌سازد». بنابراین مقابله با روحیه استقلال طلبی جوان و سرزنش کردن او، پیامدهای خطرناکی به دنبال دارد.

<sup>۲۷۲</sup> (۱). حسن بن شعبه، حرّانی، تحف العقول، (قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ه. ق)، ص ۸۲.

یکی از پیامدهای ناگوار آن، طغیان علیه ارزش‌های حاکم بر جامعه، گریز از ارزش‌ها و منبع آنها است و چون معمولاً در جوامع دینی منشأ و منبع ارزش‌ها، «دین» است، این مسئله به دین‌گریزی می‌انجامد.

شش. عدم ارضای نیازها

غریز در دوران جوانی، به نقطه اوج می‌رسد و جوان در پی ارضای آنها است.

تأمین به موقع این نیازها، نقش بسیار مهمی در تعدیل رفتار و رشد و تکامل او دارد و عدم ارضای آنها نه تنها مانع رشد و کمال که سبب ناهنجاری‌های رفتاری زیادی می‌شود. کفر- به عنوان یک ناهنجاری اعتقادی- همان سان که می‌تواند معلول جهل و ضعف معرفتی باشد، معلول فقر نیز هست. از این رو معصومین علیهم السلام فرموده‌اند:

یکی از پیامدهای احتمالی فقر، کفر و دین‌گریزی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اهمیت ازدواج می‌فرماید:

من تزوج فقط احرز نصف دینه، فلیتق الله فی النصف الباقی<sup>۲۳</sup>؛ «آنکه ازدواج کند، نیمی از دین خود را حفظ کرده است؛ پس در نیم دیگر پروای الهی پیشه سازد». بنابراین فراهم نبودن شرایط ازدواج سالم، زمینه‌ساز گناه و زایل شدن ایمان می‌شود و به تدریج تبدیل به گریز از دین می‌گردد.

بنابراین ارضای نیازهای جسمانی و روانی، در بهداشت روانی جوان مؤثر است و فقدان آن نه تنها سلامتی وی را تهدید می‌کند؛ بلکه زمینه ساز بسیاری از ناهنجاری‌ها است.

## ۲۴. درمان دین‌گریزی

پرسش. چگونه می‌توان با پدیده دین‌گریزی مقابله کرد؟ راه جلوگیری یا درمان دین‌گریزی جوانان چیست؟

پیشگیری از دین‌گریزی

برای درمان یا پیشگیری از دین‌گریزی، باید به جنبه‌های روانی و ویژگی‌های شخصیتی افراد- به ویژه جوانان- توجه شود. بدون شک چگونگی ارائه معارف دینی به نسل جوان بسیار حائز اهمیت است. بنابراین سؤال اصلی

<sup>۲۳</sup> (۲). بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۱۹، ح ۱۴.

این است که «چگونه و با چه روشی می‌توان معارف دینی را به جوانان آموخت تا ضعف شناختی آنها نسبت به دین برطرف شود»؟

پاسخ به این پرسش در گرو توجه به چند امر است؛ از جمله:

۱. شناخت جوان: مخاطب‌شناسی، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در تعلیم و تربیت باید مد نظر داشت. اگر یک سخنران، فیلم‌ساز و یا نویسنده، مخاطب خود را نشناسد و نداند در چه دوره‌ای از تحول شناختی، انگیزشی و توانشی است، مطالب او - هر قدر هم ارزشمند، دقیق و علمی باشد - چندان مؤثر واقع نمی‌گردد؛ زیرا یا مطالب او در سطح شناخت مخاطب نیست و یا تناسبی با نیازها و گرایش‌های او ندارد. در نتیجه مخاطب، انگیزه‌ای برای فراگیری آنها ندارد. بنابراین شناخت مخاطب از لحاظ ویژگی‌های عاطفی؛ ذهنی، اجتماعی و ... باید مورد توجه قرار گیرد.

۲. شناخت روش برتر: شناسایی الگوها و روش‌های آموزشی و تربیتی متناسب با مخاطب، از اهمیت بالایی برخوردار است. به طور کلی، در آموزش‌های دینی، به چهار روش می‌توان اشاره کرد: روش تبلیغ، تدریس، تربیت و مشاوره.

با توجه به ویژگی‌های شناختی - عاطفی جوانان، روشی می‌تواند جذاب‌تر باشد که معیارهای زیر را دارا باشد:

۲-۱. عنصر ارتباط در آن قوی‌تر باشد.

۲-۲. دارای ارتباط دوسویه باشد؛ یعنی، جوان صرفاً مستمع و دریافت‌کننده پیام نباشد؛ بلکه خود او بر حسب نیاز ارتباط برقرار کند. پیام‌رسان نیز متناسب با نیاز جوان، پیام را در قالب ارتباط عاطفی - شناختی متناسب با سطح شناختی او منتقل کند.

۲-۳. انگیزه‌ها و نیازهای جوان بیشتر لحاظ شود.

۲-۴. زمینه واکنش نشان دادن و میدان تحرک برای جوان را فراهم سازد.

روش مشاوره

در میان روش‌های چهارگانه یاد شده، آنچه بیش از همه از ویژگی‌های فوق برخوردار است، روش مشاوره می‌باشد.<sup>۲۷۴</sup>

در این روش از آغاز رابطه دوطرفه است؛ زیرا فرد بر اساس احساس نیاز و اعتماد به مشاور مراجعه می‌کند و اگر رابطه دو طرفه نباشد، اساساً فرایند مشاوره تحقق پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر الزام و امید درونی، او را به سوی مشاور سوق می‌دهد، نه الزامات خارجی و تحمیلی.

مشاوره دارای سه رکن است که هر کدام به یکی از مؤلفه‌های شخصیتی مربوط می‌شود: عنصر عاطفی، انگیزشی و شناختی. از آنجا که این عناصر بسیار مهم است، با رعایت اختصار به توضیح آنها می‌پردازیم:

#### ۱. عنصر عاطفی

مشاوره مبتنی بر ایجاد رابطه عاطفی همراه با اعتماد است. مشاور باید بتواند با مراجع خود ارتباط برقرار کند. ایجاد ارتباط عاطفی مبتنی بر چهار ویژگی است:

۱- **همدلی**؛ همدلی عبارت است از توانایی درک تجربه‌های درونی دیگران و سهیم شدن در آنها. اگر خود را به جای دیگران بگذاریم، می‌توانیم به دنیای درونی و تجربه پدیدار شناختی آنها راه یابیم.

۱- **۲. پذیرش مثبت بدون شرط**: مشاور برای اینکه بتواند با مراجعه کننده ارتباط عاطفی برقرار کند، باید بدون قید و شرط به او احترام بگذارد؛ چرا که او انسان است و ماهیتی مثبت دارد. از طرف دیگر اگر او بدون قید و شرط مورد پذیرش قرار گیرد، بهتر و راحت تر پیام را دریافت و کمتر مقاومت می‌کند. اسلام نیز در مقام هدایت و رساندن پیام دین به انسان‌ها، به این اصل توجه دارد.

۱- **۳. صداقت**: راستی یا درستی، به معنای آگاهی از احساس‌ها و اندیشه‌های درونی واقعی خود و توانایی سهیم کردن دیگران با آنها است. کسانی که صداقت دارند، تصنعی یا دفاعی رفتار نمی‌کنند.

۱- **۴. گوش دادن فعال**: شنیدن فعال به معنای انعکاس دادن، تکرار کردن و روشن سازی گفته‌ها و مقصود مراجعه کننده است. در انعکاس مطالب، مشاور و راهنما همچون آینه‌ای، نگرش‌های شخص را به وی نشان می‌دهد. این فرآیند نقش مؤثری در ایجاد ارتباط عاطفی میان آن دو دارد.<sup>۲۷۵</sup>

---

<sup>۲۷۴</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر درباره ویژگی‌های روش‌های ذکر شده نگاه: ابوالقاسم، بشیری، مشاوره، الگوی برتر در آموزش دینی به جوانان، (مق) معرفت، فصلنامه، آذر ۸۳، شماره ۸۴.

<sup>۲۷۵</sup> (۱). برای آگاهی بیشتر نگاه: کارل، هافمن (و دیگران)، روان‌شناسی عمومی از نظریه تا کاربرد، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۲۸.

در مشاوره به عنصر انگیزش - که بیانگر نیازهای آدمی است - توجه می‌شود.

توجه به نیازها، فرآیند آموزش را برای مربی و تربیت شونده تسهیل می‌کند. به عنوان مثال دانشجوی رشته پزشکی یا رشته فنی - مهندسی، تلاش می‌کند در هر شرایطی با کمترین امکانات، و در بدترین آب و هوا، در کلاس درس استاد حاضر شود تا مطالب مورد نیاز را بیاموزد؛ چون احساس نیاز می‌کند. او که می‌خواهد متخصص در رشته‌ای خاص شود، با خود می‌گوید: «باید این درس‌ها را در هر شرایطی بیاموزم». مربی دینی باید این احساس را در مخاطب خود ایجاد کند.

پیامبر اسلام در آغاز رسالتش به مردم فرمود:

قولوا لا اله الا الله تفلحوا. <sup>۲۷۶</sup> فلاح و رستگاری، یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین گرایش‌های انسان است. پیامبر صلی الله علیه و آله روی این گرایش فطری بشر دست گذاشت و مردم را متوجه این حقیقت ساخت که توحید و یکتاپرستی - که جوهره دین و اساسی‌ترین آموزه دینی است - شما را به این خواست فطری و ذاتی می‌رساند و تنها راه سعادت شما، توجه به «آموزه‌های دینی» است. ضمن آنکه خود این آموزه‌ها نیز با فطرت و سرشت شما هماهنگ است.

قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» <sup>۲۷۷</sup>؛ «پس روی خود را به سوی دین یکتاپرستی فرا دار؛ در حالی که از کیش باطل روی بر تافته و حق‌گرای باشی، همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است. آفرینش خدای (فطرت توحید) را دگرگونی نیست، این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از ایجاد ارتباط، به عنصر انگیزش در مخاطبان توجه کرده و این باعث شد که مردم فوج فوج به طرف آن حضرت هجوم آورند و از چشمه‌سار زلال وحی، عطش خود را برطرف سازند. جالب اینکه بیشتر افرادی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان می‌آوردند، جوانان بودند.

## ۲. عنصر انگیزشی

انگیزش به عوامل برانگیزاننده در یک فرد (مانند نیازها، امیال و علایق) اشاره دارد که رفتارها را در جهت یک هدف فعال می‌سازند، نگه داری می‌کنند و سوق می‌دهند.

<sup>۲۷۶</sup> (۱). جعفر، سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ۱۳۶۰.

<sup>۲۷۷</sup> (۲). روم (۳۰)، آیه ۳۰.

در الگوی مشاوره این نیازها و امیال، مورد توجه مشاور قرار می‌گیرند؛ زیرا بدون توجه به آنها نمی‌توان شخص را راهنمایی و هدایت کرد. اینها از نیازهای زیستی شروع می‌شود و تا نیازهای متعالی - مانند خواسته‌های زیبایی شناختی، کمال‌طلبی، عشق و جاودانگی - ادامه می‌یابد.

آنچه الگوی مشاوره را کارآمدتر از سایر روش‌ها می‌کند، این است که وقتی مشاور و راهنما با مراجعان ارتباط عاطفی عمیق برقرار کرد، زمینه بیان احساسات، نگرش‌ها و نیازها فراهم می‌شود. کار او این است که وقتی آنان احساسات و نیازهای خود را آشکار کردند، راه صحیح ارضای آنها را نشان می‌دهد. نیازهای متعالی انسان مانند نیاز به حقیقت‌یابی، کمال مطلق، زیبایی، معنویت و ... در قالب نیاز به دین و معارف الهی قابل طرح است. مشاور در مرحله نخست، مراجعه کننده را متوجه مصداق واقعی نیاز به تعالی - که همان آموزه‌های دینی است - می‌کند. وقتی او به این میزان از شناخت رسید، در می‌یابد که معارف الهی، عطش معنوی او را سیراب می‌کند و تنها راه ارضای صحیح نیازهای متعالی و برترین مسیر هدایت و سعادت او است.

### ۳. عنصر شناختی

مشاور باید به سطح تحول شناختی مراجعه کننده توجه داشته باشد و مطالب خود را به صورت منطقی، منطبق با سطح تحول شناختی او تنظیم کند. راهنمای دینی باید به دو نکته توجه داشته باشد:

۳-۱. توجه به سطح تحول شناختی مخاطب؛

۳-۲. تنظیم آموزه‌های دینی متناسب با توانایی و سطح فهم مخاطب.

روان‌شناسان رشد - به ویژه پژوهشگران رشد شناختی مانند پیاژه - بر این باورند که جوانان، از نظر تحول شناختی، در دوره تفکر انتزاعی و صوری قرار دارند؛ یعنی، دارای قدرت استدلال کردن، فرضیه ساختن، توجه به آینده، حل مسئله و تجزیه و تحلیل مسائل به صورت دقیق هستند<sup>۲۷۸</sup> و «به حداکثر کارایی هوشی رسیده‌اند».<sup>۲۷۹</sup> در این الگو مشاور در سطح شناختی مراجعه کننده قرار دارد و «آموزه‌های دینی» را متناسب با میزان فهم و درک آنها تنظیم می‌کند، تا یادگیری بهتر تحقق یابد و آموزش برای فرد لذت بخش شود. پیامبران علیهم السلام در برخورد با مردم و آشنا کردن آنها با معارف دین، به بعد شناختی آنان توجه داشتند و مطالب را در سطح فهمشان بیان می‌کردند:

<sup>۲۷۸</sup> (۱). رابرت، بیلر، کاربرد روان‌شناسی در آموزش، ترجمه پروین کدیور، (چاپ چهارم، ۱۳۷۳)، ج ۱، ص ۱۸۰.

<sup>۲۷۹</sup> (۲). همان جا.

انا معاشر الانبياء امرنا ان نتكلم الناس على قدر عقولهم<sup>۲۸۰</sup>؛ «ما پیامبران موظف شده‌ایم که با مردم متناسب با میزان شناخت و درک آنها سخن گوئیم».

### پیامبر صلی الله علیه و آله و عنصر عاطفی

سیره عملی پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که با مخاطبان از طریق همدلی، پذیرش مثبت بدون شرط، صداقت و گوش دادن فعال، ارتباط عاطفی برقرار می‌کرد و سپس معارف دین را برای مردم بیان می‌فرمود. «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»<sup>۲۸۱</sup>؛ «هر آینه شما را پیامبری از خودتان آمد که به رنج افتادتان بر او گران و دشوار است».

یعنی، پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار به شما نزدیک است، شما را خوب درک می‌کند و اگر رنج کوچکی به شما برسد، برای او بسیار گران است. این نهایت همدلی آن حضرت را نسبت به امت نشان می‌دهد. افزون بر آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به همه انسان‌ها احترام می‌گذاشت؛ حتی کسانی که از روی نادانی به او توهین می‌کردند، مورد توجه مثبت او قرار می‌گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت افرادی می‌رفت که رفتارهای نامناسبی با او داشتند. این شیوه موجب می‌شد که مردم جذب اسلام شوند.

صداقت در رفتار، صمیمیت و دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر زیاد بود که قرآن می‌فرماید: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»<sup>۲۸۲</sup>؛ «به هدایت شما دل بسته و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است». او نه تنها مردم را دوست می‌داشت که دل‌بسته و مشتاق هدایت آنها بود و برای ایجاد ارتباط عاطفی، چنان در گوش دادن به سخنان دیگران اهتمام می‌ورزید که قرآن کریم از ایشان تعبیر به «گوش» می‌کند: «هُوَ أَذُنٌ قَلْبٌ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ»<sup>۲۸۳</sup>؛ «او گوش (شنوای سخن هر کسی) است؛ بگو: گوش نیکو است برای شما».

دقیق شنیدن مانند بسیاری از فنون ارتباطی، یک فرایند دوطرفه است. کافی نیست که شنونده سراپا گوش باشد؛ بلکه برای اطمینان از درک مطلب، باید استنباط خود را به طور خلاصه به گوینده منتقل کند. از طرف دیگر گوش دل سپردن، ارتباط را رضایت‌بخش می‌کند و بیشترین تفاهم و همبستگی را در پی می‌آورد. دقیق شنیدن؛ یعنی، «من می‌خواهم آنچه می‌گویی را بشنوم»؛ نه اینکه لزوماً با سخنان طرف مقابل موافقید.

### لوازم مشاوره

<sup>۲۸۰</sup> (۳). بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۵، به نقل از درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه)، ص ۵۸.

<sup>۲۸۱</sup> (۴). توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

<sup>۲۸۲</sup> (۱). همان.

<sup>۲۸۳</sup> (۲). توبه (۹)، آیه ۶۱.

۱. هنر خوب گوش دادن؛ راه کارهای زیر در کسب مهارت «خوب گوش دادن» مؤثر است.

۱-۱. تعبیر و تفسیر کردن؛ مطالبی را که شنیده‌اید، برای گوینده تفسیر کنید تا مطمئن شوید، سخنان او را درست فهمیده‌اید

۲-۲. انعکاس احساسات؛ وقتی مخاطب ناراحت، عصبانی و آشفته حال به نظر می‌رسد، همدردی خود را منعکس کنید و همین‌طور اگر او از شور و احساسات و هیجانات خوشایندی برخوردار است، آنها را انعکاس دهید.

۲-۳. انعکاس مفاهیم؛ به طور خلاصه حقایق و محتوای سخن گوینده را منعکس کنید.

۲-۴. ترکیب کردن؛ گوینده ممکن است نکات مختلفی را بگوید، نکات مختلف سخنان گوینده را ترکیب کرده و در یک جمله به او منعکس کنید.

۲-۵. بیان تصورات ذهنی خود؛ در ذهن خود مجسم کنید اگر به جای آن شخص بودید، چه احساسی داشتید.<sup>۲۸۴</sup>

۲. کسب اطلاعات روان‌شناختی و تربیتی؛ این مسئله یکی از نیازهای ضروری «مشاوره» است. برای تأمین این نیاز، کتاب‌های مربوط به روان‌شناسی رشد، روان‌شناسی جوان و کاربرد روان‌شناسی در آموزش را مطالعه کنید.<sup>۲۸۵</sup> همچنان که یک سخنور باید فنون سخنوری را با مطالعه و تمرین کسب کند، کسی که می‌خواهد پذیرای جوانان باشد و آموزه‌های دینی آموزش دهد؛ باید نیازها و دغدغه‌های آنها را بشناسد و وارد فضای روان‌شناختی و دنیای جوانان شود. افزون بر آن باید بر آموزه‌های دینی تسلط بایسته‌ای داشته باشد و آنها را متناسب با سطح شناختی جوانان، به صورت منطقی و معقول بیان کند.

### کار ویژه‌های مشاور

وظایف اصلی مشاور و اقدامات لازم او تا رسیدن به هدف اصلی - پیشگیری از دین‌گریزی یا درمان آن - عبارت است از:

<sup>۲۸۴</sup> (۱). کریس کول، کلید طلایی ارتباط، ترجمه محمد رضا آل یاسین، (انتشارات هامون، چاپ ششم، ۱۳۷۹).

<sup>۲۸۵</sup> (۲). جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. ناصر، بی‌ریا (و دیگران)، روانشناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی، (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها)، ج ۱ و ۲؛

ب. مسعود، آذربایجانی (و دیگران)، روانشناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلام، (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها)؛

پ. پیلر، رابرت، کاربرد روان‌شناسی در آموزش، ترجمه پروین کدیور، (جلد چهارم، ۱۳۷۴).



۱. تقویت بعد شناختی جوانان نسبت به آموزه‌های دینی؛

۲. اصلاح یا تغییر شناخت‌های قبلی از دین؛

۳. معرفی دین به عنوان برنامه زندگی؛

۴. معرفی دین به عنوان راه منحصر به فرد برای دست‌یابی به سعادت واقعی؛

۵. معرفی شخصیت‌های کاملی که در پرتو آموزه‌های دینی رشد یافته‌اند؛

۶. عملیاتی کردن دین در همه ابعاد زندگی؛

۷. معرفی عوامل انحراف.

افزون بر آنچه گذشت توجه دادن جوانان به نکات زیر بسیار مفید است:

۱. تفهیم اینکه معنویت و رابطه با خداوند، باید از طریق عمل به آموزه‌های دینی باشد و رابطه با او به روزهای سخت زندگی محدود نمی‌شود، بلکه تجلی کامل ارتباط با خدا، در همه فراز و نشیب‌های زندگی قابل مشاهده است. باید به جوان این حقیقت را آموخت که در روزهای خوب زندگی، باید به یاد خدا باشیم تا در روزهای سخت ما را تنها نگذارد و به کمک ما بیاید.

۲. برای تقویت بعد انگیزشی جوانان نسبت به دین، باید آثار ارزنده دین باوری را در جنبه‌های فردی و اجتماعی بازگو کنیم تا انگیزه بیشتری، برای ارتباط با خدا پیدا کنند و دین را به عنوان گران‌بهاترین هدیه خداوند به انسان تلقی کنند.

۳. آنان را به این حقیقت آگاه کنیم که برخورداری از معارف دینی، می‌تواند بر عوامل بازدارنده‌ای همچون اضطراب و استرس‌های زندگی غلبه نموده و اطمینان و آرامش را جایگزین آن کند.

۴. شیوه‌های صحیح ارتباط با خدا را با استفاده از معارف ناب دینی و سیره عملی دین باوران واقعی ارائه دهیم؛ شیوه‌هایی که هم از طریق عقل و هم از راه عشق، می‌تواند جوان را به حقیقت مطلق رهنمون کند.<sup>۲۸۶</sup>

۵. به جوانان یادآور شویم که بهره‌گیری از آموزه‌های دینی، به آدمی شخصیت، اعتماد و عزت نفس می‌دهد و همه رفتارهای او را در جهت صحیح هدایت می‌کند.

آنان در پرتو چنین هدایتی قادر خواهند بود دیگران را جذب خود کنند و به روابط اجتماعی خود تعالی بخشند و یک زندگی اجتماعی موفق را پایه‌ریزی کنند.

۶. گوشزد شود که مطالعه زندگی نامه بزرگان دین و سیره اولیای الهی، بهترین الگوهای عملی را به آنها نشان می‌دهد و با الگو قرار دادن آنها، بهترین شیوه‌های تقرب به خدا و حضور در محضر دوست را برای آنها فراهم می‌سازد.<sup>۲۸۷</sup>

۷. به جوانان یادآوری شود که اگر می‌خواهند هر چه بیشتر به خالق ازلی نزدیک شوند، رمز آن عمل به واجبات و ترک محرمات است.

## ۲۵. اثرگذاری بر جوانان

پرسش. چگونه می‌توانیم روی دیگران - به خصوص جوانان - تأثیرگذار باشیم؟

تأثیرپذیری یا تأثیرگذاری و حدود و کیفیت آن، بستگی به توانایی‌ها و قابلیت‌های انسان در ابعاد مختلف دارد. مهم‌ترین اموری که در اثرگذاری دخالت دارد، ویژگی‌های معنوی و روحی - از قبیل اراده استوار، اخلاق نیکو، حسن معاشرت - و آگاهی‌ها و توانش‌های علمی بالا است.

اثرپذیری مثبت نیز به میزان انعطاف‌پذیری و حقیقت‌طلبی شخص، ارتباط دارد.

تأثیرپذیری‌های منفی، برخاسته از ضعف آگاهی و اراده است. بنابراین هر اندازه در تقویت اراده خود و گسترش صفات حسنه و خلق و خوی پسندیده و افزون‌سازی آگاهی‌ها و دانش‌های خویش به ویژه در زمینه مسائل دینی، فرهنگی و اجتماعی - تلاش کنید، به تدریج توان تأثیرگذاری بیشتری خواهید داشت. با رعایت اصول و نکات زیر، می‌توانید میزان تأثیرگذاری خود را افزایش دهید:

۱. صمیمیت و ابراز آن؛ صمیمانه دیگران را دوست داشته باشید و محبت قلبی خود را به آنان اظهار دارید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرگاه یکی از شما به برادر [دینی] خود علاقه‌مند شد، محبت خود را به

<sup>۲۸۷</sup> (۱). اولین همایش بین‌المللی نقش دین در بهداشت روان، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و علوم پزشکی ایران، (همکاری انستیتو روانپزشکی تهران، ۱۳۸۰).

او ابراز کند. این کار افراد را بیشتر به هم پیوند می‌دهد»<sup>۲۸۸</sup>. علاقه قلبی و ابراز آن مهم‌ترین گشاینده راه ارتباط مفید و مؤثر است.

۲. برخورد با نشاط؛ اولین فن مؤثر ارتباطی به منظور جلب نظر دیگران و تأثیرگذاری بر آنها، داشتن برخورد شاد و با نشاط است. لحظه اول ملاقات از اهمیت زیادی برخوردار است به نحوی که موفقیت یا شکست در ایجاد ارتباط مؤثر، به آن بستگی دارد. سلام و احوال‌پرسی کردن، تبسم بر لب داشتن، احترام به طرف مقابل و پذیرش وی، راه نفوذ در قلب او است. در فرهنگ اسلامی نیز نسبت به اموری از قبیل سلام کردن، مصافحه، تبسم، احترام، ابراز محبت و علاقه قلبی به دیگران سفارش و اهتمام زیادی وجود دارد.

۳. آغاز مثبت؛ یک یا چند نکته مثبت و ارزشمند را در طرف مقابل شناسایی و برجسته سازید و با تحسین صادقانه به جهت وجود آن امر مثبت، ارتباط خود را با وی محکم سازید و هیچ‌گاه رابطه خود را با نکته‌ای منفی آغاز نکنید.

۴. عدم سرزنش مستقیم؛ در صورتی که اشتباه و لغزشی در طرف مقابل مشاهده کردید، به طور مستقیم از او گلایه نکنید و وی را مورد انتقاد مستقیم و سرزنش قرار ندهید. وقتی تذکر اخلاقی با کنایه و اشاره گفته شود، زودتر اثر می‌بخشد تا اینکه با صراحت از گناه یا اشتباه نام برده و انتقاد گردد. چه بسا برخورد مستقیم و بی‌پرده با گناه و لغزش در مراحل اولیه، سبب گستاخی و جرأت بیشتر وی شود و زشتی کار در نظر او رنگ باخته و به توجیه آن پردازد و یا به شکل دیگری مقاومت کند. بنابراین باید مانند یک دوست دلسوز یا مشاور دانا با او برخورد شود.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «موقعی که جوان نوری را به سبب گناهانش، نکوهش می‌کنی، مراقب باش که قسمتی از لغزش‌هایش را نادیده انگاری و از تمام جهات مورد اعتراض و تویببخش قرار ندهی، تا جوان به عکس العمل وارد نشود و نخواهد از راه عناد و لجاج، بر شما پیروز گردد»<sup>۲۸۹</sup>.

۵. خودگشایی؛ قبل از انتقاد از دیگران، می‌توانید به برخی از اشتباهات، شکست‌ها و ناکامی‌های خود در زندگی و چگونگی اصلاح و بهبود آن اشاره کنید.

<sup>۲۸۸</sup> (۱).

أَلَا إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ إِخَاهُ فَلْيَعْلَمْهُ فَإِنَّهُ أَصْلَحُ لِدَاتِ الْبَيْنِ؛ ...E

(محمّد، ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، ترجمه سید حسن اسلامی، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۹)، ح ۵۰۷، ص ۱۶۲.

<sup>۲۸۹</sup> (۱). عبدالحمید، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق مجدد ابوالفضل ابراهیم، (داراحیاء الکتب العربیه)، ج ۲۰، ص ۳۳۳.

خودگشایی باعث نزدیکی به او شده و فضای صمیمیت را می‌گشاید. در اینجا اطلاعاتی در زمینه‌های مختلف و برخی مشکلات و پیشینه خود ارائه می‌دهید که با زمینه مراد شما با دیگران مرتبط است.

خودگشایی، اضطراب را کاهش می‌دهد؛ چون آنان اطمینان می‌یابند که در احساسات یا ترس‌ها، تردیدها، مشکلات، سختی‌ها و ناکامی‌های خود تنها نیستند.

البته در استفاده از این روش نباید افراط کرد؛ زیرا موجب می‌شود توجه دیگری بیش از حد به شخص شما معطوف شود. از طرف دیگر این مسئله نباید موجب افشای اسرار و رازهای پنهان آدمی شود.

۶. شنونده خوب بودن؛ بکوشید شنونده خوبی باشید و زمینه‌ای فراهم آورید که دیگران درباره خود، برای شما حرف بزنند. اگر کسی احساس کند شنونده خوبی برای سخنان خود یافته است، به راحتی می‌تواند افکار و احساسات خود را به او منتقل کند و به ایجاد ارتباط با او اقدام نماید. در این مرحله شنونده می‌تواند به تأثیرگذار خوبی تبدیل شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنونده بسیار خوبی بود. همین خلق نیکوی آن حضرت، یکی از مهم‌ترین عوامل مقبولیت و محبوبیت او بین مردم بود و موجب شد که آن حضرت بتواند تأثیراتی عمیق بر مردم به جای گذارد.

۷. ابراز احساسات؛ یکی دیگر از عوامل مؤثر در برقراری ارتباط مؤثر، تشخیص دقیق احساسات طرف مقابل و برجسته کردن آنها است. با بازگردانی احساسات به گوینده، به او القا می‌کنیم که سخنانش را فهمیده و برای او ارج و احترام قائلیم.

شنونده خوب، آن است که با ابراز احساسات مثبت، به عنوان بازخورد، تأثیرگذاری خود را افزایش دهد. ابراز احساسات، نظیر حرکت سر به نشانه تأیید گفتار طرف مقابل، باز کردن چشم‌ها و کشیدگی صورت به موقع شگفت زدگی، تحسین زبانی و استفاده از بعضی تکیه کلام‌ها چون آفرین، چه جالب و ... است.

به عبارت دیگر به پیام‌های کلامی و غیر کلامی مخاطبان، پاسخ و واکنشی صادقانه، عینی، دلسوزانه و همدلانه داشته باشید تا آنان دریابند شما به آنچه آنها می‌گویند، گوش فرا می‌دهید و صحبت‌های آنان را دنبال می‌کنید.

۸. ارج گذاری؛ به دیگران اعتبار بدهید؛ شخصیتشان را ارج بنهید و کاری کنید که احساس اهمیت و شخصیت کنند.

۹. پذیرش مثبت بدون شرط<sup>۲۹۰</sup>؛ کاری کنید که طرف مقابل احساس کند او را به دلیل ارزش ذاتی اش پذیرفته‌اید و به او اهمیت می‌دهید و به عنوان یک انسان، مورد احترام صادقانه و خالصانه شما قرار گرفته است و بدون توجه به نکات ضعف و عیوبی که دارد مورد پذیرش شما است. این توجه و پذیرش مثبت، به طرف مقابل احساس ارزشمندی می‌بخشد و تأثیر پذیری اش را نسبت به شما افزایش می‌دهد.

بنابراین باید طرف مقابل را بدون قید و شرط و صرفاً به خاطر ارزش ذاتی و ماهیت انسانی اش، پذیرفت و به او احترام صادقانه گذاشت.

۱۰. انگیزش؛ نسبت به کار مثبتی که می‌خواهید انجام دهید، میل شدیدی در طرف مقابل ایجاد کنید و فضای روانی لازم برای انجام دادن آن را فراهم سازید.

کوچک‌ترین پیشرفت را در طرف مقابل، تحسین نموده و با تشویق او کاری کنید که احساس کند حرکت به سمت مطلوب و جبران اشتباهات ساده است و به خوبی می‌تواند مشکلات را حل و کاستی‌ها را جبران کند.

۱۱. رفتار مطلوب؛ رفتارهای خوبی را که از دیگران نسبت به خود انتظار دارید، با او در پیش گیرید. به عبارت دیگر آنچه را برای خود می‌پسندید، برای وی نیز بیسندید و او را به سوی آن رهنمون شوید.

۱۲. تحمیل گریزی؛ نقطه نظرات و دیدگاه‌های خویش را بر دیگران تحمیل نکنید.

مردم سخن چنین کسی را نمی‌پذیرند و با فردی که همچون یک سرپرست با ایشان رفتار کند، دوستی نمی‌ورزند و به او اعتماد نمی‌کنند.<sup>۲۹۱</sup> بنابراین به جای اینکه به دیگران دستور دهید، خواست خود را به شکل سؤال مطرح کنید؛ زیرا معمولاً افراد دوست ندارند به آنان دستور داده شود.

۱۳. هدیه دادن؛ گاهی لازم است از اهرم «هدیه دادن» استفاده شود. گفته شده است: **الانسان عبید الاحسان**

. تأثیرپذیری دیگران در پرتو نیکی و احسان، چندین برابر است. بنابراین دیگران را برای کاری که می‌خواهید انجام دهند، خشنود کنید. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

---

<sup>۲۹۰</sup> (۱). Unconditional Positive Regard.

<sup>۲۹۱</sup> (۱). در این زمینه برای آگاهی بیشتر ر. ک.

الف. دیل، کارنگی، آئین دوست‌یابی؛

ب. سید هادی، مدرسی، دوستی و دوستان؛

پ. محمد، ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، ترجمه سید حسن اسلامی، (قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۹).

تهادوا، فإن الهدية تضعف الحبّ و تذهب بغوائل الصدر<sup>۲۹۲</sup>؛ «به یکدیگر هدیه دهید، زیرا هدیه دوستی را دو برابر می کند و کینه های درون سینه ها را می زداید».

در پرتو محبت به وجود آمده، می توان به جلب اعتماد طرف مقابل پرداخت و تأثیرگذاری خود را افزایش داد.

۱۴. گفتار زیبا؛ سخن نیکو را به نوعی سحر تشبیه کرده اند که در جان و اعماق وجود افراد تأثیرگذار است. بنابراین در استفاده از کلمات و جملات برای ایجاد ارتباط و تأثیرگذاری، باید به اندازه کافی دقت و بهترین کلام در کوتاه ترین و زیباترین جملات و الفاظ بیان شود.

۱۵. تبلیغ عملی؛ آنچه نقشی اساسی تر در مسئله تأثیرگذاری دارد، عملکرد و رفتار فرد تأثیرگذار است. امام صادق علیه السلام فرموده است: **كونوا دعاة الناس بغير السنتكم**<sup>۲۹۳</sup>؛ یعنی، «به وسیله ای غیر از زبان خود، مردم را به کارهای خیر و صحیح دعوت کنید». رفتار و منش شخصی و اعمال افراد، بیش از هر چیز در ذهن دیگری ماندگار است؛ به طوری که گفته اند برای راهنمایی، ارشاد و تأثیرگذاری بر جوانان، کمتر حرف بزنید و بیشتر عمل کنید.

۱۶. جوان شناسی؛ از ویژگی های دوره جوانی، شناخت کافی پیدا کرده و متناسب با روحیات و خصوصیات این دوره، به ایجاد ارتباط و تأثیرگذاری اقدام کنید.

بنابراین گسترش آگاهی از سیر رشد و تحول و ویژگی های مختلف زیستی، اجتماعی و روانی و نیز نیازهای این دوره، شرط اساسی کسب مهارت برای ایجاد ارتباط مؤثر با جوانان است.

۱۷. توجه به تفاوت ها؛ نسبت به تفاوت های فردی موجود در بین افراد، هشیار بوده و هیچ گاه دو نفر را با همدیگر مقایسه نکنید. به جهت وجود نقطه مثبتی در دیگری، فرد مورد نظر خود را به دلیل نداشتن آن نقطه قوت و مثبت، مورد سرزنش و توبیخ قرار ندهید.

۱۸. همگامی؛ استفاده از روش «همگام شدن»، یکی از دیرپاترین شیوه های ایجاد ارتباط مؤثر است. برای همگام شدن با جوان، باید خود را در وضع و موقعیت او قرار داد. به عبارت دیگر سعی کنید دنیا را از منظر او بنگرید. برای مثال یک جوان دوست دارد با روی آوردن به اجتماع، حس استقلال طلبی خود را ارضا نماید. دنیای ذهنی او آکنده از مضمون هایی است که ناشی از نیازهایش می باشد. حال اگر بدون توجه به دنیای جوان و صرفاً با در

<sup>۲۹۲</sup> (۲). همو، دوستی در قرآن و حدیث، ص ۹۸، ح ۲۷۸.

<sup>۲۹۳</sup> (۱). اصول کافی، باب الصدق و اداء الامانة، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵)، ج ۲، ص ۱۰۵.

نظر گرفتن برخی از نیازها و تکالیف، با آنها ارتباط برقرار کنیم، به احتمال قوی نتیجه مناسب و مثبتی نخواهیم گرفت.

۱۹. جلب همکاری؛ از طرف مقابل، به ویژه اگر جوان است، در ارتباط با کارهای مربوط به خودشان اظهار نظر بخواهید. به عبارت دیگر بکوشید ذهن و اندیشه مخاطب را در جهت مطلوب، فعال ساخته و کاری کنید که خود او با خردورزی کافی راه صحیح را بیابد.

۲۰. همدلی؛ در حالت‌های نگرانی، ناراحتی و اضطراب، همدلی کرده و به تدریج جویای علت اضطرابشان شوید.

«همدلی»<sup>۲۹۴</sup> عبارت است از توانایی درک تجربه‌های درونی دیگران و سهم شدن در آنها. از این طریق می‌توان خود را به جای یک فرد قرار داد و به دنیای درونی و تجربه‌های شخصی او راه پیدا کرد. بدین وسیله می‌توان تجربه‌های هیجانی مختلف، نگرانی‌ها، اضطراب‌ها، غم‌ها و مشکلات دیگری را درک کرد. طرف مقابل نیز احساس‌های خود را به طور کلامی بیان خواهد کرد و ارتباط بیشتر و بهتر ایجاد خواهد شد.

در چنین وضعیتی است که فرد می‌تواند به بررسی هر چه بیشتر گفته‌های او پردازد و به تدریج علت تجربه‌های تلخ و مشکلاتش را جویا شود و به حل آنها پردازد. خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را چنین توصیف می‌کند: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»<sup>۲۹۵</sup>؛ «رسولی از خود شما به سويتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است».

عبارت «من انفسکم» اشاره به شدت ارتباط آن حضرت با مردم است؛ گویی پاره‌ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهر شده است و هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری که به مردم برسد، برای او سخت ناراحت کننده است. او نسبت به مردم بی‌تفاوت نیست و از رنج‌های آنان رنج می‌برد. این صفت باطنی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که توانست در دل و قلب مردم جای گیرد و تأثیرگذاری‌اش را چندین برابر کند.

۲۱. انعطاف‌پذیری؛ در عین جدی بودن و جدی رفتار کردن، باید همواره انعطاف‌پذیری مناسب را حفظ نمود. نباید انتظار داشت تغییر و اصلاح در اندیشه و رفتار طرف مقابل ناگهانی، بلافاصله و یک مرتبه انجام گیرد؛ زیرا

<sup>۲۹۴</sup> (۱) Empathy.

<sup>۲۹۵</sup> (۲) توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

این مسئله نیازمند زمان و تدریج است. بنابراین باید به طرف مقابل، زمان و فرصت کافی داد تا به تدریج و تحت تأثیر سخن شما تغییر و تحول لازم را در خود ایجاد کند.

خداوند متعال نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به خاطر داشتن چنین ویژگی می ستاید و آن را یکی از علل موفقیت آن حضرت معرفی می کند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»<sup>۲۹۶</sup>؛ «به واسطه رحمت خدا با مردم، خوش خوی و مهربان شدی و اگر تندخوی سخت دل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می شدند...». بنابراین اگر کسی بخواهد پیامبرگونه تأثیرگذاری مثبت داشته باشد، باید از انعطاف و بردباری کافی در برابر ناآگاهی ها، نقص ها و ضعف های دیگران برخوردار باشد.

## ۲۶. دوست خوب

پرسش. ویژگی های دوست خوب چیست و چگونه فراچنگ آمدنی است؟

داشتن دوست و برخوردار بودن از ارتباط عاطفی دوستانه، یک ضرورت انسانی است. حتی اگر آدمی را موجودی اجتماعی شناسیم؛ داشتن دوست - به مقتضای تدبیر عاقلانه و تأمین خواسته های فطری و غریزی - یک پدیده ضروری و انکارناپذیر است. اکنون باید مشخص کرد که معیارهای انتخاب دوست چیست و بهترین هم نشین کیست؟

در مرام مسلمانان، هدف تمام اعمال و رفتارها، به آخرت و خشنودی خدا بر می گردد؛ از این رو هرگاه در پی انجام عملی بر می آییم، اولین سؤال آن است که آیا این عمل، موجب خرسند شدن حضرت حق می شود یا نه؟ آیا خداوند به انجام دادن این عمل رضایت دارد یا نه؟ زیرا همگی بنده اویم و باید در پی تحصیل رضایت مولای خود باشیم.

### سه شرط دوستی

دوستی قبل از هر چیز، دارای سه شرط اساسی است که مقدم بر دیگر شرایط، باید رعایت گردد. شخصی سزاوار دوستی است که:

۱. دیدار او خدا را به یاد شما آورد؛ یعنی، زیارت وی سبب ذکر خدا باشد.

۲. گفتار او به دانش و معلومات شما بیفزاید و از هر کلام او، ثمره ای علمی فراهم آید.

<sup>۲۹۶</sup> (۱). آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.



۳. عمل و کردار او، آخرت را به یاد آورد؛ به گونه‌ای که به اعمال و رفتار شما رنگ آخرتی ببخشد.<sup>۲۹۷</sup>

اگر کسی را با سه شرط فوق یافتید، سعی کنید با او دوست شوید و وجود وی را غنیمت شمارید؛ و گرنه در جست و جوی چنین دوستانی باشید. تا زمانی که یک شخص را با چنین ویژگی‌هایی نیافته‌اید، به سادگی با او دوستی برقرار نکنید.

فضای دوستی بهترین فضای استفاده از کمالات معنوی است و باید زمینه‌ساز دینداری، بندگی، رشد علمی و اخلاقی گردد. در مقابل، دوستی‌ای که موجب انحطاط اخلاقی و زمینه‌ساز مفساد دینی و دنیوی شود، دوستی نیست؛ بلکه دشمنی و عداوت است و از این دوستی‌ها باید سخت اجتناب کرد.

شرایط سنی و طبقه اجتماعی نیز تا حدودی زمینه‌ساز برخی از شرایط قبلی است. افرادی که اختلاف سنی دارند، کمتر می‌توانند از حضور یکدیگر بهره علمی و عملی ببرند و زمینه ارتباط روحی و رشد معنوی را برای هم فراهم سازند.

پس به صورت عمومی، بهتر است شرایط سنی و طبقه اجتماعی و سطح شناختی، تحصیلی و ... نیز رعایت گردد.<sup>۲۹۸</sup>

### ملاک‌های دوست خوب

افزون بر آنچه گذشت، در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام، ملاک‌های مهم دیگری برای دوست خوب بیان شده که به اختصار بعضی از آنها بیان می‌شود:

۱. کسی که به یاد خدا است و هدفش جز رسیدن به او نیست.<sup>۲۹۹</sup>

۲. عاقل و خردورز است؛ حضرت علی علیه السلام فرمود: «بیشترین درستی‌ها و خوبی‌ها، در همراهی و دوستی با صاحبان عقل و درایت است»<sup>۳۰۰</sup>.

---

<sup>۲۹۷</sup> (۱) کافی، ج ۱، ص ۳۹.

<sup>۲۹۸</sup> (۲) برای مطالعه بیشتر ر. ک:

الف. بابازاده، آئین دوستی در اسلام؛

ب. سیدهادی، مدرسی، دوستی و دوستان،

پ. محمد، ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، ترجمه سیدحسن اسلامی، (قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۹).

<sup>۲۹۹</sup> (۱) کشف (۱۸)، آیه ۲۸.

<sup>۳۰۰</sup> (۲) غررالحکم، حرف الف.

۳. خیانت پیشه، ستم کار و سخن چین نباشد؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «از سه گروه بر حذر باش! خیانت کار، ظالم و سخن چین؛ زیرا کسی که به نفع تو به دیگران خیانت کند، روزی خواهد آمد که به خودت نیز خیانت کند! شخصی که به جانبداری از تو، حق دیگران را پایمال نماید و به ظلم عادت کند، بالاخره به تو نیز ظلم خواهد کرد! انسان سخن چین، همان طور که سخن دیگران را پیش تو می آورد، سخن تو را نیز نزد اغیار خواهد برد.»<sup>۳۰۱</sup>

۴. آنچه برای خود می پسندد، برای تو نیز پسندد و آنچه را برای خویش نمی خواهد، برای تو نیز نخواهد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در مصاحبت و رفاقت کسی که آنچه را برای خود می خواهد برای تو نخواهد، هیچ خیر و فایده‌ای وجود ندارد.»<sup>۳۰۲</sup>

۵. قطع کننده رحم نباشد؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «پدرم امام سجاد علیه السلام مرا نصیحت فرمود: ای پسر! از رفاقت با کسانی که قطع رحم کنند، پرهیز؛ زیرا من آنها را در قرآن شریف سه بار مورد لعن و نفرین پروردگار یافتم»<sup>۳۰۳</sup>.

شخصی که با نزدیکان خود، نتواند معاشرت و هم زیستی صحیح داشته باشد - در حالی که آنان با وی از یک خانواده و فرهنگ و گوشت و خون هستند - چگونه می تواند با غیر خویشاوندان رفاقت صمیمانه داشته باشد.

۶. عیب جو نباشد؛ امام علی علیه السلام فرمود: «از رفاقت و نشست و برخاست با کسانی که عیب جو و به دنبال نقاط ضعف دیگران هستند، پرهیز؛ زیرا دوست چنین اشخاصی، از ضرر آنان سالم نمی ماند و طعمه عیب جویی های آنان خواهد شد.»<sup>۳۰۴</sup>

۷. بد کردار نباشد؛ امام علی علیه السلام فرمود: «رشته دوستی های بدکاران، زودتر از دوستی دیگری از هم می گسلد.»<sup>۳۰۵</sup>

۸. از دشمنان خدا نباشد؛ امام علی علیه السلام فرمود: «مبادا دشمنان خدا را دوست بداری یا دوستی ات را نثار کسی جز دوستان خدا کنی!! هر کس مردمی را دوست بدارد، با آنان محشور می شود.»<sup>۳۰۶</sup>

<sup>۳۰۱</sup> (۳). بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۹.

<sup>۳۰۲</sup> (۴). همان، ج ۷۱، ص ۱۹۸.

<sup>۳۰۳</sup> (۱). تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۵.

<sup>۳۰۴</sup> (۲). غرر الحکم، باب الف.

<sup>۳۰۵</sup> (۳). منتخب میزان الحکمة، ج ۱، ص ۲۲۵، (قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۱).

<sup>۳۰۶</sup> (۴). همان جا.

در روایات راه‌های متعددی برای امتحان دوستان بیان شده است؛ از جمله:

۱. در حال بی‌نیازی و فقر، دوستی او عوض نشود؛ امام باقر علیه السلام فرمود:

«بدترین دوست کسی است که تو را به هنگام بی‌نیازیت حفظ کند و به وقت تنگدستی رها سازد».<sup>۳۰۷</sup>

لاف یاری و برادر خواندگی

دوست مشمار آنکه در نعمت زند

در پریشان حالی و درماندگی<sup>۳۰۸</sup>

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

۲. به هنگام عصبانیت، بدگویی تو را نکند؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «دوستی که سه بار از تو عصبانی شد؛

ولی بدگویی تو را نکرد و کلام ناسزا از دهانش خارج نشد، او را برای خود نگه‌دار».<sup>۳۰۹</sup>

۳. به نماز اهمیت بدهد؛ قرآن می‌فرماید: «ای اهل ایمان! با آن گروه از اهل کتاب و کافران که دین شما را به بازیچه گرفتند، دوستی مکنید. زمانی که شما ندای نماز بلند می‌کنید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند؛ زیرا آن قوم مردمی نادان و بی‌خردند».<sup>۳۱۰</sup>

گرچه دهند زفاقه باز است

وامش مده آنکه بی‌نماز است

از قرض تو نیز غم ندارد<sup>۳۱۱</sup>

کو فرض خدا نمی‌گزارد

<sup>۳۰۷</sup> (۵). میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۳.

<sup>۳۰۸</sup> (۶). سعدی.

<sup>۳۰۹</sup> (۱). بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۱.

<sup>۳۱۰</sup> (۲). مائده (۵)، آیه ۵۷.

<sup>۳۱۱</sup> (۳). سعدی.

۴. در هنگام سختی و راحتی انسان، اهل نیکی باشد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«دوستان در سختی‌ها امتحان می‌گردند».<sup>۳۱۲</sup>

که با پاکیزه رویی در گرو بود

جوانی پاکباز پاک رو بود

به گردابی درافتادند با هم

چنین خواندم که در دریای اعظم

مبادا کاندترین حالت بمیرد

چو ملاح آمدش تا دست گیرد

مرا بگذار و دست یار من گیر<sup>۳۱۳</sup>

همی گفתי میان موج و تشویر

۵. هنگام از بین رفتن توانایی انسان، دوستی‌اش از بین نرود؛ حضرت امیر علیه السلام فرمود: «هنگام از بین رفتن قدرت انسان، دوست از دشمن شناخته می‌گردد»<sup>۳۱۴</sup>.

در پایان، یادسپاری دو نکته بایسته است:

یکم. این شرایط نسبی است، و شاید نتوان کسی را پیدا کرد که دارای تمام این خصوصیات، آن هم در حد کمال، باشد. از این رو با در نظر گرفتن شرایط خود و دیگر اولویت‌ها، باید به جست و جوی این خصوصیات در دوستان پرداخت. اگر دوستی داریم که فاقد بعضی از این خصلت‌ها است، در صورت امکان باید از قطع رابطه با وی خودداری کنیم و در اصلاح و خودسازی‌اش بکوشیم. این، خود از وظایف دوستان نسبت به یکدیگر است. البته انجام دادن این وظیفه، مشروط به عدم تأثیرپذیری منفی انسان در حین کمک و اصلاح آن شخص است.

دوم. نباید انسان فقط در جست و جوی این اوصاف در دیگران باشد؛ بلکه خود نیز باید سعی کند تا موارد یاد شده را رعایت کند. آن‌گاه خواهد دید که چقدر از صفات نکوهیده وی، از بین رفته و در مقابل، به چه صفات پسندیده‌ای مزین شده است.

<sup>۳۱۲</sup> (۴). غررالحکم، حرف فاء لفظ فی.

<sup>۳۱۳</sup> (۵). سعدی.

<sup>۳۱۴</sup> (۶). همان، حرف عین، لفظ عند ۶.

افزون بر آن، اتصاف به چنین اوصافی، بهترین زمینه یافتن این گونه از دوستان است؛ چرا که نیک سیرتان نیز به انسان‌های نیک سیرت عشق ورزیده و در جست و جوی دوستی با آنهایند و با دیدن چنین ویژگی‌ها و علایقی در اشخاص، زودتر با آنها رابطه برقرار کرده و خود را به آنان ملحق می‌کنند. به قول مولوی:

ناریان مرناریان را جاذبند

نوریان مرنوریان را طالبند<sup>۳۱۵</sup>

## ۲۷. دوستی زن و شوهر

پرسش. زن و شوهر چگونه می‌توانند بین خود ایجاد علاقه کرده یا آن را افزایش دهند؟

اسلام به منظور پیدایش و پایایی علاقه و محبت بیشتر میان دو همسر، نخست به همتایی و کفو بودن آن دو سفارش کرده است. در واقع می‌توان گفت: مرد و زن اگر از نظر شرایط اعتقادی، فرهنگی و اخلاقی، نزدیک به هم باشند و براساس صداقت و حسن اعتماد به همدیگر، زندگی را آغاز و در طول زندگی آن را رعایت کنند؛ خداوند بین آن دو علاقه، محبت و الفت قرار خواهد داد. پس از انعقاد پیمان ازدواج نیز برای استحکام خانواده و استمرار این الفت و علاقه، باید هر یک از مرد و زن به روابط میان خود توجه کافی مبذول دارند.

در این راستا امام صادق علیه السلام توصیه‌های زیر را به هر یک از زن و شوهر ارائه فرموده است.<sup>۳۱۶</sup> برحسب این روایت مرد در پیوند میان خود و همسرش، از سه چیز بی‌نیاز نیست:

۱. همدلی با زن، تا از این راه محبت و دلبستگی او را به خود جلب کند.

۲. حسن خلق و متوجه کردن دل زن به سوی خویش، با قیافه‌ای که در چشم او خوشایند باشد.

۳. در معیشت همسر توسعه دهد.

زن هم در ارتباط میان خود و همسر همدلش، از سه خصلت بی‌نیاز نیست:

۱. خویشتن‌داری از هر آلودگی تا شوهر در اعتماد به وی - در هر خوش و ناخوش - مطمئن باشد.

<sup>۳۱۵</sup> (۱). مثنوی معنوی، دفتر دوم.

<sup>۳۱۶</sup> (۱). تحف العقول، ص ۳۲۳.

۲. مراقب حال شوهر باشد، تا اگر لغزشی از او سر زد، با او مهربان باشد.

۳. با دلربایی و زیبا ساختن خویش در چشم شوهر، به وی اظهار عشق کند.

با استفاده از این روایت و دستورات دیگر بزرگان دین به خوبی و آسانی می توان علاقه و محبت را افزایش داد. در این رابطه چهل نکته مفید و سازنده بیان می گردد تا با عمل به آنها، بتوانید در دوستی و ارتباط صمیمانه با همسر تان موفق باشید.

### راه کارهای ایجاد محبت

۱. با مطالعه کتاب های مربوط به انتخاب همسر، آیین همسرداری و چگونگی ایجاد ارتباط با دیگران و نیز شرکت در جلسه های آموزش خانواده، دانش و مهارت خود را در این زمینه افزایش دهید.
۲. با همدلی، هم فکری، همکاری و مشورت با یکدیگر درباره مسائل مختلف، میان اعضای خانواده روابط سالم پدید آورید.
۳. هر یک از زوجین، دیگری را نزدیک ترین و محرم ترین فرد نسبت به خود بداند و او را نیمه تن، حامی و پشتیبان خود تلقی کند.
۴. با یادگیری مهارت های ارتباطی نظیر گوش کردن به حرف های یکدیگر، احترام به نظرها و عقاید همدیگر و تشریک مساعی و مشورت کردن- روابط خود را بهبود بخشید.
۵. بکوشید، با ایجاد کانونی گرم و صمیمی، تمام اعضای خانواده- به ویژه زن و شوهر- مسئولیت رسیدن به تفاهم را پذیرا شوند.
۶. هنگام اختلاف نظر یا سوء تفاهم، به جای سرزنش یکدیگر یا تفسیر نادرست، به شناسایی مسئله و یافتن راه حل آن پردازید و در صورت لزوم، کمک و مشاوره افراد با تجربه و متخصص را جلب کنید.
۷. برای رسیدن به امنیت روانی و عاطفی در روابط زناشویی، داشتن صداقت، سعه صدر، انصاف و اعتماد متقابل را اصل اول قرار دهید.
۸. در صورت به وجود آمدن هر گونه سوء تفاهم و سوء برداشت، در نخستین فرصت ممکن به حل و فصل آن پردازید تا به فرآیندی ویرانگر و پیش رونده تبدیل نشود.

۹. به هر طریق ممکن، رفتارهای مطلوب همسران را مورد توجه و تأیید قرار دهید؛ به گونه‌ای که همسران بفهمد برای او ارزش قائل هستید.

۱۰. تشویق و تأیید و بیان نکات مثبت، به طور آشکار یا در جمع باشد؛ اما انتقاد و تذکر نکات منفی، به طور محرمانه و در تنهایی صورت گیرد.

۱۱. برای خصوصیات و نیازمندی‌های یکدیگر، ارزش قائل شوید و در روابط کلامی، عاطفی، اقدام‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، به افکار و خواسته‌های همسران توجه کنید.

۱۲. اگر رفتار خاصی برای شما مبهم است، ساده‌ترین راه این است که از همسران هدف و علت آن رفتار را پرسید و با روش مسالمت‌آمیز، صمیمانه و خوش بینانه موضوع را روشن کنید.

۱۳. درشتی همسران را با خشونت پاسخ ندهید. خشونت را با سکوت پاسخ گوید و در موقعیتی مناسب، درباره مسئله مورد نظر، بحث و گفت‌وگو کنید.

۱۴. بکوشید در سراسر زندگی - به خصوص در روابط بین خود و همسران - به جای هر گونه پیش‌داوری یا مشاهده اشکالات و ضعف‌ها، نقاط مثبت و قوت را ببینید. به عبارت دیگر، به جای توجه به نیمه خالی لیوان، به نیمه پر آن توجه کنید.

۱۵. در برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های اجتماعی، اوقات فراغت، دید و بازدیدهای خانوادگی و نظایر آن، با یکدیگر مشورت کنید و از یک جنبه‌نگری پرهیزید.

۱۶. در هر فرصت ممکن، با همسر و اعضای خانواده، ارتباط کلامی و عاطفی برقرار کنید. زنان از صحبت کردن با همسرشان بیشتر لذت می‌برند؛ بنابراین مردان باید فعلاً نه به سخنان آنان گوش کنند و واکنش مناسب نشان دهند.

۱۷. اگر هر یک از زوجین در شرایط خاصی، نمی‌تواند به سخنان همسرش گوش کند، باید صادقانه و صمیمانه این موضوع را به وی انتقال دهد و تقاضا کند صحبت کردن درباره آن موضوع را به فرصتی دیگر واگذارد.

۱۸. گاهی در فضایی محرمانه، محبت‌آمیز و صمیمانه به ارزیابی رفتار و روابط یکدیگر پردازید و از یکدیگر پرسید، چه باید کرد تا روابطتان بهتر و با نشاط‌تر شود.

۱۹. همیشه، در رویارویی با مسائل و مشکلات خانوادگی، خود را در وضعیت طرف مقابل قرار دهید و با قبول مسئولیت خود و شناخت انتظارات متقابل، به حل و فصل اختلافات روی آورید.

۲۰. در روز یا در هفته، زمان مشخصی را برای گفت و گو درباره مسائل و مشکلات و به اصطلاح درد دل کردن با همسرتان، اختصاص دهید.

۲۱. از داشتن نگرش‌های آرمان‌گرایانه و شاعرانه، انتظارات غیر واقع‌بینانه در ازدواج و روابط زناشویی اجتناب کنید.

۲۲. ارتباط زوجین، باید از هر گونه سوء ظن و حدس نادرست و غیر واقع‌بینانه به دور باشد. اگر موضوع و مسئله‌ای ذهن یکی از زوجین را به خود مشغول کرده است، باید آن را به صراحت و صادقانه مطرح کند و درستی و نادرستی اش را با همسرش، مورد بررسی قرار دهد.

۲۳. هر یک باید زمینه‌های بروز سوء تفاهم‌ها و سوء ظن‌ها را از بین ببرد و از رفتارهایی که موجب بروز سوء تفاهم و سوء ظن می‌شود، خودداری کند.

۲۴. هر یک باید بکوشد با روان‌شناسی همسرش آشنا شود، تا بداند او به چه اموری بها می‌دهد و نظام ارزشی اش چگونه است. برای مثال معمولاً زن به وابسته بودن، کسب امنیت عاطفی و مورد حمایت واقع شدن اهمیت می‌دهد و مرد می‌خواهد مستقل و خود مختار باشد و آزادی عمل را دارای ارزش می‌داند.

۲۵. زن و شوهر از مسخره کردن یکدیگر و گفتن سخنان طعنه‌آمیز و دو پهلو جداً پرهیز کنند.

۲۶. از رفتارهایی نظیر متلک، تحقیر، سرزنش و به رخ کشیدن یکدیگر - که موجب افزایش مقاومت‌های روانی در طرف مقابل است - باید پرهیزند.

۲۷. در سراسر زندگی - از جمله در زندگی خانوادگی - بکوشید به نقاط مثبت، موهبت و نعمت‌هایی که در اختیار دارید، بیندیشید، نه به اموری که در اختیار ندارید.

۲۸. از خطاهای یکدیگر به سرعت بگذرید و خطاهای همدیگر را تحمل کنید.

۲۹. بایادآوری برخی ایام - مانند روز تولد، سالگرد ازدواج و نظایر آن - و دادن هدیه‌هایی هر چند کوچک (مثل یک شاخه گل)، به طور نمادین عشق و علاقه خود را به همسرتان ابراز دارید.

۳۰. خود را در برابر همسرتان آراسته و پاکیزه و جالب توجه نگه دارید و از پریشانی و وضع نامرتب پرهیزید.



۳۱. در انتخاب دوست و برقراری روابط دوستانه و معاشرت‌های خانوادگی با زوج‌های دیگر، دقت کنید و این امور را با توافق یکدیگر انجام دهید.

۳۲. از هر گونه رفتاری که به مرد سالاری یا زن سالاری می‌انجامد، پرهیزید.

۳۳. خطای یکدیگر را در حضور دیگران، فرزندان، آشنایان، والدین و ... بازگو نکنید.

۳۴. هرگز همسران را با زن یا مرد دیگری مقایسه نکنید.

۳۵. از رفتارهای مطلوب همسران تشکر کرده، او را تشویق کنید و انگیزه تکرار آن رفتار را بیشتر سازید.

۳۶. از تصمیم‌های نادرست و غیر منطقی و کلی‌گویی‌های منفی و شکل‌گیری افکار نادرست، درباره همسران پرهیزید.

۳۷. به قول‌هایی که به همسران داده‌اید، عمل کنید تا به سلب اعتماد و احساس فریب خوردگی نینجامد.

۳۸. از نسبت دادن القاب و زدن برچسب‌های ناگوار و نامطلوب - مانند بدقول، شلخته، کله‌شق، یک‌دنده، لجباز و خودخواه - به یکدیگر پرهیزید.

۳۹. در مواردی که غمگینی و افسردگی و یا عصبانیت زن یا شوهر، شدت می‌یابد و احتمال اختلال در کار سیستم عصبی یا غدد درون‌ریز - به ویژه غده تیروئید - وجود دارد، در نخستین فرصت به پزشک متخصص مراجعه کنید تا از عادی بودن ترشح غدد مطمئن شوید.

۴۰. برای داشتن یک زندگی با نشاط و موفق خوب بیندیشید، وقت بگذارید، احساس مسئولیت کنید، موانع ارتباط سالم را از میان بردارید و به عوامل ایجاد کننده روابط سالم توجه نمایید.

## ۲۸. گفت و گوی دختر و پسر

پرسش . آیا دختر و پسر می‌توانند در محیط دانشگاه در مورد ازدواج با همدیگر، صحبت کنند؟

اگر منظور از صحبت در مورد ازدواج، آن است که به این وسیله در پی شناخت همدیگر برآیند تا پس از آن، در مورد ازدواج و یا عدم آن تصمیم بگیرند؛ در این صورت قبل از صحبت رو در رو و مستقیم، باید به کسب آگاهی‌های لازم نسبت به یکدیگر پردازند. در مرحله پایانی و تکمیلی اطلاعات، به گفت‌وگوی مستقیم - آن هم با حضور و قضاوت دیگران - اقدام کنند؛ زیرا هدف شناخت است، نه ارتباط احساسی و عاطفی.

بی تردید اگر دختر و پسر قبل از آگاهی از اصالت خانوادگی، میزان اعتقاد فردی و خانوادگی و شناخت خصایص جسمی و روانی (سابقه‌های بیماری خانوادگی و ...)، به سراغ شناخت خصایص شخصیتی و فردی یکدیگر بروند و در محیطی که محبت و احساس الفت موج می‌زند، به گفت و گو پردازند، به احتمال زیاد به ازدواج نسنجیده منتهی می‌شوند؛ چرا که ریسمان مودت و عشق را نمی‌توان بعد از این ارتباط و گفت و گو گسست. عشقی که با تعقل و تفکر بیگانه است، ثمری جز سردرگمی ندارد. بنابراین باید ویژگی‌های گفت و گوی شناختی را به خوبی بازشناخته، بر اساس آن اقدام کنند.

گفت و گوی شناختی، صحبتی است که به منظور شناخت دختر و پسر از یکدیگر صورت می‌گیرد، تا بر اساس شناخت و آگاهی به دست آمده، در مورد بنا کردن یا بنا نکردن زندگی مشترک، تصمیم گرفته شود. این صحبت‌ها با رعایت شرایط زیر می‌تواند به هدف خود دست یابد؛ و گرنه در صورت تخلف، نه تنها هدف خود را تأمین نمی‌کند؛ بلکه رهن دختر و پسر نیز خواهد شد.

به منظور دستیابی به اهداف این نوع گفت و گوها رعایت نکات زیر بایسته است:

۱. سعی شود در این گفت و گو جز پیام شناختی، پیام دیگری (همانند پیام‌های احساسی و عاطفی) مبادله نشود.

۲. محور گفت و گوها با طرح سؤالات از پیش تدارک شده، تعیین گردد تا موجب انحراف صحبت‌ها از موضوع مورد نظر نشود. لذا باید تلاش شود تا گفت و گوها از محورهای تعیین شده تخطی نکنند.

۳. موضوع و منظورتان از گفت و گو را به صورت کلی قبل از جلسه، به اطلاع طرف مقابل برسانید تا با آمادگی قبلی در جلسه حاضر شود و با حالتی غیرمنتظره مواجه نشود.

۴. مدت گفت و گوها کوتاه باشد.

۵. برخی گفته‌ها یادداشت شده و محور تفکر بعدی و تصمیم‌گیری قرار گیرد.

۶. لازم است این گفت و گو با حضور فرد یا افراد دیگری - که نقش ناظر بر محتوا را داشته و نکات مبهم و مجهول را گوشزد می‌کند - یا حداقل تحت اشراف و اطلاع آنان انجام گیرد (ترجیحاً یک تن از طرف دختر و یک تن از طرف پسر).

۷. محور شناخت از یکدیگر، همانا شناخت از امور اساسی و مؤثر در تصمیم‌گیری باشد؛ همانند: آگاهی از میزان سواد و سطح اطلاعات یکدیگر، اطلاع از نوع نگرش همدیگر، شناخت از میزان پایداری به ارزش‌های پذیرفته شده و نوع ارزش‌های مورد قبول یکدیگر ....

۸. از تعریف و تمجید مکرر یکدیگر - که روحیه پرسشگری و دقت نظر را از بین می‌برد - اجتناب شود.

۹. لازم است از پاسخ‌های کلی و شناخت‌های اجمالی و ابهام‌آلود پرهیز گردد تا هر چه شفاف‌تر، مجهولات به آگاهی و شناخت تبدیل شود.

## ۲۹. دوستی با دختر

پرسش. با دختری دوست شده‌ام، چه توصیه‌ای دارید؟ در صورتی که قصد ازدواج با او داشته باشم چه کنم؟

همان گونه که خود می‌دانید، روح حاکم بر این گونه دوستی‌ها، عشق ورزیدن است؛ نه خردورزی. پای خرد و عقل در میدان عاشقی لنگ است؛ در حالی که برای تصمیم‌گیری در مورد ازدواج با فرد خاص، ابتدا جز بر عقل تکیه کردن خطا است.

اول باید تعقل نمود و فارغ از دوستی و محبت، مشورت و تحقیق کرد و فرد مورد نظر را برگزید. سپس خالصانه‌ترین عشق و ناب‌ترین دوستی‌ها را بدون منت به شخص برگزیده (همسر خود) تقدیم کرد. دوستی‌های قبل از انتخاب همسر و تصمیم‌گیری در مورد ازدواج با فرد خاص، راه عقل را مسدود و چشم بصیرت را کور می‌سازد و اجازه نمی‌دهد تا یک تصمیم صحیح و عاری از خطا گرفته و فرد مناسب برگزیده شود. این نوع انتخاب، موجب دردسر و گرفتاری شده و زندگی را تلخ و آینده را تیره و تار می‌سازد.

اگر قصد دارید ازدواج کنید، ابتدا رابطه دوستی و عشق‌ورزی را کنار بگذارید و همچون یک بیگانه، فرد مورد نظر را مورد تحقیق قرار دهید. درباره برخورداری وی از شرایط مثبت، کسب اطلاع کنید و وی را از جهت خصوصیات همسر مطلوب خود بیازمایید. اگر او را همسری مورد پسند برای خود یافتید، به صورت رسمی به خواستگاری او بروید و شرایط او را نیز جویا شوید و بعد از پذیرش شرایط وی، با عقد رسمی به پای یک دوستی پایدار و عشق ناب جان بیازید. در این زمان درنگ در عشق‌ورزی و محبت خطا است.

پس تا قبل از انتخاب، تعقل، تدبیر، تحقیق و شناخت و آن‌گاه انتخاب را سرلوحه کار خود قرار دهید. بعد از انتخاب، عشق و محبت بی‌چون و چرای خود را ارزانی یکدیگر سازید. تعقل و تفکر به جای خود و عشق و دوستی به جای خود که هر نکته در جای خویش نیکو است؛ و گرنه زندگی جز سختی و گرفتاری ثمری نخواهد داشت.

## ۳۰. ازدواج موفق

پرسش. دختری هستم در آستانه ازدواج، چگونه می‌توانم ازدواج موفق داشته باشم؟

در مورد ازدواج توجه به نکات زیر بایسته و راهگشا است:

۱. باید از معیارهای همسر مناسب و مطلوب آگاهی یابید و با مطالعه قبلی در پی فرد مطلوب برآیید. از این رو قبل از هر اقدامی، باید با توجه به سلیقه شخصی و مقتضای ایمان خود و بهره‌گیری از کتاب‌های مربوطه، اوصاف و ویژگی‌های یک همسر ایده‌آل را بنویسید<sup>۳۱۷</sup>.

۲. به ویژگی‌های استخراج شده ضریب و امتیاز بدهید؛ برای مثال یکی از ویژگی‌ها، ایمان و دیگری شغل است. بی‌تردید این دو ویژگی از اهمیت و امتیاز یکسان برخوردار نیستند؛ لذا در مرحله دوم به ویژگی‌های به دست آمده، ضریب بدهید و اولویت‌ها را مشخص سازید.

۳. با اعلام آمادگی خواستگار، باید وارد مرحله تحقیق شوید و از وجود ویژگی‌های مطلوب در وی و پیراستگی او از اوصاف نامطلوب باخبر شوید و بدانید که آیا شرایط شما را دارد یا نه؟ وی هم باید شرایط مورد پسند و مطلوب را دارا و هم از امور ناپسند مبرا باشد؛ مثلاً هم با ایمان باشد و هم به بیماری‌های وراثتی و ژنتیکی مبتلا نباشد.

در این مرحله باید از همکاری پدر، مادر، برادران و خواهران و دیگر افراد مورد اطمینان، برخوردار شوید و به تحقیق درباره وی پردازید. دقت کنید که به اطلاعات دقیق و صحیح دست یابید تا بتوانید براساس آنها، تصمیم درست بگیرید. پس دقت در کسب اطلاعات، نباید مورد غفلت قرار گیرد. بهترین طریق آشنایی، کسب اطلاع از خانواده‌ها، همسایه‌ها، دوستان، همکاران و بستگان و مهم‌ترین موضوعات هم اطلاع از میزان پابندی به آداب اخلاقی و احکام شریعت است.

۴. بعضی از ویژگی‌ها و اوصاف، ویژگی‌های کیفی هستند و کمیت‌پذیر نیستند (مانند ایمان، صداقت و ...). در این گونه موارد باید رفتار فرد را بررسی و براساس آن قضاوت کرد؛ مانند اینکه: شخص با ایمان غیبت نمی‌کند،

<sup>۳۱۷</sup> (۱). به منظور آشنایی با ویژگی‌های همسر مناسب، لازم است حداقل از یکی از کتاب‌های زیر استفاده کنید:

الف. حسین، مظاهری، جوانان و انتخاب همسر؛

ب. ابراهیم، امینی، انتخاب همسر؛

پ. محمدرضا، شرفی، خانواده متعادل.

دروغ نمی‌گویند، نماز خود را در اول وقت می‌خوانند، حساب سال شرعی دارد و ... لذا از راه صحیح باید به وجود این اوصاف پی برد؛ نه اینکه صرفاً به گفته دیگران اعتماد کرد.

۵. بعد از به دست آوردن اوصاف و میزان برخورداری خواستگارتان از این ویژگی‌ها، به وی امتیاز بدهید. در صورتی که از مجموع ۱۰۰ امتیاز، وی حداکثر امتیاز را به دست آورد، اقدام کنید. باید بدانید شخصی که صد در صد مطابق خواسته‌ها و معیارهای شما باشد، هرگز یافت نخواهد شد. البته بعضی از اوصاف را نمی‌توان نادیده گرفت و احراز آنها لازم است؛ یعنی، اگر فرد مورد نظر در جهات دیگر امتیاز بالا داشته باشد؛ ولی از این اوصاف محروم باشد، فرد مناسبی نخواهد بود. اوصافی مانند: خوش اخلاقی، ایمان، صحت مزاج و عدم ابتلا به بیماری‌های حاد ارثی و ژنتیکی از این قبیل است، پس هم باید نسبت به احراز اوصاف اساسی اهتمام نمود و هم باید به مجموع امتیازات کسب شده توجه کرد. این دو در کنار هم، موجب اطمینان خاطر و اتخاذ تصمیم درست می‌شود.

در میان ویژگی‌های اساسی «ایمان و اخلاق خوب» و به عبارت دیگر شخصیت دینی و ویژگی‌های رفتاری در درجه اول اهمیت قرار دارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

اذا جاءكم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه و الا تکن فتنه و فساد کبیر<sup>۳۱۸</sup>؛ «هرگاه کسی (به خواستگاری) آمد که از اخلاق و دین او راضی هستید، به او همسر دهید؛ وگرنه فتنه و فساد بزرگی روی خواهد داد».

توصیه‌های بایسته:

۱. حساسیت و سواس گونه نداشته باشید؛ بلکه دقت لازم است.

۲. در تمام مراحل زندگی - به خصوص ازدواج - از توکل به خداوند و استعانت از ائمه هدی علیهم السلام غفلت نورزید. رعایت آداب شرعی نوشته شده در کتاب‌های روایی (مانند کتاب مکارم الاخلاق) ضروری است.

۳. به هنگام تحیر و تردید، از مشورت با افراد آگاه، خیرخواه و مورد اعتماد غافل نشوید.

<sup>۳۱۸</sup> (۱). اصول کافی، ج ۵، ص ۳۴۷.

۴. بدون جهت و به انگیزه‌های واهی، یا ویژگی‌های دنیوی نه چندان ضروری و یا احتمالات بی‌پایه، خواستگار خود را رد نکنید.

۵. نسبت به ازدواج نباید حساسیت افراط گونه نشان داد؛ همان گونه که گذشت، باید نسبت به معیارهای اساسی پای فشرد، ولی بر معیارهای غیر اساسی نباید اصرار داشت. چه بسا نتوان آنها را بعداً محقق ساخت و یا از آنها چشم‌پوشی کرد؛ زیرا فردی که صد در صد مطابق خواست شخص باشد، هرگز پیدا نخواهد شد.

انسان‌ها باید با یکدیگر تفاوت داشته باشند، تا بتوانند خود به کمال ره یابند و فرزندان از هر یک از والدین - متناسب با ویژگی‌های شخصیتی آن دو - بهرمنند شوند.

برای مثال از غضب یکی از والدین تا حدودی خائف و از مهربانی دیگری خشنود باشید. حساسیت بیش از حد، سخت آسیب می‌رساند و موجب خسته شدن شما و فراموش کردن ویژگی‌های حیاتی و اساسی می‌گردد.

اموری مانند سن، میزان تحصیلات، وضعیت شغلی و اقتصادی تا حدودی غیر اساسی تلقی می‌شود. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «با زن به خاطر چهار چیز ازدواج می‌شود: مال و ثروتش، زیبایی‌اش، دینداری‌اش و اصل و نسب و خانواده‌اش و تو با زنان متدین ازدواج کن»<sup>۳۱۹</sup>.

## رهای از خودارضایی

پرسش ۵۶. پیامدها و عواقب خودارضایی (استمنا) و راه‌های جلوگیری و مبارزه با آن چیست؟

«استمنا» یا «خودارضایی» یکی از راه‌های انحرافی در ارضای میل جنسی است که نسل جوان را در معرض آسیب‌های جدی قرار می‌دهد. از همین رو می‌توان آن را نوعی انحراف جنسی یا بیماری نامید که با جدیت باید در درمان آن کوشید.

آسیب‌های ناشی از خودارضایی به گونه‌های مختلفی تقسیم‌پذیر است که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود:

### یک. آسیب‌های جسمانی

<sup>۳۱۹</sup> (۱). محمد، ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۵۵، ح ۷۸۳۶.

یکی از روش‌های شناخت پیشرفت بیماری‌ها در پزشکی، مرحله‌بندی (gnigats) (علایم بیماری است. برای این اساس، برحسب عوارض ایجاد شده در بیمار مبتلا به خودارضایی، سه مرحله) egats (بیان شده است<sup>۳۰</sup>).

#### ۱. مرحله مشکل ساز (citamelborP)

در افرادی که مدتی است گرفتار خودارضایی شده‌اند، زودرس‌ترین عوارض ناشی از خودارضایی عبارت است از:

الف. خستگی و کوفتگی (ssenderiT /seugitaF)،

ب. عدم تمرکز حواس (noitartnecnoc fokcaL)،

ج. ضعف حافظه (yromem rooP)،

د. استرس و اضطراب (yteixnA /ssertS).

#### ۲. مرحله گرفتاری شدید (ereves)

بروز علایم زیر در فرد گرفتار، نشان دهنده آن است که شدت ابتلای وی یا مدت آن بیش از مرحله اول است و در نتیجه عوارض شدیدتری ظاهر شده است:

الف. خستگی و کوفتگی (ssenderiT /seugitaF)،

ب. نوسان خلق یا تغییرات سریع خلقی (sgniws dooM)،

ج. حساسیت بیش از حد و زودرنجی (ytilibatirri)،

د. کمردرد (niap kcabwoL)،

ه. نازک شدن موها (riah gninnihT)،

و. ناتوانی جنسی زودرس در جوانی (ecnetopmi htuoY)،

ز. بی‌خوابی یا بدخوابی و مشکلات مشابه (melborp peels /ainmosnI).

۳. مرحله گرفتاری بسیار شدید یا حالت اعتیاد (evitcidda)

الف. خستگی و کوفتگی (ssenderiT /seugitaF)،

ب. ریزش شدید موها (ssol riahereveS)،

ج. تارشدن دید چشم‌ها (derrulB noisiv)،

د. وز وز گوش (srae ehtnignizzuB)،

ه. انزال زودرس و غیرارادی یا خروج منی به صورت قطره قطره (noitalucajE ylerutamerp)،

و. درد کشاله ران و ناحیه تناسلی (niap ralucitseT /niorG)،

ز. دردهای قولنجی در ناحیه لگن و استخوان دنبالچه (eht nispmarcroniaP enobliatro)

(ytivaccivlep).

### نحوه پیدایش عوارض

در دانش پزشکی، روند پیدایش علایم یک بیماری و چگونگی بروز عوارض و نشانه‌های کلینیکی، در شناخت هر چه بیشتر بیماری بسیار مهم است و می‌تواند پزشک را در تشخیص و درمان بهتر بیماری و مریض را در پیشگیری کمک کند. به این دلیل مناسب است درباره نحوه پیدایش برخی از عوارض خود ارضایی که به آن اشاره شد بیشتر توضیح داده شود تا خواننده عزیز با روند پیدایش این عوارض، یا به اصطلاح پاتوفیزیولوژی (ygoloisyhpohtaP) آن آشنا شود.

۱. **خستگی و کوفتگی:** انقباض شدید و یک مرتبه تمام عضلات بدن در جریان انزال (ارگاسم یا اوج لذت جنسی)، باعث مصرف سریع مواد غذایی ذخیره شده در عضلات و به طور عمده کاهش گلیکوژن (ماده اصلی



لازم برای تولید انرژی عضلانی) می‌شود. خستگی عضلانی تقریباً با سرعت تهی شدن عضلات از گلیکوژن رابطه مستقیم دارد و هرچه این سرعت بیشتر باشد، خستگی بیشتر است<sup>۳۲۱</sup>.

در خودارضایی، به علت انقباض‌های مکرر عضلات بدن، ذخایر گلیکوژن عضلات به سرعت تمام می‌شود و خستگی و کوفتگی همیشگی از عوارض بدیهی آن است.

**۲. ریزش مو:** خودارضایی به تدریج با تغییرات هورمونی و شیمیایی که در بدن ایجاد می‌کند، باعث افزایش هورمون جنسی مردانه؛ یعنی، تستوسترون به دی هیدرو تستوسترون (enoretsot setordyhiD /THD) (می‌شود که از عواقب بالا بودن ماده THD در خون، ریزش موها و تاسی سر و بزرگ شدن غده پروستات و عوارض ناشی از آن در پیری است<sup>۳۲۲</sup> ..

**۳. خود ارضایی مکرر باعث تحریک بیش از حد سیستم عصبی پاراسمپاتیکی و افزایش تخلیه استیل کولین (enilohCelyteca) (از انتهای این رشته‌ها در مغز می‌گردد و این، خود باعث پاره‌ای از عوارض جسمانی و روانی، چون حواس پرتی) (ssened nimtnesba (، کمی حافظه) yromeMroop (، عدم تمرکز حواس، سیاهی رفتن چشم و در نهایت تاری دید می‌شود. تمام این علامت‌ها ناشی از تغییر تعادل میزان مواد شیمیایی موجود در مغز است که بین سلول‌های عصبی رد و بدل می‌شود و انتقال پیام‌های مختلف را بر عهده دارد<sup>۳۲۳</sup> ..**

برخی نیز بر این عقیده‌اند که علت بروز اختلالات مغزی (مانند حواس پرتی، عدم تمرکز حواس و کاهش حافظه) ناشی از ظرفیت عظیمی از انرژی بدن است که در هر بار انزال، تخلیه شده و هدر می‌رود؛ زیرا مایع منی حاوی مقدار بسیار زیادی AND (هسته ۴۰۰-۳۰۰ میلیون اسپرمی که در هر انزال خارج می‌شود)، ANR، آنزیم‌ها، پروتئین‌ها، مواد قندی، لسیتین) nihticeL (، کلسیم، فسفر، نمک‌های بیولوژیک، تستوسترون و ... است. این ذخایر عظیم انرژی - که باید در بدن برای رشد و تقویت بخش‌های مختلف مورد استفاده قرار گیرد - بیهوده و به طور مکرر از بدن خارج می‌شود و هر کدام عوارضی را به دنبال می‌آورند.

برای مثال از آنجا که سلول‌های خونی و پلاکت‌ها، در مغز استخوان‌ها تولید می‌شوند و به تکامل نهایی می‌رسند و برای تولید آنها نیز انرژی بسیار زیادی مورد نیاز است؛ در افراد گرفتار خودارضایی، تکامل مغز استخوان و در نتیجه تولید سلول‌های خونی با مشکل مواجه شده و منشأ کم خونی، ضعف و خستگی در این افراد است. نیز

<sup>۳۲۱</sup> (۱) فیزیولوژی گایتون، ترجمه دکتر فرخ شادان، تجدید نظر هفتم، ۱۹۸۶ (تهران: چهر، ۱۳۶۵)، ج ۱، ص ۳۱۳.

<sup>۳۲۲</sup> (۲) Herballove.com.

<sup>۳۲۳</sup> (۳) ۴- men.org.

دفع فسفر و لسیتین بیش از حد از طریق انزال‌های مکرر، باعث کاهش ذخایر این مواد- که برای سلامتی سلول‌های عصبی حیاتی هستند- می‌شود و در نتیجه اختلال عملکرد سیستم عصبی، مانند حواس پرتی، عدم تمرکز حواس و ... بروز خواهد کرد.<sup>۳۲۴</sup>

## دو. آسیب‌های روحی و روانی

ضعف حافظه و حواس پرتی، اضطراب، منزوی شدن و گوشه‌گیری، افسردگی، بی‌نشاطی و لذت نبردن از زندگی، پرخاشگری، بداخلاقی و تندخویی، کسالت دائمی و ضعف اراده، احساس حقارت، عدم اعتماد به نفس، احساس گناه و عذاب وجدان، بروندهای روانی و روحی خودارضایی است. شرح پاره‌ای از این موارد در مباحث گذشته روشن شد.

## سه. آسیب‌های اجتماعی

ناسازگاری خانوادگی، بی‌میل شدن به همسر و ازدواج، ناتوانی در ارتباط با جنس مخالف و همسر، احساس طرد شدن، از بین رفتن عزت، پاکی، شرافت و جایگاه اجتماعی، دیر ازدواج کردن و لذت نبردن از زندگی مشترک<sup>۳۲۵</sup>، برخی از آسیب‌های اجتماعی ناشی از خودارضایی است.

## چهار. آسیب‌های معنوی و اخروی

هیچ یک از آسیب‌های پیش گفته، به اهمیت آسیب‌های معنوی نیست؛ زیرا آسیب‌های معنوی، جان و دل و به عبارت دیگر کنه حقیقت وجود آدمی را تباہ می‌سازد. خودارضایی از نظر دین یک گناه است و به تعبیر قرآن، زنگار بر دل می‌نهد:

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۳۲۶</sup>؛ «چنین مباد! بلکه اعمال (ناشایست) دل‌های آنان را زنگار زده است».

زنگ یا زنگار در اشیای مادی، همان چیزی است که روی فلزات و اشیای قیمتی می‌نشیند و معمولاً نشانه پوسیدن و از بین رفتن شفافیت و درخشندگی و در نهایت ضایع شدن و از بین رفتن آن است.

<sup>۳۲۴</sup> (۱) www.anael.org.

<sup>۳۲۵</sup> (۲). جهت آگاهی بیشتر نگا: علی، قائمی، خانواده و مسائل جنسی کودکان، (تهران: انتشارات انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران، چاپ دهم، ۱۳۷۶).

<sup>۳۲۶</sup> (۱). مطففین (۸۳)، آیه ۲۴.

علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر المیزان<sup>۳۲۷</sup> می‌فرماید: از آیه شریفه فوق سه نکته استفاده می‌شود:

۱. اعمال زشت، نقش و صورتی به نفس و روح انسان می‌دهند؛

۲. این نقش و صورت خاص، مانع آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند؛

۳. نفس آدمی به حسب طبع اولیه‌اش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن، حق را آن طور که هست درک می‌کند.

این آسیب‌های معنوی، اگر اصلاح نگردد، حیات جاودان آدمی را در معرض تباهی و شوربختی قرار می‌دهد. از این رو نصوص دینی نسبت به آن هشدار داده‌اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید: **ناکح الکف ملعون**<sup>۳۲۸</sup>؛ «ملعون است کسی که خودارضایی کند».

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «با سه گروه خداوند در روز قیامت سخن نمی‌گوید و پاکشان نمی‌خواند و عذابی دردناک دارند»، از آن سه‌اند: «خودارضا کننده و کسی که لواط دهد»<sup>۳۲۹</sup>.

در روایات دیگری امام صادق علیه السلام خودارضایی را گناه عظیم و مورد نهی الهی معرفی فرموده است<sup>۳۳۰</sup>.

## راه‌های درمان

۱. نخستین گام برای درمان این عادت شوم، اعتقاد و ایمان به درمان‌پذیری آن و دوری از یأس و ناامیدی است. اما رسیدن به نتیجه و ایجاد هرگونه تغییر و دگرگونی نیازمند گذشت زمان، انتخاب راه صحیح و به کارگیری دقیق دستورها است. البته ترک عادت نامطلوب، در زمان کوتاه بدون راهنمای کارآموده و دلسوز، امکان ندارد. از همه اینها مهم‌تر، اراده و خواست فرد است که نقش کلیدی و محوری ایفا می‌کند. درمان و چاره جویی باید منطبق بر خواست فرد باشد؛ زیرا تا وقتی که او نخواهد، می‌توان با قاطعیت گفت که درمان نخواهد شد.

بنابراین بیمار اگر بخواهد، می‌تواند بر بیماری اش غلبه کند و جمله معروف «خواستن توانستن است»، عین حقیقت است. اراده، همچون نهالی است که باید آن را پرورش داد تا به مرحله خودشکوفایی و ثمردهی برسد؛

<sup>۳۲۷</sup> (۲). سید محمد حسین، طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، (تلخیص)، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌جا، بی‌تا)، ج

۲۰، ص ۳۸۵.

<sup>۳۲۸</sup> (۳). محمد، ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۵۴.

<sup>۳۲۹</sup> (۱). همان، ح ۱۹۰۴۹.

<sup>۳۳۰</sup> (۲). همان، ح ۱۹۰۵۰.

به عبارت دیگر، اراده تقویت شدنی و پرورش یافتنی است و راه پرورش و تقویت آن این است که برخلاف میل خود، اندک اندک به مقابله با این عادت شوم برخیزد تا پس از مدتی لذت توانستن را بچشد<sup>۳۳۱</sup>.

۲. تلاش برای تقویت اراده از گام‌های مهم در امر بهبود است. نگوید اراده از ما سلب شده است! ممکن است اراده انسان ضعیف شود؛ ولی هیچ گاه از بین نمی‌رود.

نشانه اینکه هنوز اراده باقی است، این است که شخص این عمل را در حضور دیگران و در هر شرایطی انجام نمی‌دهد. برای تقویت اراده، راه‌های زیادی پیشنهاد شده که از جمله آنها تلقین به خود است<sup>۳۳۲</sup>.

ویکتور پوشه - روان‌شناس فرانسوی - می‌گوید: افراد مبتلا به این عادت شوم، هر روز به دفعات مختلف با تمرکز فکر به خود بگویند: «من به خوبی قادرم این عادت بد را از خود دور کنم، من قادرم». تکرار این عبارت ساده، اثر عجیبی در تقویت اراده و روحیه دارد.

پل ژاگو بر آن است که: «تلقین، قبل از خواب نیز مؤثر است»<sup>۳۳۳، ۳۳۴</sup>.

۳. سعی شود شکم به هنگام خواب، بیش از حد معمول پر نباشد.

۴. از پوشیدن لباس‌های تنگ و چسبان اجتناب گردد.

۵. از نگاه کردن به مناظر، فیلم‌ها و تصاویر تحریک‌کننده، خودداری شود و شخص به محض مواجهه با این امور، چشم خود را بسته و یا به زمین و یا آسمان نگاه کند.

۶. از شنیدن و خواندن مباحث و مطالب جنسی و حتی شوخی‌های تحریک‌کننده و فکر کردن در این امور، دوری شود.

۷. از خوردن مواد غذایی محرک، مانند خرما، پیاز، فلفل، تخم‌مرغ، گوشت قرمز و غذاهای پرچرب، اجتناب و به میزان ضرورت اکتفا شود.

۸. قبل از خواب مثانه تخلیه شود.

---

<sup>۳۳۱</sup> (۳). مؤسسه پژوهشی - فرهنگی اشراق، خودارضایی یا ارضای انحرافی جنسی، صص ۲۹ - ۳۰.

<sup>۳۳۲</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگاه: پرسش ۴۷.

<sup>۳۳۳</sup> (۲). همان، ص ۳۴.

<sup>۳۳۴</sup> (۳). جهت آگاهی بیشتر نگاه: پرسش شماره ۴۷ (تقویت اراده).

۹. از نوشیدن افراطگونه آب و مایعات پرهیز شود (به خصوص شب‌ها و قبل از خوابیدن).

۱۰. هیچ‌گاه نباید به بدن عریان خود نگاه کرد.

۱۱. از دست‌ورزی با اندام جنسی، باید اجتناب نمود و در هیچ شرایطی، نباید دست‌ورزی کرد!

۱۲. هرگز نباید به رو خوابید.

۱۳. به منظور تخلیه انرژی زاید بدن، به طور منظم و زیاد باید ورزش کرد.

۱۴. هیچ‌گاه نباید بیکار بود؛ شخص باید برای اوقات فراغت خود، برنامه داشته باشد و آن را با مطالعه، ورزش، زیارت، عبادت و ... پر کند.

۱۵. هرگز در مکانی خلوت و تنها و دور از نظر دیگران نباید ماند.

۱۶. هرگاه شخص مورد هجوم افکار جنسی واقع شد، باید بلافاصله از مکان خلوت و دور از نظر دیگران خارج شود و خود را به کاری سرگرم کند. در این زمینه گفت و گو با دوستان، مشارکت در عبادت‌های جمعی (مانند جلسات دعا، نماز جماعت و ...) بسیار مفید است.

۱۷. هفته‌ای یکی دو روز، روزه مستحبی مفید است و اگر شخص توان آن را ندارد، میزان صرف غذا را کاهش و فاصله هر وعده غذا را افزایش دهد و یا تعداد دفعات غذا را کاهش داده و به حداقل خوراک اکتفا کند.

۱۸. از سخن گفتن ملایمت‌آمیز، شوخی و خنده با نامحرمان خودداری کرده و از نرمی و لینت در کلام باید اجتناب ورزید.

۱۹. هیچ‌گاه نباید با نامحرم و جنس مخالف، در مکان خلوت و دور از نگاه دیگران باقی ماند (حتی برای آموزش و ...).

۲۰. قرآن زیاد بخواند و درباره معانی آیات آن فکر کند.

۲۱. باید همیشه برای ذهن و فکر خود محتوای مطلوب و موضوع مناسب داشت.

۲۲. منشأ این مشکل، عدم پاسخ صحیح و مناسب به یکی از نیازهای واقعی انسان است که باید به طور طبیعی و صحیح (ازدواج) ارضا و تأمین شود. اما اگر به شکل صحیح تأمین نشود، شخص دچار خطا و گناه خواهد شد

که عواقب سوء آن نیز دامنگیر او می‌شود. بنابراین در صورت امکان با کم کردن سطح توقعات و انتظارات، باید برای ازدواج اقدام کرد؛ چرا که بهترین راه حل ازدواج است.

۲۳. از کردارهای پیشین خود باید توبه کرد. خداوند توبه کاران را می‌بخشد. توبه و اطمینان از قبول توبه، بزرگ‌ترین عامل تقویت و دلگرمی برای آغاز حرکتی نو است. گناه هر چه باشد، نباید احساس بی‌ارزشی و ناامیدی به فرد دست دهد.

بله! گناه، ناراحتی و عذاب وجدان دارد؛ لکن به مفهوم پایان فرصت‌ها و انتهای راه و نابودی نیست. کسی که از صمیم دل رجوع کند و تصمیم قاطع بر جبران لغزش بگیرد، محبوب درگاه خداوند است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»<sup>۳۳۵</sup>.

چه عاملی از این کارسازتر که شخص گناه کار احساس کند در صورت توبه، خداوند او را دوست می‌دارد و در نظر خداوند چنان است که گویی گناهی مرتکب نشده است. امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

الثائب من الذنب كمن لا ذنب له<sup>۳۳۶</sup>؛ «توبه کننده مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است».

«توبه» یعنی شروع زندگی پاک و سازنده و حرکت در نور و روشنایی.

اگر شخص از گناه خویش می‌ترسد، باید از بالاترین گناه (یأس و نومیدی) بترسد.

## ۳۱. مجازات مرتد

پرسش. ارتداد یعنی چه؟ فلسفه مجازات مرتد چیست؟ مگر اسلام آزادی عقیده را قبول ندارد، پس چرا مجازات سختی را بر مرتد تحمیل می‌کند؟ آیا اسلام دین حق و منطبق بر عقل و برهان نیست؛ پس چرا با تحمیل مجازات درصدد ابقای اجباری مسلمانان بر دین خود برمی‌آید؟

در قلمرو حقوق و آزادی‌های مذهبی، مسئله «ارتداد»، از مهم‌ترین و حساس‌ترین موضوعات شمرده می‌شود. برای آشنایی با آن، ابتدا به بیان چیستی، عوامل و اقسام ارتداد و سپس به بیان حکم و فلسفه آن خواهیم پرداخت.

<sup>۳۳۵</sup> (۱) بقره (۲)، آیه ۲۲۲.

<sup>۳۳۶</sup> (۲) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۵.

«ارتداد» که از واژه «رد» گرفته شده، در لغت به معنای «بازگشت» است. در فرهنگ دینی، بازگشت به کفر، «ارتداد و رده» نامیده می‌شود.<sup>۳۳۷</sup> البته مسئله ارتداد و احکام جزایی مترتب بر آن، به اسلام اختصاص ندارد. در برخی از ادیان دیگر و مذاهب بزرگ نیز هر گاه کسی از دین برگزیده و منتخب روی گرداند، کافر به شمار می‌آید و بدان سبب که از دین سابق برگشته، مرتد خوانده و مجازات می‌شود.<sup>۳۳۸</sup>

در فرهنگ اسلامی از آن جهت که دین حقیقی نزد خداوند اسلام است،<sup>۳۳۹</sup> هر کس خدای متعال یا یگانگی وی، حیات پس از مرگ (معاد)، شریعت اسلامی یا نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را باور نداشته باشد، کافر قلمداد می‌شود.<sup>۳۴۰</sup> البته جوهر همه ادیان الهی واحد است؛ گرچه به مقتضای تفاوت شرایط اجتماعی، شریعت‌ها تفاوت می‌یابد. اما در هر عصری، تنها یک شریعت بر حق است و سایر شریعت‌ها، به دلیل تفاوت شرایط قبلی یا وقوع تحریف، نسخ می‌شود.<sup>۳۴۱</sup>

## انواع مرتد

در فقه اسلامی مرتد دو نوع است و هر یک احکامی جداگانه دارد:

۱. مرتد فطری: کسی است که پدر یا مادر یا والدینش، هنگام انعقاد نطفه وی مسلمان بوده‌اند و او بعد از بلوغ، آیین اسلام را پذیرفته و سپس به کفر روی آورده است؛ مانند سلمان رشدی که پدرش مسلمان بوده است.<sup>۳۴۲</sup>

<sup>۳۳۷</sup> (۱). راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

<sup>۳۳۸</sup> (۲). عهد قدیم، سفر توره مثنی، فصل ۱۳؛ عهد جدید، نامه‌ای به مسیحیان یهودی نژاد عبرانیان، بند ۱۰، صص ۲۶-۳۲.

<sup>۳۳۹</sup> (۳). آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

<sup>۳۴۰</sup> (۱). ابوعلی، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱-۲، ص ۱۲۸.

<sup>۳۴۱</sup> (۲). محمد، رشیدرضا، تفسیر المنار، بیروت: دارالمعرفه، بی تا، ج ۶، ص ۴۱۶ و ۴۱۷.

<sup>۳۴۲</sup> (۳). برخی از فقها مانند شهید ثانی در مسالک الافهام اسلام حکمی به علاوه کفر بعد از بلوغ را برای تحقق مرتد فطری کافی دانسته‌اند. منظور از اسلام حکمی این است که فرزند نابالغ از جهت اسلام و کفر تابع پدر و مادر است. پس اگر حداقل یکی از آن دو مسلمان باشند. فرزند نیز در حکم مسلمان است، ولی نظر غالب فقها مخالف این است و اسلام حکمی را برای جریان حکم ارتداد کافی نمی‌دانند. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد حسن، نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، صص ۶۰۲-۶۰۵؛

ب. روح الله، خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۸؛

ج. عبدالکریم، موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التقریرات، ص ۸۴۳.

۲. مرتد ملی: کسی است که پدر و مادرش، هنگام انعقاد نطفه وی کافر بوده‌اند و او بعد از بلوغ، اظهار کفر کرده‌است. سپس مسلمان شده و بعد از آن به کفر باز گشته است.<sup>۳۴۳</sup> برخی از فقها کفر پدر یا مادر، هنگام ولادت طفل را شرط دانسته‌اند؛ نه هنگام انعقاد نطفه.<sup>۳۴۴</sup>

### مجازات ارتداد

اگر مرتد فطری مرد باشد، علاوه بر برخی از احکام مدنی - مانند فسخ پیمان نکاح و جدایی از همسر بدون نیاز به طلاق و تقسیم اموال بین ورثه - به اعدام محکوم است. مرتد ملی را به توبه و بازگشت به اسلام دعوت می‌کنند و سه روز (و به گفته برخی از فقها مانند شیخ طوسی به قدر لازم) مهلت می‌دهند. اگر در این مدت توبه کرد، آزاد می‌شود؛ و گرنه به اعدام محکوم می‌گردد.

زن مرتد، از هر نوع که باشد کشته نمی‌شود. او را به توبه فرا می‌خوانند، چنانچه توبه کرد، آزادش می‌کنند؛ و گرنه در زندان باقی می‌ماند، هنگام نماز تازیانه می‌خورد و در تنگنای معیشتی قرار می‌گیرد تا توبه کند.<sup>۳۴۵</sup>

موضوع ارتداد و آثار حقوقی آن در شریعت و فقه اسلام، به اندازه‌ای روشن و بدیهی است که درباره اصل حکم کمترین تردیدی وجود ندارد و همه مذاهب فقهی، آن را پذیرفته‌اند<sup>۳۴۶</sup>؛ هر چند در جزئیات آن اختلاف نظرهایی دیده می‌شود.

### ماهیت جرم ارتداد

هر جرم از سه عنصر قانونی، مادی و روانی تشکیل می‌شود.

۱. **عنصر قانونی؛** یعنی، «جرم شناخته شدن در قانون». هیچ عملی جرم نیست؛ مگر اینکه قبلاً قانونی فعل یا ترک آن را جرم شناخته و برایش مجازات تعیین کرده باشد.

۲. **عنصر مادی؛** یعنی، عنصر خارجی ملموس و محسوس که به سبب آن ارتداد، عینیت می‌یابد. به عبارت دیگر، اظهار موجبات ارتداد، عنصر مادی این پدیده به شمار می‌آید. البته ارتداد با انکار قلبی حاصل می‌شود؛ ولی آنچه مجازات دنیوی بر آن مترتب می‌گردد، ارتدادی است که با گفتار یا رفتار اظهار شود (مانند سخنرانی، نوشتن کتاب، مقاله و ...). ارتداد تا وقتی ابراز نشود، جرم حقوقی نیست و کسی حق تحقیق و تفحص و تفتیش

<sup>۳۴۳</sup> (۴). روح‌الله، خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.

<sup>۳۴۴</sup> (۱). سیدابوالقاسم، خوبی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳۲۵.

<sup>۳۴۵</sup> (۲). روح‌الله، خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲۴؛ محمدحسن، نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، صص ۶۰۵-۶۱۶.

<sup>۳۴۶</sup> (۳). عبدالکریم، موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۳۶؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.



عقاید ندارد.<sup>۳۴۷</sup> افزون بر این، اگر مسلمانی اظهار کفر کند و پس از آن، مدعی شود تحت فشار یا اکراه به چنین کاری مبادرت ورزیده است - چنانچه احتمال آن وجود داشته باشد - ادعایش پذیرفته می‌شود.<sup>۳۴۸</sup>

۳. عنصر روانی؛ یعنی، قصد مجرمانه داشتن. برخی از آیات قرآن<sup>۳۴۹</sup> نشان می‌دهد:

ارتداد به عنوان یک جریان فتنه انگیز برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مسلمانان، از سوی دشمنان داخلی و خارجی مطرح بوده است.<sup>۳۵۰</sup>

عامل دیگر هوا و هوس برخی از مسلمانان سست ایمان است. شیطان این کار ناروا را نزد آنان خوب جلوه می‌دهد و از جاه‌طلبی و دیگر مطامع پست دنیوی، برای فریفتن و پیوند زدنشان با دشمنان بهره می‌برد!<sup>۳۵۱</sup> چه بسا بتوان به واسطه قرینه‌ها و شواهد مذکور در این آیات، مجازات مورد نظر در روایات را به وجود آثار اجتماعی بر ارتداد افراد مقید دانست؛ یعنی، هر گاه کسی که از دین خارج شده، با تبلیغ ارتداد خود، در اذهان عمومی تردید و شبهه پدید آورد و روحیه ایمانی جامعه را تضعیف کند، با مجازات روبه‌رو می‌شود.<sup>۳۵۲</sup>

بنابراین، ارتداد به عنوان اخلال در نظم عمومی و تردید و فتنه انگیزی جرم شمرده می‌شود و «فتنه انگیزی» - به عنوان قصد مجرمانه - عنصر روانی ارتداد را تشکیل می‌دهد. البته فتاوی‌ای فقها، مانند بیشتر یا همه روایات، مطلق است. بدین ترتیب، شاید جرم ارتداد در زمره جرم‌های صرفاً مادی قرار گیرد<sup>۳۵۳</sup>. در این گونه موارد، قانون‌گذار صرف تحقق کاری را اماره قانونی یا فرض قانونی<sup>۳۵۴</sup> بر قصد فاعل منظور می‌کند؛ برای مثال در مسئله حرمت اجتماع زن و مرد نامحرم، فقها معتقدند:

اجتماع زن و مرد نامحرم در یک فضای بسته هر چند قصد گناه نداشته باشند - حرام و ممنوع است. یکی از حکمت‌های منع از ارتداد در این استنباط، جلوگیری از نفوذ بیگانگان و استفاده از ضعف فکری افراد سست

<sup>۳۴۷</sup> (۱). فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۵۹.

<sup>۳۴۸</sup> (۲). همان.

<sup>۳۴۹</sup> (۳). مانند: بقره (۲)، آیه ۲۱۷؛ آل عمران (۳)، آیه ۷۲.

<sup>۳۵۰</sup> (۴). نگا: آل عمران (۳)، آیه ۷۲ و نیز: بقره (۲)، آیه ۱۰۹.

<sup>۳۵۱</sup> (۵). محمد (۴۷)، آیات ۲۵ - ۳۰.

<sup>۳۵۲</sup> (۶). ر. ک: محمد تقی، مصباح یزدی، جزوه دین و آزادی.

<sup>۳۵۳</sup> (۷). محمد صالح، ولیدی، حقوق جزای عمومی، ج ۲ (جرم)، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

<sup>۳۵۴</sup> (۱). در اماره قانونی. اثبات خلاف اماره ممکن است و در این صورت رفع اثر می‌شود؛ اما اگر قانون‌گذار چیزی را به عنوان فرض قانون لحاظ کند، در صورت اثبات خلاف آن مطلب نیز آثار حقوقی‌اش مرتفع نمی‌شود. ر. ک: عبدالرزاق سنهوری، الوسیط، ج ۱ و کتاب‌های ادله اثبات دعوی).

ایمان است. به عبارت دیگر، آن قدر این شیوه برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مردم، شیوه ساده و مؤثری است که قانون‌گذار به کسی اجازه نمی‌دهد به آن نزدیک شود؛ خواه قصد مجرمانه داشته باشد یا نه.

### فلسفه مجازات مرتد

قبل از بیان چرایی سخت‌گیری اسلام درباره ارتداد، توجه به چند نکته ضروری است:

### یک. کرانمندی خرد بشری

احکام دینی تابع مصالح و مفاسد واقعی انسان‌ها است و حکم ارتداد نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ اما خرد بشری تا چه اندازه قادر به پرده‌برداری از علل و فلسفه احکام است؟ بدون شک دانش بشری کرانمند و محدود است و در عین پیشرفت‌های خیره‌کننده‌اش، در برابر موج عظیمی از مجهولات و نادانسته‌ها دست و پا می‌زند و به قصور خویش اعتراف می‌کند. بنابراین اگر از دست‌یابی به فلسفه حکمی الهی ناتوان شود- با توجه به اینکه آن حکم از سوی خدای حکیم، خیر خواه و دانای مطلق صادر شده است- در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورد؛ چه رسد که حکمت‌های مختلفی، در رابطه با آن حکم روشن شده باشد. البته نباید پنداشت که این امور، علت نهایی و اساسی این حکم می‌باشند؛ بلکه چه بسا مسئله علت‌های دیگری داشته باشد که همچنان از دسترس عقل به دور است.

### دو. حق الهی و حقوق طبیعی انسان

در تفکر اومانیستی غرب جدید، انسان جایگزین خدا شده و محور همه ارزش‌ها قلمداد می‌شود. در این نظام، معیار حقانیت و مشروعیت هر قانون و حکومتی، خواست مردم است.<sup>۳۵۵</sup> از این رو، انسان، حاکم مطلق بر سرنوشت خویش است و هیچ‌کس دیگر،- حتی خدای متعال- حق ندارد برای او تصمیم بگیرد. به همین سبب، اومانیسم به لیبرالیسم و اباحه‌گری می‌انجامد. بر این اساس، همجنس‌بازی به همان اندازه مقدس، قابل دفاع و از حقوق طبیعی انسان قلمداد می‌شود که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی، مقدس و قابل دفاع است<sup>۳۵۶</sup> و

<sup>۳۵۵</sup> (۱).

The will of the people shall be the basis of the authority of government ---) Art. 12/ 3/ Universal Dec. of Human Rights)

<sup>۳۵۶</sup> (۲).

Altman Andrew; Arguing About law, An Introduction to Legal philosophy; U. S. A. Wadsworth Publishing Company, 6991, p. 641

چون حق پرستش خدا این قدر بی ارزش شمرده می‌شود، تغییر مذهب تابع سلیقه افراد و مطلقاً آزاد و کسی حق ندارد از آن جلوگیری کند.<sup>۳۵۷</sup>

اما در فرهنگ اسلامی، بنیان‌های اصلی ساختار فکری، بر پایه خردمندی بشر نهاده شده و همواره انسان‌ها به بهره‌گیری از فروغ عقل و تعالی اندیشه و جدال فکری صحیح سفارش شده‌اند. از این رو، بزرگ‌ترین خیانت به بشر، آن است که با فتنه‌انگیزی، فضای فکری جامعه را آلوده ساخته و اذهان عمومی را در تشخیص حق و باطل مشوش کرد. اعدام و مجازات مرتد در برابر جنگ روانی و تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمانان، سدّی مستحکم به شمار می‌آید. دولت اسلامی، همان‌گونه که موظف است در صورت مسموم شدن آب شهر، آفت زدایی کند و آب سالم برای مردم فراهم آورد؛ وظیفه دارد در صورت مسمومیت یا آلودگی فضای فکری جامعه و شیوع عقاید گمراه‌کننده، در جهت سالم‌سازی آن بکوشد.<sup>۳۵۸</sup>

از طرف دیگر نمی‌توان از منظر حقوق بشر، بر این مسئله خرده گرفت؛ چرا که حقوق طبیعی انسان‌ها، مربوط به حوزه مناسبات انسانی است؛ یعنی، این حقوق بیانگر رابطه انسان‌ها با یکدیگر است که نسبت به هم تعدّی نکنند. اما اگر شخصی در برابر خدا و دین خدا، ستیزه‌گری کند، خداوند حق دارد حیات بخشیده به چنین شخصی را سلب کند. از این رو حکم ارتداد در حوزه مناسبات انسانی، قرار نمی‌گیرد تا نقض حقوق بشر به شمار آید؛ بلکه از حقوق و حدود الهی است.

### سه. فرق دین‌گرایی و دین‌گریزی

آزادی در پذیرش دین حق، مستلزم آزادی در وانهادن آن نیست. بنابراین اگر گفته شود: «کسی که حق دارد دینی را اختیار کند، چرا حق ندارد دینی را وانهد؟» پاسخ روشنی دارد؛ یعنی:

۳-۱. اگر مقصود از وانهادن دین، فرونهادن دین منسوخ و باطل و گرایش به دین حق است؛ چنین حق، بلکه تکلیفی وجود دارد و منع از آن به هیچ روی جایز نیست.

۳-۲. اگر مقصود این است که پذیرش دین حق و وانهادن آن، یکسان است و آدمی در برابر هر دو حق مساوی دارد، سخنی گزاف و باطل است. در این گمانه، حقیقت‌پذیری و باطل‌گرایی یکسان انگاشته شده و تکلیف انسان در پیشگاه خداوند به باد فراموشی سپرده شده است.

<sup>۳۵۷</sup> (۳). ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

<sup>۳۵۸</sup> (۴). هفته‌نامه پرتو، ۲/ ۱۰/ ۸۱. (سخنرانی آیه‌الله مصباح یزدی)

واقع آن است که پذیرش دین حق، رهروی به سوی حقیقت و هدایت و سعادت جاودان است و وجود چنین حق یا تکلیفی، بسیار معقول و مورد تأکید دین است. اما گریز از اسلام، ره سپردن به سوی تباهی و ضلالت است و جز زیان و خسران، ثمری در پی ندارد. از این رو منع از آن کاملاً خردپذیر و منطقی است. بلی اگر کسی بر اثر شبهه اعتقادی و گمان برتری دین دیگر، منحرف شود. مسئله صورت دیگری دارد و بر اساس برخی از فتاوا از شمول حکم ارتداد خارج شده و به او فرصت مطالعه و تحقیق بیشتر داده می‌شود.<sup>۳۵۹</sup>

افزون بر آن از منظر حقوقی، کسی که آزادانه و با شعور و آگاهی - آن چنان که اسلام خواسته است - این دین را می‌پذیرد و بر همه جوانب آن گردن نهاده و ملتزم می‌شود؛ تعهدی در برابر اسلام سپرده که پیش از مسلمان شدن، چنین تعهدی نداشته است. بنابراین همان طور که اجرای دیگر حدود اسلامی پس از مسلمان شدن، مغایر با آزادی مذهبی نیست و نمی‌توان خرده گرفت که «پیش از اسلام روزه خواری علنی جایز بود و حد نداشت، پس چرا پس از آن چنین محدودیت‌هایی پدید آمد»؛ در مورد حکم ارتداد نیز همین مسئله جاری است.<sup>۳۶۰</sup>

## راز سخت‌گیری

### ۱. مصلحت شخصی مرتد و جامعه

احکام اسلامی همه بر اساس مصالح واقعی انسان‌ها است. انسان نیز موجودی دو بعدی، جاودان و پس از این جهان دارای حیات جاوید اخروی است. بنابراین آنچه انسان را از سعادت ابدی باز دارد، موجب خسران او است و آنچه او را از عذاب و رنج ابد رها سازد و نیک فرجامی او را موجب شود، خیر برین است. انسان مرتدی که از راه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله گریخته و یا با دین خدا به عناد برخیزد و چه بسا موجب گمراهی دیگران نیز بشود؛ هر لحظه از عمر خویش را در جهت شقاوت و تیره بختی افزون تر، سپری و رنج و عذاب بیشتری را برای خود ذخیره می‌کند.

بنابراین دوام حیات چنین عنصری هم برای خودش زیان بار است و هم برای جامعه.

مجازات اسلامی نیز از سویی نقش بازدارنده برای برخی ایفا می‌کند تا در پی چنین سرنوشت شومی بر نیایند؛ و از طرف دیگر، چنانچه کسی بدین سو روی آورد هم خود از شقاوت افزون تر رهایی می‌یابد و هم جامعه از گزند او مصون خواهد شد.

<sup>۳۵۹</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگاه: محمد حسن، قدردان قراملکی، کلام فلسفی، صص ۵۱۴-۵۱۳.

<sup>۳۶۰</sup> (۱). جهت آگاهی بیشتر نگاه: عیسی، ولایتی، ارتداد، (تهران: نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۲۵۵.

## ۲. حفظ کیان دینی

پاسداری از کیان اسلام و ایمان اسلامی، از چند سو می‌تواند در مجازات ارتداد نقش آفرین باشد؛ از جمله:

۲-۱. بازداری از تحقیر دین؛ دین اسلام بر شرف و حیثیت انسان‌ها، تأکید به سزایی دارد و تحقیر انسان‌ها را بر نمی‌تابد. مکتبی که چنین مرامی دارد، بدون شک اجازه نخواهد داد که دین خدا و تنها راه سعادت انسان، دستخوش تحقیر شده و اقتدار و عزت خود را از دست بدهد. از دیگر سو ناضابطه‌مندی ورود و خروج افراد به یک مکتب، در تحقیر آن مؤثر است و اگر به طور حساب شده و بر اساس برنامه‌ریزی‌های دشمنان، به عنوان حربه‌ای کاری انجام شود، آثار تخریبی فراوانی نیز در پی دارد. از این رو آیین سعادت بخش اسلام، هرگز در ورود به اسلام جبر و اکراه روا نداشته و همگان را به بررسی خردمندانه فرا می‌خواند تا با شناخت ژرف و عمیق به آن بگروند. اما پس از آن، برون رفت از اسلام را ممنوع و مشمول مجازات قرار می‌دهد تا بدین وسیله، آیین حق دست خوش تحقیر از سوی هوس مداران و دنیاپرستان قرار نگیرد.<sup>۳۶۱</sup>

۲-۲. نبرد با جنگ تضعیف عقاید؛ قرآن مجید از گروهی یاد می‌کند که پیوسته در پی تضعیف اسلام و ایجاد تزلزل در ایمان دینی جامعه نوپای اسلامی بودند. یکی از راه‌هایی که آنان برای بدبین کردن مردم به اسلام در پیش گرفتند، تظاهر به مسلمان بودن و پس از آن بازگشت از اسلام بود. اهل کتاب اصلی‌ترین صحنه‌گردانان این جریان بودند. خداوند از این نقشه پلید پرده برداشته، می‌فرماید: «دسته‌ای از اهل کتاب گفتند: اول روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان بیاورید و در آخر روز انکارش کنید، تا مگر از اعتقاد خویش برگردند».<sup>۳۶۲</sup>

در شأن نزول آیه مذکور آمده است: «عده‌ای از عالمان یهود، با یکدیگر تباہی کردند که صبحگاهان تظاهر به اسلام نمایند و در آخر روز از اسلام برگشته و وانمود کنند که ما صفات محمد صلی الله علیه و آله را از نزدیک مشاهده کردیم؛ ولی آنچه در تورات و بیانات علمای خود شنیده بودیم، با این صفات منطبق نبوده است. این عمل باعث خواهد شد که مردم نسبت به دین اسلام تردید کرده، بگویند: وقتی اهل کتاب - که از ما آگاه‌ترند - چنین برداشتی از اسلام و پیامبر دارند، پس اسلام دین الهی نیست».<sup>۳۶۳</sup>

## ۳. پاسداری از نظام اسلامی

<sup>۳۶۱</sup> (۱) جهت آگاهی بیشتر نگاه: همان، صص ۲۴۸ - ۲۴۹.

<sup>۳۶۲</sup> (۲) سوره آل عمران، آیه ۷۲: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَي الدِّينِ آمَنُوا وَجَّهَ النَّهَارِ وَكُفُّوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». E۸

<sup>۳۶۳</sup> (۱) طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ذیل آیه مذکور، ص ۷۷۴.

مجازات مرتد با مسئله حفظ جامعه و نظام اسلامی، پیوندی وثیق و چند جانبه دارد. پاره‌ای از وجوه این مسئله عبارت است از:

۳-۱. **حیثیت نظام اسلامی؛** آیه الله خامنه‌ای در این باره می‌گوید: «علت خشم الهی بر مرتدین و کسانی که از دین خارج شده‌اند، این است که اینها زندگی و عشرت دنیوی و هوای نفسانی را بر خواست معنوی و قلبی و فطرت انسانی خود و آخرت ترجیح داده‌اند. بنابراین مسئله فقط عوض شدن اعتقاد نبوده است. مسئله این بوده که کسانی به خاطر جاذبه‌ای مادی و تأمین هواهای نفسانی، حاضر شده‌اند به حیثیت نظام اسلامی لطمه بزنند و به آن پشت کرده، ایمان اسلامی را رها کنند. این مقوله دیگری است و سخت‌گیری اسلام در رابطه با این مقوله است.»<sup>۳۶۴</sup>

۳-۲. **پیوستگی امت؛** از مارسل بوازار - استاد حقوق دانشگاه ژنو - نقل شده است:

«علت سخت‌گیری اسلام درباره مرتد، شاید بدان جهت باشد که در نظام حکومتی و سیستم اداری جوامع اسلامی، ایمان به خدا صرفاً جنبه اعتقادی و درون قلبی ندارد؛ بلکه جزو بندهای «پیوستگی امت» و پایه‌های حکومت است؛ به طوری که با فقدان آن، قوام و دوام جامعه اسلامی متلاشی می‌شود و مانند قتل نفس یا فتنه و فساد است که نمی‌تواند قابل تحمل باشد.»<sup>۳۶۵</sup>

۳-۳. **مقابله با نفوذ به قصد براندازی؛** جواز ارتداد، راه نفوذ دشمنان به اردوگاه اسلام و آگاهی یافتن از اسرار مسلمانان را باز خواهد گذاشت. لاجرم دشمنان اسلام خواهند توانست با اظهار اسلام به اردوگاه مسلمین مراجعه کرده و پس از دست یابی به مقاصد شوم خویش، از آنجا خارج گردند. خداوند از همداستانی این گروه با کافران چنین پرده برمی‌دارد: «شیطان اعمال کسانی را که پس از آشکار شدن راه هدایت، مرتد شده‌اند در نظرشان بیاراست و در گمراهی نگاهشان داشت و این بدان سبب است که آن گروه که آیات خدا را ناخوش داشتند، می‌گفتند: ما در پاره‌ای از کارها فرمانبر شما هستیم و خدا از رازشان آگاه است.»<sup>۳۶۶</sup>

«عبد القادر عوده» به ارتداد از این زاویه می‌نگرد که تهدیدی برای حکومت اسلامی است و آن را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد: «در همه نظام‌های سیاسی، اقدام برای «براندازی» جرم است و چون در نظام سیاسی اسلام، عقیده دینی، پایه و اساس آن را تشکیل می‌دهد. از این رو «ارتداد» اقدام برای براندازی تلقی می‌شود.

<sup>۳۶۴</sup> (۲). سیدعلی، خامنه‌ای، آزادی از نظر اسلام و غرب، اندیشه حوزه (مجله)، سال ۴، شماره ۲ ص ۳۹.

<sup>۳۶۵</sup> (۳). مهدی، بازرگان، دینداری و آزادی، ص ۱۳۵، ق، عیسی، ولایتی، ارتداد در اسلام، ص ۲۵۰.

<sup>۳۶۶</sup> (۱). محمد (۴۷)، آیات ۲۵ و ۲۶: إِنَّ الَّذِينَ آرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ \* ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنَطِعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ. E۱

در حقیقت، همه نظام‌های حقوقی (و از آن جمله اسلام)، اتفاق نظر دارند که براندازی، اقدامی مجرمانه و قابل تعقیب و مجازات است و آنچه بین اسلام و قوانین امروزی تفاوت می‌کند، تحلیلشان از موضوع ارتداد است که از نظر فقه اسلامی، مصداق براندازی شمرده می‌شود؛ زیرا مکتب، زیربنای نظام اسلامی است و برای پاسداری از «کیان نظام» به ناچار باید جلوی ارتداد را گرفت. اما در نظام‌های سیاسی دیگر، چون دین نقشی در نظام اجتماعی ندارد و دولت صرفاً بر مبنای قوانین بشری شکل می‌گیرد، لذا تغییر عقیده دینی، براندازی به حساب نیامده و منع قانونی ندارد.

البته در آن نظام‌ها نیز نسبت به تفکری که اساس نظم اجتماعی مقبول را مورد تهدید قرار می‌دهد، چنین حساسیتی وجود دارد و با آن برخورد می‌شود.<sup>۳۶۷</sup>

#### ۴. بازداری از انتخاب کورکورانه

دین مبین اسلام پاسدار آزادی مذهبی است و با شعار «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، از هر گونه تحمیل و اجبار در عقیده منع می‌کند. اسلام دعوت خود را مبتنی بر بینش و تعقل ساخته و از دین‌گرایی کورکورانه و تقلیدی محض نکوهش می‌کند. قرآن مجید می‌فرماید: «بشارت ده بندگانم را، آن کسانی که به سخنان گوش فرا می‌دارند و برترین آنها را بر می‌گزینند».<sup>۳۶۸</sup> بنابراین، اسلام پیش از آنکه کسی را به عنوان پیرو پذیرد؛ به او هشدار می‌دهد چشم و گوش خود را باز کند و درباره آیینی که می‌خواهد بپذیرد، آزادانه بیندیشد. چنانچه از لحاظ عمق و استدلال، روحش را قانع ساخت - که به یقین قانع می‌سازد - در شمار پیروانش در آید؛ و گرنه حق دارد هر چه بیشتر درباره‌اش تحقیق و بررسی کند. خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: «اگر یکی از مشرکان به تو پناهنده شد، به او پناه بده تا گفتار خدا را بشنود. آن گاه او را به امانگاهش برسان؛ این به جهت آن است که آنان مردمی ناآگاهند».<sup>۳۶۹</sup>

در پی این فرمان، فردی به نام «صفوان» خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شرفیاب گردید و از آن حضرت خواست اجازه دهد تا دو ماه در مکه بماند و درباره اسلام تحقیق کند؛ شاید حقیقت و درستی آن، برایش روشن گردد و در زمره پیروانش در آید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من، به جای دو ماه، چهار ماه به تو مهلت و امان می‌دهم.<sup>۳۷۰</sup>

<sup>۳۶۷</sup> (۲) عبدالقادر، عوده، التشریح الجنائی الاسلامی، ج ۱، ص ۵۳۶ و ۶۳۱؛ نیز: عیسی، ولایتی، ارتداد، صص ۲۵۲ - ۲۵۱.

<sup>۳۶۸</sup> (۱) زمر (۲۹)، آیه ۱۸.

<sup>۳۶۹</sup> (۲) توبه (۹)، آیه ۶.

<sup>۳۷۰</sup> (۳) اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۳، ص ۲۲، (مصر: دارالشعب).

در کنار دعوت آگاهانه و انتخابگرانه، اسلام هشدار می‌دهد که هرگاه حقانیت اسلام را به خوبی شناخته و مسلمان شدید، دیگر نمی‌توانید از آن باز گردید! این سختگیری، سبب می‌شود که مردم، دین را امری ساده و تشریفاتی ندانند و در پذیرش و انتخاب آن بیشتر دقت کنند. همچنین راه سودجویی را بر مغرضان و دشمنان کینه توز اسلام می‌بندد تا نتوانند از این راه، آیین میلیون‌ها مسلمان را بازیچه امیال شوم خود، قرار دهند و در انظار عمومی، آن را بی‌اعتبار سازند. به عبارت دیگر زمینه استفاده بهینه از آزادی مذهبی و فضای سالم برای بهره برداری شایسته از آن فراهم می‌شود.

## ۳۲. تفاوت حقوق زن و مرد

پرسش. علت تفاوت حقوق زن و مرد - از جمله در مسئله ارث و حق طلاق - چیست؟

زن و مرد، در بسیاری از احکام و حقوق، همانند هستند و تنها در برخی از مقررات شرعی - اعم از احکام و حقوق - متفاوت می‌باشند. برای یافتن چرایی این تفاوت، باید به ملاک‌های جعل یک حکم و یا وضع یک قانون، توجه داشت تا روشن شود که چه مصلحت و غرضی بر این کار مترتب بوده است؟!

با مفروض گرفتن این حکم عقلی - که در موارد مشابه و همانند، باید حکم، واحد و مشترک باشد و در موارد و شرایط نامساوی، احکام مختلف به تناسب همان شرایط جعل شود - در چند قسمت به پاسخ این پرسش می‌پردازیم:

یک. ویژگی‌های قانون و قانون‌گذار شایسته

قانون شایسته، قانونی است که مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی باشد و این متوقف بر شناخت کامل تمام ابعاد جسمی و روحی، نیازها، غریزه‌ها، استعدادها، کمال لایق انسانی و راه رسیدن به آن است؛ حال آنکه روز به روز، با پیشرفت علم و تأملات فکری، جهل بشر بیشتر آشکار می‌گردد و لذا قوانین بشری، همواره دست‌خوش تغییر و تحول است. ویلیام جیمز، معلومات انسان را در مقابل مجهولاتش، مانند قطره در برابر دریا می‌دانست و انیشتین تصریح می‌کرد که: «انسان هنوز نتوانسته افسانه سر بزرگ (معمای خلقت) را حل کند و آنچه تاکنون از کتاب طبیعت خوانده، تازه به اصول زبان، آشنا شده است و در مقابل مجلداتی که خوانده و فهمیده، هنوز از حل و کشف کامل این معما، خیلی دور است؛ تازه آیا چنین حلی برای او وجود داشته باشد یا نه؟»<sup>۳۱</sup>

بنابراین عقل به سه دلیل، حکم می‌کند که تدبیر زندگی اجتماعی و دنیوی، باید مبتنی بر وحی باشد:

<sup>۳۱</sup> (۱). زین العابدین، قربانی، اسلام و حقوق بشر، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵)، ص ۲۸ و ۲۹.



۱. انسان به صورت فردی یا جمعی، حتی «خود» را به طور کامل نمی‌شناسد و در انسان‌شناسی و جهان‌شناسی، ناشناخته‌های بسیار دارد.

۲. انسان در وضع قوانین، نمی‌تواند به طور کامل عاری از خودخواهی باشد؛ از این رو صلاحیت تام اخلاقی برای این کار ندارد.

۳. آفت غفلت، خطا و نسیان را در انسان نمی‌توان نادیده گرفت. به عنوان مثال در میان متفکران و اندیشمندان بشری، هیچ تعریف مورد اتفاق و شناخت کاملی از عدالت وجود ندارد و چه بسا انسان، خلاف عدالت را به جای آن در حوزه مناسبات انسانی به کار گیرد.

## دو. اشتراک تکوینی و تشریحی زن و مرد

اسلام بر خلاف آنچه در تاریخ و فرهنگ قرن‌های پیشین غرب و شرق گذشته است، زن و مرد را در بسیاری از امور تکوینی و تشریحی، یکسان دانسته است. چند نمونه از این موارد، عبارت است از:

۲-۱. تساوی در ماهیت انسانی و لوازم آن<sup>۳۷۲</sup>،

۲-۲. تساوی در راه تکامل انسانی و قرب به خدا و عبودیت<sup>۳۷۳</sup>،

۲-۳. تساوی در امکان انتخاب جناح حق و باطل، کفر و ایمان<sup>۳۷۴</sup>،

۲-۴. اشتراک در بیشتر تکالیف و مسئولیت‌ها<sup>۳۷۵</sup>،

۲-۵. استقلال اجتماعی، سیاسی و اعتقادی زنان و حق مشارکت<sup>۳۷۶</sup>،

۲-۶. استقلال اقتصادی زنان<sup>۳۷۷</sup> (حال آنکه غرب تا چند دهه پیش زن را مالک هیچ چیز نمی‌دانست)،

---

<sup>۳۷۲</sup> (۲). ر. ک: نساء (۴)، آیه ۱؛ شوری (۴۲)، آیه ۱۱؛ حجرات (۴۹)، آیه ۱۳؛ اعراف (۷)، آیه ۱۸۹ و ...

<sup>۳۷۳</sup> (۳). ر. ک: نساء (۴)، آیه ۱۲۴؛ نحل (۱۶)، آیه ۹۷؛ توبه (۹)، آیه ۷۲؛ احزاب (۳۳)، آیه ۳۵.

<sup>۳۷۴</sup> (۴). ر. ک: توبه (۹)، آیه ۶۷ و ۶۸؛ نور (۲۴)، آیه ۲۶؛ آل عمران (۳)، آیه ۴۳ و ...

<sup>۳۷۵</sup> (۱). ر. ک: بقره (۲)، آیه ۱۸۳؛ نور (۲۴)، آیات ۲، ۳۱، ۳۲؛ مائده (۵)، آیه ۳۸ و ...

<sup>۳۷۶</sup> (۲). ر. ک: ممتحنه (۶۰)، آیات ۱۰، ۱۲ و ...

<sup>۳۷۷</sup> (۳). ر. ک: نساء (۴)، آیه ۳۳.

۲-۷. برخورداری مادران از حقوق خانوادگی نظیر پدران<sup>۳۷۸</sup>؛ بلکه حق مادر با توجه به زحمات و تکالیف و مسئولیت‌هایش بیشتر است.

### سه. تفاوت‌های ساختاری زن و مرد

زن و مرد، در عین اشتراک در انسانیت، اختلافاتی نیز با یکدیگر دارند. بررسی جزئیات این مسئله و گستره آن، سابقه‌ای حداقل ۲۴۰۰ ساله دارد. افلاطون با اعتراف به ناتوان‌تر بودن نیروهای جسمی، روحی و عقلی زنان، این تفاوت‌ها را کمی دانسته و مدعی بود که زنان و مردان، دارای استعدادهای مشابهی هستند و زنان می‌توانند همان وظایفی را عهده‌دار شوند که مردان عهده‌دار می‌شوند و از همان اختیاراتی بهره‌مند گردند که مردان بهره‌مند می‌گردند. بر خلاف وی، شاگردش ارسطو معتقد بود: نوع استعدادهای زن و مرد، متفاوت است و وظایفی که قانون خلقت، بر عهده هر یک از آنها گذاشته و حقوقی که برای آنان خواسته است، در قسمت‌های زیادی با هم تفاوت اصولی دارد.<sup>۳۷۹</sup>

پروفسور «ریک» - روان‌شناس مشهور آمریکایی - می‌گوید: «دنیای مرد، با دنیای زن به کلی فرق می‌کند. اگر زن نمی‌تواند مانند مرد فکر یا عمل کند، از این رو است ...

زن و مرد جسم‌های متفاوت دارند. علاوه بر این احساس این دو موجود، هیچ وقت مثل هم نبوده و هیچ‌گاه یک جور در مقابل حوادث و اتفاقات، عکس‌العمل نشان نمی‌دهند. زن و مرد بنا به مقتضیات جنسی خود، به طور متفاوت عمل می‌کنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می‌کنند. آن دو می‌توانند همدیگر را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند؛ ولی هیچ‌گاه یکی نمی‌شوند و به همین دلیل زن و مرد می‌توانند با هم زندگی کنند، عاشق یکدیگر شوند و از صفات و اخلاق یکدیگر خسته و ناراحت نشوند...»<sup>۳۸۰</sup>

خانم «کلیودالسون» می‌گوید: «به عنوان یک زن روان‌شناس، بزرگ‌ترین علاقه‌ام، مطالعه روحیه مردها است. چندی پیش به من مأموریت داده شد که تحقیقاتی درباره عوامل روانی زن و مرد به عمل آورم. به این نتیجه رسیده‌ام ... خانم‌ها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند. بسیار دیده شده که خانم‌ها، از لحاظ هوش نه فقط

<sup>۳۷۸</sup> (۴). ر. ک: عنکیوت (۲۹)، آیه ۸؛ اسراء (۱۷)، آیه ۲۳ و ۲۴؛ بقره (۲)، آیه ۸۳؛ مریم (۱۹)، آیه ۱۴؛ انعام (۶)، آیه ۱۵۱؛ نساء (۴)، آیه ۳۶؛ لقمان (۳۱)، آیه ۱۴ و ۱۵؛ احقاف (۴۶)، آیه ۱۵.

<sup>۳۷۹</sup> (۵). مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۷۰-۱۷۲.

<sup>۳۸۰</sup> (۱). همان (به نقل از مجله زن روز شماره ۹۰، صص ۱۷۸-۱۷۶).

با مردان برابری می‌کنند؛ بلکه گاهی در این زمینه از آنها برترند. نقطه ضعف خانم‌ها،<sup>۳۸۱</sup> فقط احساسات شدید آنان است.

مردان همیشه عملی‌تر فکر می‌کنند، بهتر قضاوت می‌نمایند، سازمان‌دهنده بهتری هستند و بهتر هدایت می‌کنند. پس برتری روحی مردان بر زنان، «برتری» به عنوان یک امتیاز ارزشی، به تفاوت‌های جسمی و روحی و کارکردهای اختصاصی زن و مرد بستگی ندارد؛ بلکه بر اساس ایمان و عمل - که جامع آنها تقوا است - مشخص می‌شود. این چیزی است که طراح آن طبیعت است، هر قدر هم خانم‌ها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند، بی‌فایده خواهد بود. آنان به علت اینکه حساس‌تر از آقایان هستند، باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی‌شان احتیاج دارند ... کارهایی که به تفکر مداوم احتیاج دارد، زن را کسل و خسته می‌کند ...»<sup>۳۸۲</sup>.

اتوکلاین برگ - با صحنه گذاشتن بر تفاوت‌های جسمی و روحی و علایق زن و مرد بر اساس داده‌های روان‌شناسی - می‌نویسد: «زنان بیشتر به کارهای خانه و اشیاء و اعمال ذوقی علاقه نشان می‌دهند و بیشتر مشاغلی را می‌پرستند که نیازی به جابه‌جا شدن در آنها نباشد و یا کارهایی را دوست می‌دارند که در آنها باید مواظبت و دلسوزی بسیاری خرج داد؛ مانند مواظبت از کودکان و اشخاص عاجز و بینوا و ...»

آنان عموماً احساساتی‌تر از مردان هستند ...»<sup>۳۸۳</sup>.

دکتر «الکسیس کارل» با عمیق شمردن اختلافات آفرینش زن و مرد، می‌گوید:

«به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن، فکر می‌کنند هر دو جنس می‌توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل، اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی به عهده گیرند ... زنان باید به بسط موهبت‌های طبیعی خود در جهت و سرشت خاص خویش، بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت، خیلی بزرگ‌تر از مردان است و نبایستی آن را سرسری بگیرند و رها سازند ...»<sup>۳۸۴</sup>.

#### چهار. ملاک تفاوت‌های تشریحی

<sup>۳۸۱</sup> (۲). به نظر ما این نقطه ضعف زنان نیست؛ بلکه هدف خلقت این تفاوتها را ضروری ساخته است. دانشمند بزرگ، مرحوم «محمد قطب» می‌گوید: اگر زنان بخواهند مادر باشند باید احساساتی و عاطفی باشند. و لازمه بقاء نسل آدمی، وجود مادر و روابط جنسی زن و مرد و کارکردهای اختصاصی آنان است. ر. ک: قطب محمد؛ شبهات حول الاسلام، صص ۱۱۵-۱۱۲.

<sup>۳۸۲</sup> (۳). نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ (به نقل از: مجله زن روز، شماره ۱۰۱).

<sup>۳۸۳</sup> (۱). اتوکلاین، برگ، روان‌شناسی اجتماعی، ج ۱، ص ۳۱۳.

<sup>۳۸۴</sup> (۲). ر. ک: نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۶۱-۱۳۳.

تفاوت‌های تکوینی زن و مرد، ریشه در خلقت و آفرینش بشر دارد؛ نه تعلیمات فرهنگی. حال این اختلافات با چه ملاکی، منشأ برخی تفاوت‌های اجتماعی و حقوقی می‌شود؟ اگر قانونگذار بخواهد در مقام وضع قانون، همه اختلافات را در نظر بگیرد، کاری غیر عملی و ناممکن است و اگر بخواهد به هر گونه تفاوت و اختلاف بی‌توجه باشد، خلاف ضرورت تشریح و تقنین است و مصالح جامعه به طور کامل تأمین نمی‌شود؛ زیرا تشریح باید مبتنی بر مصالح و مفاسد نفس‌الامری باشد و قواعد و مقررات حقوقی، اعتباری صرف نیستند. پس آن دسته از اختلافات و تفاوت‌های تکوینی که موجب اختلاف در مصالح و مفاسد نفس‌الامری گردد، منشأ تفاوت در حقوق و تکالیف می‌شود و این امر به حکم «ضرورت بالقیاس» است؛ یعنی، اگر احکام و تکالیف اجتماعی، متناسب با واقعیت‌ها باشد با رعایت آن، سعادت فرد و جامعه حاصل می‌شود و چون رستگاری این دو مطلوب است، پس باید احکام، حقوق و تکالیف، مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی بوده و کاملاً رعایت گردد. تفاوت‌هایی مایه اختلاف در مصالح و مفاسد واقعی است که دارای سه ویژگی ذیل باشد:

۳-۱. دوام و ثبات از آغاز تا پایان عمر انسان، به مقتضای خصلت دائمی بودن قانون.

۳-۲. عمومیت آن در قشر وسیعی از مردم، به مقتضای خصلت کلی بودن قانون.

توضیح اینکه قانون، برای نوع یا غالب افراد جامعه وضع می‌شود، نه افرادی انگشت شمار. اصولاً قانون‌گذاری برای یکایک افراد، به طور جداگانه ممکن نیست.

البته در مقام عمل و اجرای قانون، در حد امکان باید شرایط، اوضاع و احوال افراد در نظر گرفته شود. شاید بسیاری از تفاوت‌های تکوینی - که روان‌شناسان یا فیزیولوژیست‌ها و ... بر شمرده‌اند - به طور کامل در بین تمام زنان و مردان شایع نباشد؛ لکن نوعاً چنین است که زنان، احساساتی‌ترند و چنان که گذشت، معمولاً قانون برای نوع افراد وضع می‌شود.

۳-۳. اختلاف مؤثر در کمّ و کیف و مشارکتی باشد که برای برآوردن نیازهای جامعه، ضروری است. برای مثال صرف رنگ پوست سیاه و یا سفید، تأثیری در بازده کار ندارد و اگر تعیین دستمزدها صرفاً بر اساس بازده باشد، نمی‌توان در تعیین دستمزد بین کارگر سیاه و سفید فرق گذاشت؛ لکن چون لازمه رهبری و یا سرپرستی، مدیریت و برخورداری از تعقل بیشتر است و یا لازمه حضانت، برخورداری از پشتوانه مالی است و این امور نوعاً با مسئولیت مردان سازگاری دارد، قانون‌گذار این تکلیف را بر عهده آنان گذاشته است. به عنوان نمونه دختران در سنین خردسالی نیاز بیشتری به عاطفه و سرپرستی محبت‌آمیز و شیرخوردن دارند؛ از این رو حضانت طفل در این سنین بر عهده مادر نهاده شده است. اما در سنین بالاتر - که استقلال کودک، افزایش یافته و محتاج به تأمین اقتصادی بیشتری است - مسئولیت حضانت بر دوش پدر می‌افتد.

از آنجا که تفصیل و جزئیات تفاوت‌های تکوینی و طبیعی زن و مرد و حدود تأثیر هر یک را نمی‌توان به طور کامل و با دقت کافی در حوزه درک خود دریافت؛ از این رو باید به وحی مراجعه کرد.

از طرف دیگر بیشتر تبیین‌ها در توجیه سرّ تفاوت احکام زن و مرد- با استفاده از داده‌های مختلف علوم عقلی، روان‌شناسی و فیزیولوژی و آناتومی- از باب حکمت است، نه علت. به عنوان مثال حکم حجاب زنان، بر اساس این کشف روان‌شناختی تبیین شده است که: «آستانه حسّ لمس و درد زنان از زمان تولد، پایین‌تر از مردان است؛ یعنی، زنان به درد، حساس‌تر اند. در عوض مردان، بینایی بهتری دارند. مردان بالغ به محرک‌های بینایی شهودی و زنان به محرک‌های لمسی، حساسیت بیشتری دارند. این تفاوت حساسیت، از همان اوایل و تحت تأثیر «اندروژن‌ها» شکل می‌گیرد. اصطلاح «چشم چرانی»- که برای این ویژگی مردان به کار می‌رود- زائیده حساسیت مردان نسبت به محرک‌های بینایی شهودی است...»<sup>۳۸۵</sup>.

اینک در پرتو آنچه گفته شد چند مورد از تفاوت‌های حقوقی زن و مرد، تبیین و بررسی می‌شود:

## یک. حق طلاق

دلیل اینکه حق طلاق به مرد داده شده، این است که زندگی جمعی نیاز به مدیر دارد. اسلام نیز کسی را که کمتر در مقابل عواطف و احساسات، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و از نظر مدیریت جمعی قوی‌تر است، به عنوان مسئول اداره زندگی مشترک معرفی و هزینه اداره این زندگی را بر او واجب کرده است. تصمیم‌گیری در مورد انحلال آن را نیز در مرحله نخست به او سپرده است. مسئله طلاق و جدایی به چند صورت قابل تصور است:

۱. حق طلاق منحصراً در دست مرد باشد.

۲. حق طلاق منحصراً در دست زن باشد.

۳. زن و مرد هر یک به طور استقلالی و در عرض یکدیگر، این حق را دارا باشند.

۴. این حق به دست هر دو به صورت اشتراکی (با توافق طرفین) باشد.

۵. حق طلاقی وجود نداشته باشد.

<sup>۳۸۵</sup> (۱). غلامعلی، حداد عادل، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، (تهران: سروش، ۱۳۷۶)، ص ۶۳.

۶. حق طلاق در ابتدا به دست مرد باشد؛ ولی برای زن نیز در موارد لزوم سازوکارهای مناسبی مشخص شده باشد.

فرض نخست برای زن بن بست آفرین است و در مواردی که نیاز جدی به طلاق دارد، از این مسئله محروم می شود.

فرض دوم با توجه به احساسات شدید و هیجانی خانمها، علاوه بر اینکه آمار طلاق را در موارد غیر ضروری بالا می برد (زیرا از نظر آمار غالباً خانمها تقاضای طلاق را دارند)، باعث سستی کانون خانواده می شود، چرا که موجب سلب اعتماد مرد از زن شده و محبت زن را در دل مرد کاهش می دهد.

فرض سوم، آمار طلاق را بالا خواهد برد و این مسئله در بعضی از کشورهای غربی تجربه شده است.

فرض چهارم نیز معقول نیست و منافات با حکمت جعل قانون طلاق دارد؛ زیرا ممکن است یک نفر خواستار طلاق و دیگری طالب عدم آن باشد و در این صورت سدی در برابر آن ایجاد می شود. البته طلاق براساس توافق در اسلام پذیرفته شده است، اما آنچه مشکل آفرین است، انحصار تحقق طلاق براساس توافق است.

فرض پنجم صحیح نیست؛ چرا که گاهی جدایی و گسستن این رابطه، به صلاح طرفین است.

در نتیجه بهترین فرض صورت ششم است؛ زیرا از طرفی جلوی گسترش بی رویه طلاق را می گیرد و از طرف دیگر مانع ضایع شدن حقوق خانمها می گردد. از جمله سازوکارهای پیش بینی شده در این روش، طلاق و کالتی، طلاق قضایی و طلاق توافقی است. بنابراین چنین نیست که راه به کلی برای زن بسته باشد.

## دو. دیه و ارث

در این باره برخی از موارد زیر قابل توجه است:

۱-۲. دیه، بهای جان انسان نیست و نباید قیمت و ارزش یک انسان تلقی شود؛ بلکه صرفاً جبران بخشی از خسارت های مادی است که به شخص و اطرافیان او وارد می شود. اگر قرار بود، دیه قیمت جان انسانها باشد، می بایست دیه عالم و جاهل، مؤمن و فاسق و انسان های کارآمد و مفید به حال جامعه، با انسان های ناکارآمد، متفاوت باشد؛ در حالی که چنین نیست.

۲-۲. از آن جا که نوعاً مرد متکفل اقتصاد و تأمین نفقه و هزینه امرار معاش خانواده است، از فقدان او خسارت هایی به مراتب بیشتر، به خانواده وارد می شود.

از این رو اسلام در مواردی، در جهت حمایت از خانواده و به نفع زن و فرزند، دیه مرد را دو برابر قرار داده است. در روایات و احکام فقه اسلامی نیز مقرر است که دیه متعلق به ورثه مقتول است، نه خود او. از این رو دیه مرد مقتول، به زن و فرزندان او می‌رسد، نه به خود مرد. پس این حکم در راستای حمایت از زن و فرزند است، نه شخص مقتول. چنان که دیه زن مقتول، برای همسر و فرزندان او است و این سهمیه کمتر برای مرد (شوهر آن زن) و فرزندان وی در نظر گرفته شده است؛ چون آنان از طریق این زن، نفقه دریافت نمی‌کردند و هزینه امرار معاش آنها با وی نبود. در مواردی هم که زنان در تأمین معاش خانواده، ایفای نقش می‌کنند، باز هم وظیفه حقوقی و قانونی بر عهده ندارند و مرد در این زمینه مسئول و پاسخ‌گو است؛ یعنی، قانون اسلامی، تنها مرد را مسئول معاش خانواده می‌داند.

به عبارت دیگر اسلام در پی این است که فشار تأمین معاش خانواده، بر عهده زنان نباشد تا بدون دغدغه خاطر و تحمل فشار روحی و جسمی از ناحیه کار و اشتغال (جز در موارد ضروری)، به ایفای نقش مهم مادری و همسری پردازند و کانون خانواده و جامعه را از آثار معنوی حضور خویش بهره‌مند سازند. بنابراین در نگاه اسلام، مرد خدمت‌گزار خانواده است و وظیفه تأمین هزینه آن را به عهده دارد.

۲-۳. دیه و ارث زن در همه موارد کمتر از مرد نیست؛ بلکه در مواردی کاملاً یکسان و در مواردی ارث زن بیش از مرد است؛ از جمله:

الف. دیه زن در کمتر از ثلث با مرد برابر است.

ب. میراث پدر و مادر یا بستگان مادری، بین زن و مرد یکسان است. همچنین در کلاله امّی (برادر یا خواهر مادری)، طرف مادری بر طرف پدری مقدم می‌شود و اگر زن نسبت به میت نزدیک‌تر از مرد باشد، چیزی به مرد نمی‌رسد.

۲-۴. اگر در مواردی ارث و دیه زن کمتر از مرد است، این مسئله مبتنی بر مصالحی در نظام خانوادگی و روابط زن و مرد است و نه تنها به نیکوترین وجهی جبران شده است؛ بلکه حقوق زن در چنین نظامی، بسیار بیش از مرد و فراتر از چیزی است که در «فمینیسم» غربی وجود دارد. توضیح اینک:

الف. اسلام در شرایطی به زن، حق ارث بردن را داده که او از این حق محروم بود و نه تنها از مرد ارث نمی‌برد؛ بلکه خود همچون کالایی به ارث برده می‌شد.

ب. اسلام به زن استقلال اقتصادی داد و او را در تصرف دارایی خود اختیار بخشید.

ج. اسلام در هیچ شرایطی زن را موظف به تأمین نیازمندی‌های خود و خانواده قرار نداده است. بنابراین می‌تواند دارایی‌های خود را در هر راه مشروعی صرف کند و در عین حال برای رفع نیازمندی‌های خود، تأمین جداگانه دارد؛ یعنی، نفقه او در هر حال بر عهده مرد است و اگر خودش نیز درآمد اقتصادی داشته باشد، مالک شخصی آن درآمدها است و موظف نیست آنها را در جهت نیازمندی‌های خانواده و یا حتی نیازمندی‌های خود صرف کند. بنابراین شرایط جدید زندگی با احکام اسلام، هیچ تعارضی ندارد؛ زیرا اگر بسیاری از زنان در شرایط جدید فعالیت اقتصادی دارند، درآمد حاصل از آن را خودشان مالک می‌شوند و دیه و ارث، اموری مازاد بر آن است.

ه. اسلام در روابط خانوادگی، دو حق اقتصادی بر عهده مرد قرار داده است:

۱. مهریه (حق تعیین میزان مهریه نیز به دست خود زن است).

۲. نفقه و تأمین مالی نیازمندی‌های زن در زندگی، آن هم متناسب با شئون وی.

اما در کشورهای غربی و دارای نگرش فمینیستی چه می‌گذرد؟ در آنجا:

الف. چیزی به نام حق نفقه وجود ندارد و زن مجبور است برای تأمین معاش خود، به تلاش و فعالیت بپردازد. در حالی که در حقوق اسلامی، زن اگر کاری هم انجام دهد و درآمد بالایی نیز کسب کند، دارایی‌اش برای خودش محفوظ است و تأمین نیازمندی‌های او بر عهده مرد است.

ب. در جهان غرب، فرد می‌تواند با وصیت خود، شخص واحدی را وارث تمام دارایی خود بگرداند و اندکی از آن را به زن ندهد. شگفت اینجاست که در موارد گوناگونی دیده شده؛ ثروتمندان بزرگ، دارایی خود را طبق وصیت برای گربه یا سگ خود به ارث نهاده و تمام اعضای خانواده را از آن محروم ساخته‌اند! در حالی که در حقوق اسلامی، میراث میت بر اساس حکم معین الهی، تقسیم و توزیع می‌شود و کسی نمی‌تواند زن و فرزند را از حقوق خود محروم سازد.

بنابراین اگر مشاهده می‌شود که در مواردی، دیه و یا میراث زن نصف مرد است؛ بدین جهت است که مرد باید دارایی خود را به مصرف زن برساند (در حالی که چنین وظیفه‌ای برای زن مقرر نشده است). علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد: «نتیجه این گونه تقسیم ارث بین مرد و زن آن است که در مرحله «تملک»، مرد دو برابر زن، مالک می‌شود؛ ولی در مرحله «مصرف»، همیشه زن دو برابر مرد بهره می‌برد. زیرا زن، سهم و دارایی خود



را برای خود نگه می‌دارد؛ ولی مرد باید نفقه زن را نیز بپردازد و در واقع نیمی از دارایی خود را صرف زن می‌کند»<sup>۳۸۶، ۳۸۷</sup>

### ۳۳. فلسفه تعدد زوجات

پرسش. چرا در اسلام تعدد زوجات وجود دارد و چرا این حق تنها برای مردان است؟

یک. پیشینه تعدد زوجات

چند همسری ریشه‌ای کهن در میان جوامع مختلف بشری و ادیان پیش از اسلام دارد<sup>۳۸۸</sup>. ابتکار اسلام در این باره، این است که آن را محدود ساخت و شرایط سنگینی از جهت اخلاقی، اقتصادی و ... بر آن حاکم کرد و بدون تحقق آن شرایط، چند زنی را غیرمجاز اعلام نمود.

دو. چرایی چند همسری

در رابطه با چرایی چند زنی، علل مختلفی ذکر شده<sup>۳۸۹</sup> که به جهت اختصار به دو عامل اشاره می‌شود:

۱-۲. فزونی زنان آماده ازدواج بر مردان؛ در طول تاریخ و در غالب جوامع به طور معمول تعداد زنان آماده ازدواج، از مردان افزون‌تر است.

---

<sup>۳۸۶</sup> (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۵.

<sup>۳۸۷</sup> (۲). برای آگاهی بیشتر ر. ک:

الف. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام؛

ب. عبدالله، جوادی آملی، زن در آئینه جمال و جلال؛

پ. سیدعلی، کمالی، قرآن و مقام زن؛

ت. حسین، مهرپور، بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران؛

ث. صبیحی محمصانی، قوانین فقه اسلامی، ج ۱ ترجمه: جمال‌الدین جمالی محلاتی؛

ج. داود، الهامی، روشنفکر و روشنفکرانما؛

ح. ربانی خلخالی، زن از دیدگاه اسلام؛

خ. محمدرضا، زیبایی نژاد و محمدتقی، سبحانی، درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام.

<sup>۳۸۸</sup> (۱).

See: Sheriff, A. H. Why Polygamy is Allowed in Islam; pp. 8- 02, A Group Of Muslim Brothers, Teheran, P. B. 5422

<sup>۳۸۹</sup> (۲). جهت آگاهی بیشتر نگا: مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۲۹۵-۳۱۳، (قم: صدرا، چاپ سی و پنجم ۱۳۸۲).

آگبرن و نیم کوف می‌نویسند: «در سال ۱۸۰۵ در میان ۲۳۰۰۰ تن از سرخ‌پوستان «دشت‌های بزرگ» (snialP) (taerG)، در برابر هر ۱۰۰ زن تنها ۴۴ مرد وجود داشتند»<sup>۳۹۰</sup>..

فرقه آمریکایی مورمون (nomrom) نیز که چند زن‌گیری را روا می‌داند، در گذشته بارها دچار کمبود مرد شده است. برای مثال در سال ۱۸۷۰ در بین مورمون‌های سه ناحیه از استان یوتا (956 hatU) زن در برابر ۸۵۴ مرد موجود بودند»<sup>۳۹۱</sup>..

برتراند راسل می‌نویسد: «در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زاید بر مردان وجود دارد که بنا بر عرف، باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است»<sup>۳۹۲</sup>.

این مسئله خود تابع عواملی چند است؛ از جمله:

۱-۲. آمارهای موجود در برخی از مناطق جهان (مانند تانزانیا) نشان می‌دهد میزان تولد دختر در آنها بیش از پسر است. «براساس برخی از آمارهای منتشره، چندی پیش در روسیه، جمعیت زنان ۲۱ میلیون نفر بر مردان فزونی دارد»<sup>۳۹۳</sup>. بنابراین تکیه بر «تک زنی»، باعث می‌شود در چنین شرایطی، همواره تعدادی از زنان از نعمت ازدواج محروم بمانند؛ در حالی که با جواز چند همسری، می‌توانند از داشتن شوهر و کانون خانواده و آثار مهم آن بهره‌مند گردند. البته در موارد زیادی نیز موالید دختران، بیش از پسران نیست؛ اما همواره به علل دیگری عدد زنان آماده ازدواج، از مردان بیشتر است.

۱-۲. همواره بر اثر حوادث اجتماعی-مانند جنگ‌ها-تعداد بیشماری از مردان تلف می‌شوند و همسران آنان بی‌سرپرست می‌گردند. همچنین غالباً تصادفات، غرق شدن‌ها، سقوطها، زیر آوار ماندن‌ها و ... تلفات بیشتری را متوجه جنس مرد می‌کند.

طبیعی است در این موارد، شمار زنان آماده به ازدواج بر مردان فزونی پذیرد. «در اروپا در خلال سی سال جنگ و خونریزی در دو جنگ جهانی، مردان زیادی کشته شدند؛ به طوری که عدد مردان برای ازدواج با دوشیزگان و بیوه زنان کفایت نمی‌کرد.

<sup>۳۹۰</sup> (۳).

-- W. F. Oghborn M. F. Nimkuff, Sociology, Boston, 8591, p. 585

(ق) آریانپور، ا.ح. زمینه جامعه‌شناسی، (تهران، دهخدا، ۱۳۴۷)، ص ۳۳۱.

<sup>۳۹۱</sup> Ibid. (۴) نامه (ق)

<sup>۳۹۲</sup> (۱) مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۱۸، به نقل از: برتراند، راسل، زناشویی و اخلاق، ص ۱۱۵.

<sup>۳۹۳</sup> (۲) . Why Polygamy Is Allowed In Islam .P. 62.

تنها در آلمان غربی شش میلیون زن وجود داشت که نمی توانستند شوهری برای خود پیدا کنند. برخی از آنان از دولت درخواست کردند قانون جواز چندهمسری را به تصویب رساند تا در پناه ازدواج قانونی، هم از امنیت اجتماعی و تأمین اقتصادی بهره مند شده و هم نیازهای غریزی آنان به طور سالم در کانون خانواده ارضا گردد. با مخالفت کلیسا چنین خواسته‌ای برآورده نشد، در نتیجه تأمین نیازها و ارضای غرایز، بسیاری از آنان را به روسپی‌گری و روابط حاشیه خیابان‌ها کشاند<sup>۳۹۴</sup> و در پی آن فساد و بزهکاری در آلمان، به شدت رواج یافت.

۲- ۱- ۳. مقاومت بیشتر زنان در برابر بیماری‌ها و عوامل هورمونی و ... موجب فزونی تعداد آنان در برابر مردان می‌شود. مطالعات مختلف نشان می‌دهد، جنس زن در دوران جنینی، کودکی و به ویژه دوره پیش از بلوغ، در برابر بیماری‌های عفونی مقاوم‌تر از جنس مرد است و شرایط نامناسب و رنج آوری، همچون کمبود مواد غذایی و سوء تغذیه، پسران را بیش از دختران تحت تأثیر قرار می‌دهد، و در کل، مرگ و میر زنان نسبت به مردان در برابر بیماری‌ها کمتر است<sup>۳۹۵</sup>.

نکته دیگر اینکه هورمون‌های مردانه، باعث بروز رفتارهای خشن، تهاجمی و جنگی می‌شوند که در نهایت به درگیری و صدمات بدنی و مرگ می‌انجامد. در حالی که هورمون‌های زنانه، آرام بخش‌اند و رفتارهای صلح جویانه را تقویت می‌کنند.

همچنین تستوسترون<sup>۳۹۶</sup> (هورمون مردان) و استروژن‌ها<sup>۳۹۷</sup> (هورمون‌های زنانه)، اثرات متفاوتی بر سطح کلسترول<sup>۳۹۸</sup> و تعداد گلبول‌های قرمز خون (هماتوکریت)<sup>۳۹۹</sup> مردان و زنان دارند و بر اثر همین اختلاف هورمونی بین زن و مرد و پیامدهای ثانوی ناشی از آن، نسبت مرگ و میر<sup>۴۰۰</sup> مردان در سن ۱۵-۲۵ سالگی حدود ۴-۵ برابر زنان در همین محدوده سنی است. بنابراین هورمون‌ها و نقش متفاوت آنها در مرد و زن، یکی از عوامل مطرح در مرگ و میر و تفاوت طول عمر آنها است.<sup>۴۰۱</sup>

۲- ۱- ۴. بلوغ جسمی و جنسی دختران، به طور معمول چندین سال پیش از پسران است و در طول زمان، همراه با رشد جمعیت بشری، باعث می‌شود که در جامعه تک همسرگرا، همواره انبوه کثیری از زنان - که آمادگی و

---

<sup>۳۹۴</sup> (۱) .See .op .CiT ,P 42.

<sup>۳۹۵</sup> (۲) . هادی، حسینی و دیگران، کتاب زن، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، (۱۳۸۱)، ص ۱۱۵-۱۱۴؛ به نقل از اصول علم تغذیه، ص ۱۲۸.

<sup>۳۹۶</sup> (۳) . Testostrone.

<sup>۳۹۷</sup> (۴) . Progestrone Estrogene.

<sup>۳۹۸</sup> (۵) . Chlostrole.

<sup>۳۹۹</sup> (۶) . Hematocrite.

<sup>۴۰۰</sup> (۷) . Mortality.

<sup>۴۰۱</sup> (۸) . کتاب زن، ص ۱۱۷-۱۱۶.

علائق جنسی دارند- در برابر مردانی فاقد شعور و درک جنسی، قرار داشته باشند و تمایلات جنسی آنان به نحو مشروع ارضا نگردد.

۲-۲. از نظر روان‌شناسی، تفاوتی اساسی بین ساختار روانی و گرایش‌ها و عواطف زن و مرد وجود دارد. برخی از دانشمندان مانند مرسیه<sup>۴۰۲</sup>، ویل دورانت، اشمید، دونتزلان، راسل لی و ... معتقدند: زنان به طور طبیعی «تک همسرگرا» (suomagonom) می‌باشند و فطرتاً از تنوع همسر گریزانند. آنان خواستار پناه یافتن زیر چتر حمایت عاطفی و عملی یک مرد می‌باشند. بنابراین تنوع‌گرایی در زنان، نوعی بیماری است؛ ولی مردان ذاتاً تنوع‌گرا و «چندزن‌گرا» (suomaglyoP) هستند.

دکتر اسکات<sup>۴۰۳</sup> می‌گوید: «مرد اساساً چند همسرگرا است و توسعه تمدن، این چندهمسرگرایی طبیعی را توسعه بخشیده است»<sup>۴۰۴</sup>..<sup>۴۰۵</sup>

البته این عامل از اهمیت عامل نخست برخوردار نیست. آنچه کاملاً باید جدی گرفته شود و برای آن چاره اندیشید، همان عامل نخست است.

### سه. روی آوردها

در برابر این واقعیات، سه راه وجود دارد:

۳-۱. همیشه تعدادی از زنان، در محرومیت کامل جنسی به سربرند! چنین چیزی فاقد توجیه منطقی است؛ زیرا به معنای سرکوب‌گریزه و نیاز طبیعی گروهی از انسان‌ها و نوعی ستم بر آنان است. افزون بر آن در سطح کلان و در طولانی مدت، شدنی نیست. به عبارت دیگر سرکوب‌گریزه، در نهایت به سرکشی و طغیان آن خواهد انجامید. تجربه آلمان و بسیاری از دیگر کشورهای غربی، شاهد این مدعا است.

---

<sup>۴۰۲</sup> (۱).

Dr. Mercier, See: Conduct And Its Disorders Biologically Considered, P. 242- 3

<sup>۴۰۳</sup> G. R. Scott. (۲)

<sup>۴۰۴</sup> (۳).

<sup>۴۰۵</sup> Why Polygamy Is Allowed In Islam, P. 52, quoted From: "History of Prostitution", P. 12

<sup>۴۰۵</sup> (۴). جهت آگاهی بیشتر نگاه: مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۳۲۷-۳۳۰.

استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند، فزونی داشته باشد، منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است؛ زیرا تنها پایمال کردن حقوق زن در میان نیست ... بحرانی که از این راه عارض اجتماع می‌شود، از هر بحران دیگر خطرناک‌تر است. همچنان که خانواده از هر کانون دیگر، مقدس‌تر است ....»

زنان محروم از خانواده نهایت کوشش را برای اغوای مرد - که قدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست - به کار خواهند برد. و بدیهی است که «چو گل بسیار شد پیلان بلغزند» و متأسفانه از این «گل» مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است.

آیا مطلب به همین جا خاتمه پیدا می‌کند؟ خیر. نوبت به زنان خانه دار می‌رسد.

زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می‌بینند. آنها نیز به فکر انتقام و خیانت می‌افتند و در خیانت دنباله‌رو مرد می‌شوند. نتیجه نهایی در گزارشی - که به «کینزی راپورت» مشهور شده - در یک جمله خلاصه شده است: «مردان و زنان آمریکایی در بی‌وفایی و خیانت، دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند»<sup>۴۰۶</sup>.

۲-۳. گزینه دیگر این است که راه روابط نامشروع و روسپی‌گری و کمونیسم جنسی، گشوده و جامعه به فساد کشیده شود. این همان راهی است که عملاً غرب می‌پیماید: نتیجه این روی آورد را می‌توان در گزارش دکتر اسکات - مأمور پزشکی شهرداری لندن - مشاهده کرد. در گزارش او آمده است: «در لندن از هر ده کودکی که به دنیا آمده‌اند، یکی غیرمشروع است! تولدهای غیرقانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷ به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته است»<sup>۴۰۷</sup>.

۳. راه سوم این است که به طور مشروع و قانونمند، باقیود و شرایطی عادلانه، راه چند همسری گشوده شود. دین مبین اسلام این راه را - که حکیمانه‌ترین و بهترین راه است - گشوده و اجازه چندزنی را به مردانی می‌دهد که توانایی کشیدن بار سنگین آن را به نحو عادلانه دارند و دستورات اکیدی در این زمینه برای آنان وضع کرده است.

این روش در واقع حقی برای زن و وظیفه‌ای بر دوش مرد ایجاد می‌کند و نه تنها به ضرر زنان نیست؛ بلکه بیشتر تأمین‌کننده مصالح و منافع آنان است.

برخی از شرایط و توصیه‌های اسلام در این باره، عبارت است از:

<sup>۴۰۶</sup> (۱) مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۳۳۴.

<sup>۴۰۷</sup> (۱) مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۲۴، به نقل از: اطلاعات، مورخه ۲۵/۹/۳۸، رویتر ۱۶ دسامبر، خبرگزاری فرانسه.

۳-۱. رعایت محدودیت؛ اسلام گستره چندهمسری را محدود ساخته و تا چهار نفر تقلیل داده است. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا...»<sup>۴۰۸</sup>؛ «با زنان پاک ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر...».

۳-۲. رعایت عدالت؛ قرآن مجید در اهمیت اصل عدالت در رابطه بین همسران می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»<sup>۴۰۹</sup>؛ «اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید، پس تنها یک همسر اختیار کنید».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که دو زن داشته باشد و در تقسیم رابطه خود با همسر و تقسیم مالی بین آنها به عدالت رفتار نکند، روز قیامت - در حالی که دست‌هایش بسته و نیمی از بدنش به یک طرف کج شده است - آورده و به آتش داخل می‌شود»<sup>۴۱۰</sup>.

استاد مطهری می‌نویسد: «اسلام برای شرط عدالت، آن قدر اهمیت قائل است که حتی اجازه نمی‌دهد مرد و زن دوم، در حین عقد توافق کنند که زن دوم در شرایطی نامساوی با زن اول زندگی کند؛ یعنی، از نظر اسلام رعایت عدالت تکلیفی است که مرد نمی‌تواند با قرار قبلی با زن، خود را از زیر بار مسئولیت آن خارج کند»<sup>۴۱۱</sup>.

۳-۳. تأمین مالی؛ از دیدگاه اسلام نفقه زوجه بر عهده مرد است؛ از این رو کسی که نمی‌تواند نیازمندی‌های همسران متعدد را تأمین کند، نباید به چندهمسری روی آورد.

۳-۴. تأمین عاطفی و جنسی؛ امام صادق علیه السلام فرموده است: «هر که آن قدر زن بگیرد که نتواند با آنها نزدیکی کند و در نتیجه آن، یکی از همسرانش مرتکب زنا شود، گناه این کار برگردن او است»<sup>۴۱۲</sup>.

### امتیاز روی آورد اسلام

خانم بیزانت<sup>۴۱۳</sup> می‌نویسد: «گفته می‌شود که در غرب تک همسری است؛ اما در واقع چندهمسری است بدون مسئولیت پذیری! همین که مرد از زن سیر شد، او را رها می‌کند. او نیز کم کم زن کنار خیابانی خواهد شد؛ زیرا نخستین عاشق دلداده‌اش هیچ مسئولیتی در برابر آینده او ندارد.

<sup>۴۰۸</sup> (۲). نساء (۴)، آیه ۳.

<sup>۴۰۹</sup> (۳). همان.

<sup>۴۱۰</sup> (۴). محمد، ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۷۰، ح ۷۹۱۳.

<sup>۴۱۱</sup> (۱). مرتضی، مطهری، حقوق زن در اسلام، ص ۴۱۸.

<sup>۴۱۲</sup> (۲). میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۷۲، ح ۱۷۹۱۵.

<sup>۴۱۳</sup> (۳).

وضع زنی که به عنوان یک همسر و مادر، در خانه‌ای چندهمسری پناه گرفته، صد بار بهتر از این است. وقتی هزاران زن بدبخت را می‌بینیم که شبانگاه در خیابان‌های شهرهای غرب پرتغال می‌زنند، به یقین درمی‌یابیم که غرب نمی‌تواند اسلام را به جهت چندهمسری سرزنش کند. برای زن بسی بهتر، خوشبختانه‌تر و محترمانه‌تر است که در چندهمسری اسلامی زندگی کند و تنها با یک مرد اشتراک زندگی پیدا کند، فرزند قانونی خود را در آغوش گیرد و همه جا مورد تکریم و احترام باشد؛ تا اینکه هر روز توسط این و آن اغوا شود و احتمالاً با فرزندی نامشروع کنار خیابان رها گردد! نه تحت حمایت قانون باشد و نه پناهگاه و مراقبتی داشته باشد و هر شب قربانی هوس رهگذری گردد»<sup>۴۱۴</sup>..

آیزاک تایلور<sup>۴۱۵</sup> - در سخنرانی خود درباره «محمدیسم»<sup>۴۱۶</sup> در کنگره کلیسا در «ولورهمپتون»<sup>۴۱۷</sup> - اعلام کرد: «چندهمسری نظام یافته و محدود سرزمین‌های اسلامی، بی‌نهایت بهتر است از چندهمسری لجام گسیخته‌ای که نکبت جوامع مسیحی است و نمونه آن اصلاً در اسلام شناخته شده نیست»<sup>۴۱۸</sup>..

روحانی مسیحی اودوتولا<sup>۴۱۹</sup> - در کنفرانسی در تورنتو<sup>۴۲۰</sup> - اظهار داشت: «غرب با ممنوعیت چند همسری، منافقانه عمل می‌کند؛ چرا که با طلاق‌های مکرر همان را [در طول زمان] عملی می‌سازد».

بنابراین تک همسری غرب، چیزی جز چند همسرگرایی بی‌ضابطه و مسئولیت‌گریزانه نیست. اما چه نیکوست این اعتراف غربی‌ها را هم بخوانیم که اسلام، در قالب چند همسری بهنجار خود، عملاً تک همسری را حفظ نموده است.

رابرت ا. هیوم می‌نویسد: «... برخی از محققان معقول نشان می‌دهند که [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله روی هم رفته موقعیت زنان را ارتقا بخشید و به آنها مرتبه‌ای از آزادی اقتصادی داد که هنوز در پاره‌ای از کشورهای غربی و یا به اصطلاح مسیحی تا آن حد به زنان، آزادی اقتصادی داده نشده است و برای چندهمسری نامحدود - که تا آن زمان به دلخواه انجام می‌شد - حد و مرزی مقرر داشت که بسیار لازم و نافع بود».

<sup>۴۱۴</sup> (۱).

Why Polygamy Is Allowed In Islam, PP. 33- 43

<sup>۴۱۵</sup> (۲) Rev. Canon Issac Tylor LL. D.

<sup>۴۱۶</sup> (۳) Mohamedanism.

<sup>۴۱۷</sup> (۴) (Wolverhampton (On 7 th October, 7881.

<sup>۴۱۸</sup> (۵).

The Times, London, Saturday, 8 th Oct. 7881. Quoted in: Why Polygamy Is Allowed In Islam, PP. 53- 6

<sup>۴۱۹</sup> (۶) Rev. Odotulla.

<sup>۴۲۰</sup> (۷) Toronto.

رسم دخترکشی را - که در عربستان آن روز کاملاً رواج داشت - به کلی برانداخت و بالاخره اینکه حکم تعدّد زوجات را تنها در صورتی مجاز دانست که شوهر، بتواند با تمامی همسران خود با عدالت کامل رفتار کند. او عملاً تک همسری را رواج داد»<sup>۴۲۱</sup>.

استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «تعجب می‌کنید اگر بگویم تعدّد زوجات در مشرق زمین، مهم‌ترین عامل برای نجات تک همسری است. مجاز بودن تعدّد زوجة، بزرگ‌ترین عامل نجات تک همسری است ... در شرایطی که موجبات این کار فراهم می‌شود و عدد زنان نیازمند به ازدواج فزونی می‌گیرد؛ اگر حق تأهل این عده به رسمیت شناخته نشود و به مردان واجد شرایط اخلاقی، مالی و جسمی، اجازه چند همسری داده نشود؛ دوست بازی و معشوقه‌گیری، ریشه تک همسری را می‌خشکاند»<sup>۴۲۲</sup>.

در اینجا ممکن است سؤال دیگری پدید آید و آن اینکه چرا چند شوهری مجاز نیست؟ جواب آن است که:

۱. عمده‌ترین علت چند زنی - که فزونی تعداد زنان آماده به ازدواج بر مردان است - به طور معمول در مورد چند شوهری وجود ندارد.

۲. این خلاف طبیعت و روحیات زن بوده و او به طور طبیعی از آن گریزان است.

شاید به همین علت است که در طول تاریخ بشر، چند شوهری رواج چندانی نیافته و اگر هم در جایی (مانند قبیله «تودا» یا برخی از قبایل «تبت») مشاهده شده، پدیده‌ای بسیار استثنایی است<sup>۴۲۳</sup>.

## ۳۴. خروج از منزل

پرسش. چرا زن مجبور است برای خروج از خانه از شوهرش اجازه بگیرد؟

یک. مدیریت مرد

نظام خانواده در اسلام، نظامی شورایی با سرپرستی و مدیریت اجرایی مرد است<sup>۴۲۴</sup>. این مسئله تکالیفی را بر دوش هر یک از اعضای خانواده می‌گذارد و حقوقی را برای آنها مقرر می‌کند؛ از جمله اینکه مرد، باید در جهت تأمین نیازمندی‌های خانواده و ایجاد زمینه رشد، تعالی و سلامت مادی و معنوی آن تلاش کند. از طرف

<sup>۴۲۱</sup> (۱) رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه: دکتر عبدالرحیم گواهی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷)، ص ۳۰۶.

<sup>۴۲۲</sup> (۲) مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۳۰.

<sup>۴۲۳</sup> (۳) نگا: همان، ص ۲۸۶.

<sup>۴۲۴</sup> (۱) نگا: محمدتقی، جعفری، زن از دیدگاه امام علی علیه السلام، ص ۵۱.



دیگر مسئولیتی بر دوش دیگر اعضا در برابر مرد ایجاد می‌کند که از جمله آنها، کنترل‌پذیری رفت و آمدها و هماهنگی آن با مرد است. به عبارت دیگر هر اجتماعی - کوچک باشد یا بزرگ - نیاز به مدیریت دارد. کانون خانواده، بنیادی‌ترین اجتماع انسانی است که سعادت و انحطاط آن، نقش زیادی در سعادت و انحطاط کلی جامعه ایفا می‌کند.

در این اجتماع کوچک ولی مهم - که مدیریت و سرپرستی آن با مرد است - سعه صدر، مشارکت‌دهی سایر اعضا، رعایت حقوق آنها و حکومت بر دل و اعمال اقتدار (به جای قدرت) لازم می‌باشد. از این رو شوهر وظیفه دارد بد اخلاقی نکند، مانع خروج همسرش برای انجام کارهای لازم نشود و به گونه‌ای رفتار کند که مصداق «حسن معاشرت» باشد.

در مقابل، دیگر اعضای خانواده نیز باید هماهنگی لازم را با مرد داشته باشند و او را در جهت مدیریت بهینه خانواده یاری رسانده و حقوق وی را پاس دارند.

#### دو. تأمین نیاز جنسی

رعایت حقوق مرد، اقتضای هماهنگی زن در خروج از منزل را دارد. علامه سید محمد حسین فضل‌الله در تفسیر من وحی القرآن می‌گوید: «عقد ازدواج، تعهدهایی را در پی دارد که زن و مرد ملزم به رعایت آنها هستند ... بر زن واجب است که به نیازهای جنسی مرد پاسخ مثبت دهد و مانع مادی و معنوی در برابر رغبت او ایجاد نکند. همین نیاز، بیرون رفتن بدون اجازه زن را از منزل ناروا می‌نمایاند».<sup>۴۲۵</sup>

#### سه. آسیب‌پذیری زن

به طور معمول، آسیب‌پذیری زن در بیرون از خانه، بیش از مرد است. زن ممکن است مورد تعرض و تجاوز قرار گیرد، از این رو مرد برای اطمینان خاطر خویش و مصونیت زن، باید در مورد آمد و شد همسرش به خانه و خارج از آن مطلع باشد. با توجه به آسیب‌پذیری بیشتر زن، به مرد این حق داده شده که بر این مسئله نظارت داشته باشد.

در مقابل، مسئولیتی که مرد برای تأمین نیازمندی‌های زندگی دارد، به طور طبیعی و عادی او را به صحنه اجتماع می‌کشاند؛ در حالی که زن چنین وظیفه‌ای ندارد.

بنابراین خروج مرد از خانه، امری الزامی است و اجازه گرفتن در آن بی‌معنا است (برخلاف خروج زن).

<sup>۴۲۵</sup> (۱). سید محمد حسین فضل‌الله، من وحی القرآن، ج ۷ ص ۱۵۶.

البته چنین نیست که همواره خروج زن از خانه، نیازمند اذن شوهر باشد؛ بلکه در مواردی خروج زن از خانه جایز است، از جمله:

۱. برای کسب علوم واجب و یا انجام دادن تکالیفی که مستلزم خروج از خانه است.

آیه‌الله جوادی آملی در خصوص ضرورت فراگیری علوم برای بانوان می‌نویسد:

«یکی از سؤالاتی که مطرح می‌شود این است که اگر زن و مرد در مسائل و کمالات علمی امتیازی ندارند؛ پس چرا زن برای فراگیری علم باید از مرد اجازه بگیرد و در صورت عدم اجازه شوهر به ناچار از کسب علم محروم می‌شود؟»

در جواب باید گفت: اولاً فراگیری علم بر دو قسم است؛ یک قسم سلسله‌علمی است که فراگیری آنها از واجبات عینی است و در فراگیری این دسته از علوم، مرد حق منع ندارد و اگر منع نمود، موافقتش واجب نیست. اما قسم دیگر علمی است که فراگیری آنها واجب کفایی است و چنانچه در این بخش از علوم، دیگران به حد کفایت اقدام به فراگیری نکردند، یادگیری این قسم از علوم بر زن واجب عینی می‌شود و باز مرد حق منع ندارد.

حتی در مواردی که مرد حق منع دارد، زن می‌تواند شرط کند و بگوید من با این شرط کارهای منزل را انجام می‌دهم که این مقدار از وقت را برای فراگیری علوم اختصاص دهم و این در اختیار خود او است. چنان که در جریان ازدواج حضرت زینب علیها السلام با همسرش، در حین عقد این موضوع شرط شد. اگر این مسائل در جامعه مطرح شود و فرهنگ مردم نیز رشد کند، دیگر جامعه هرگز زنان را به عنوان کالا نخواهد شناخت».<sup>۴۲۶</sup>

۲. احقاق حق؛ مانند دادخواهی و شکایت در دادگاه یا ادای شهادت و امثال آن.

۳. براساس برخی از فتاوا در صورتی که زن قبل از ازدواج، استخدام در کاری بوده است، بعد از ازدواج نیز می‌تواند سر کار خود برود و ازدواج مانع آن نیست.

۴. چنانچه به صورت شرط ضمن عقد - به هنگام عقد ازدواج - جواز خروج از خانه را شرط کرده باشد.

۵. در صورتی که مرد، نفقه زن را تأمین نکند و او برای تأمین آن، ناچار به خروج از منزل باشد و به طور کلی برای هر امر لازمی که متوقف بر خروج از خانه باشد.<sup>۴۲۷</sup>

<sup>۴۲۶</sup> (۱). عبدالله، جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال، صص ۴۲۱-۴۲۲.

<sup>۴۲۷</sup> (۲). برای آگاهی بیشتر ر. ک:

الف. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام،

### پرسش ۶۶. علت کاستی ارزش شهادت و گواهی زنان از مردان چیست؟ آیا این تبعیض نیست؟

در اسلام، شهادت زن همچون شهادت مرد، به عنوان یک اصل، پذیرفته شده است؛ اگر چه در برخی موارد، چگونگی اعتبار گواهی مرد و زن متفاوت است. گاهی فقط گواهی زن پذیرفته شده و گاه فقط شهادت مرد. در بسیاری از موارد نیز شهادت هر یک، به تنهایی یا با هم قبول می‌شود و در موارد خاصی گواهی دو زن، برابر شهادت یک مرد است.

برای دستیابی به گوشه‌ای از اسرار و حکمت‌های احکام «شهادت» در آیین دادرسی اسلام، بهتر است به نکاتی چند توجه شود:

### یک. اعتبار شهادت

شهادت و اظهار آگاهی از یک واقعه و چگونگی رخداد آن، زمانی می‌تواند منشأ حکم قضایی قرار گیرد که از حداکثر اعتبار و اعتمادپذیری برخوردار باشد. از دیگر سو میزان اعتبار قول شاهد، با روان‌شناسی او رابطه تنگاتنگی دارد. مسئله دیگر آن است که ساخت روانی زن، همچون ساخت بدنی‌اش، با مرد تفاوت‌هایی دارد. روان‌شناسان تجربی با تکیه بر پژوهش‌های گسترده، ویژگی‌های جسمی و روانی متفاوتی را برای هر یک از دو جنس باور دارند. برخی از این دگرگونی‌ها عبارت است از:

### ۲-۱. اعتماد به نفس

براساس تحقیقات، اعتماد به نفس در مردان بیش از زنان است. مردان برای خود اهداف بلندی را در نظر می‌گیرند و با تلاش در راستای دستیابی به آنها می‌کوشند؛ ولی نوع زنان اعتماد به نفس پایینی دارند و اهداف کوچک و کوتاه مدت را برای خود برمی‌گزینند.<sup>۴۲۸</sup>

ب. ربانی خلخالی، زن از دیدگاه اسلام،

پ. محمد حسین، طباطبایی، زن در اسلام،

ت. سید مسعود، معصومی، احکام روابط زن و مرد.

<sup>۴۲۸</sup> (۱). کتاب زن، ص ۴۲۴، نقل از: هاید ژانت، روان‌شناسی زنان، صص ۸۸-۸۹.

این ویژگی در دادن شهادت، می تواند نقش آفرین باشد. کسی که از اعتماد به نفس پایینی برخوردار است، در اثبات یا رد یک موضوع کمتر می تواند موفق باشد زیرا بیشتر تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی قرار گرفته و دچار شک و تردید می شود.

## ۲-۲. عواطف و احساسات

تفاوت های محسوسی در زمینه احساسات و عواطف، بین دو جنس زن و مرد مشاهده می شود؛ زن از مرد عاطفی تر است و با این سرشت به عرصه هستی پا می نهد و با آن زندگی می کند. انرژی مردان به طور عمده، دنیای بیرون را هدف قرار می دهد و بر تسلط بر محیط و کنترل آن متمرکز است؛ در حالی که انرژی روانی زنان، به طور عمده متوجه دنیای درونی و عاطفی است و به جنبه های ارتباطی در زندگی خود، توجه بیشتری دارند.

این تفاوت نیز می تواند نقش مهمی در مسئله گواهی و شهادت داشته باشد؛ زیرا کسی که توجه و تمرکز انرژی روانی اش، به تسلط بر محیط و کنترل آن معطوف است، نسبت به فردی که انرژی روانی اش معطوف به دنیای درون است و کمتر می تواند به عوامل بیرونی و محیطی تمرکز داشته باشد، از درک روشن تر و کامل تری برخوردار است و از همین رو گواهی او اعتبار افزون تری خواهد داشت.

## ۲-۳. هیجان پذیری

در این زمینه گفته شده که زن هیجانی تر از مرد است. «ترمن» و «میلر» با بررسی واکنش های افراد بزرگ، دریافته اند که واکنش زن و مرد، در موقعیت هایی که ایجاد ترس، خشم، نفرت و ترحم می کند، دارای اختلافات کمی و کیفی است و گذشته از هیجانی تر بودن جنس زن، کیفیت هیجان وی نیز با مرد فرق می کند<sup>۴۲۹</sup>.

تحقیقات تجربی درباره منشأ هیجانان، نشانگر آن است که فعالیت هیجانی، بیش از آنکه محدود به قسمت های خاصی از بدن باشد، در همه بدن گسترده است و غدد مترشح داخلی و بعضی از عوامل بیوشیمیایی، در آنها نقش دارد. تفاوت ترشح غدد درون ریز، بیانگر هیجانی تر بودن زن است.

از طرف دیگر هر چه گواهی و شهادت فرد دقیق تر و عمیق تر باشد، قابلیت اعتماد بیشتری دارد و هر چه به برداشت های شخصی برخاسته از حالات روانی و هیجانان روحی باشد، از میزان اعتماد به آن کاسته می شود. در نتیجه حکم قاضی - که از حساسیت زیادی برخوردار است - باید بیشترین و بالاترین اطمینان را برای طرفین دعوا

<sup>۴۲۹</sup> (۱) کتاب زن، ص ۴۳۳؛ نقل از: روان شناسی اختلافی زن و مرد، ص ۸۳ و ۸۴.

ایجاد کند و از هرگونه شائبه بی‌عدالتی و بی‌انصافی به دور باشد. شکی نیست که هیجانات زیاد، می‌تواند در تشخیص و اظهار نظر درباره موضوع مورد گواهی تأثیر منفی گذارد.

## دو. پذیرش شهادت زن

اگر قبول شهادت مرد و عدم پذیرش آن از زن در برخی موارد، دلیل بر نقصان یا تبعیض باشد؛ آن طرف قضیه هم باید صادق باشد که در مواردی اصلاً شهادت مرد چیزی را اثبات نمی‌کند و تنها شهادت زن، معتبر شمرده شده است!<sup>۴۳</sup> در حالی که هیچ کدام دلیل بر فضیلت و نقصان نیست؛ بلکه برای بیان حقایق و روشن شدن آنها است و این تفاوت‌ها، ناشی از خصوصیات موضوع و چگونگی آگاهی‌یابی افراد از آن است.

## سه. شهادت در امور ناگوار

برابری شهادت دو زن با شهادت یک مرد، در اموری مانند قتل و زنا کاملاً متناسب با روان‌شناسی زن است؛ زیرا زن نسبت به مرد بسیار با حیا تر است و به جهت حجب و حیای شدید، در برخورد با صحنه‌هایی چون زنا معمولاً رو برمی‌گرداند و خیره نمی‌شود. برخلاف مرد که حساسیت و تجسس در او تحریک می‌شود! شیوه مواجهه زن با چنین منظره‌هایی، نقصی برای او نیست؛ ولی به طور طبیعی امکان اشتباه در تشخیص افراد و چگونگی عمل، در او بیشتر است. در نتیجه با افزون شدن تعداد شاهد، از احتمال خطا کاسته می‌شود.

همچنین زن عاطفی‌تر از مرد است و مرد نسبت به او روحیه خشن‌تری دارد. این ویژگی زن - که در جای خود بایسته است - توابع و آثار وضعی خاصی نیز دارد که باید نسبت به آن هوشیار بود. برآیند طبیعی این ویژگی، آن است که زن در برخورد با صحنه‌های دل‌آزار چون قتل، به شدت متأثر می‌شود و از دقت در دیدن صحنه، خودداری می‌کند. از همین رو ممکن است به درستی قاتل و چگونگی قتل را نشناسد و شهادت وی از دقت کمتری برخوردار باشد و با ضمیمه شدن شاهد دیگر، احتمال خطا کاهش می‌یابد.

## ۳۵. زنان و مناصب اجتماعی

پرسش. چرا زنان از تصدی برخی مناصب اجتماعی مانند قضاوت و ... محروم شده‌اند؟

یک. عدالت در تصدی مناصب

<sup>۴۳</sup> (۱). مانند: اثبات ولادت، اثبات باکره بودن، اثبات عیب‌های زنانگی در موارد مورد اختلاف و ادعا و ...

مرد و زن در عین اشتراک در انسانیت، از نظر جسمی و روانی تفاوت‌هایی نیز دارند؛ چنان که گویی نظام خلقت هر یک را برای انجام دادن وظایفی متفاوت با دیگری، آفریده است.<sup>۴۳۱</sup>

قانون آفرینش، گرمی کانون خانواده و پرورش نسل‌ها را بر عهده زن گذاشته و به همین دلیل، سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است. در حالی که وظایف خشن و سنگین اجتماعی، بر عهده مرد است و سهم بیشتری از قدرت و دوراندیشی به او اختصاص یافته است. بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم، باید پاره‌ای از وظایف اجتماعی - که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمل شدید دارد - بر عهده مردان و وظایفی که ظرافت، عواطف و احساسات لطیف‌تری را می‌طلبد، بر عهده زنان گذاشته شود.<sup>۴۳۲</sup>

قرآن کریم - با توجه به اینکه لازمه عدالت، عدم تشابه بین زنان و مردان در برخی از رونا‌های حقوقی است<sup>۴۳۳</sup> - می‌فرماید: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۴۳۴</sup>؛ «و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنان است، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آنان برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است».

در تفسیر مجمع البیان آمده است<sup>۴۳۵</sup>: روزی ام سلمه یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کرد: چرا مردان به جهاد می‌روند و زنان جهاد نمی‌کنند. چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده است؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می‌رفتیم و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم! همانند این پرسش‌ها را دیگر زنان نیز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح کرده بودند که این آیه نازل شد: «برتری‌هایی که خداوند نسبت به برخی از شما بر بعضی دیگر قرار داده، آرزو نکنید [این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام زندگی و اجتماع شما و طبق اصل عدالت است؛ با این حال] مردان و زنان، هر کدام بهره‌ای از کوشش‌ها و تلاش‌ها و موقعیت خود دارند [و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد] و از فضل [و رحمت و برکت] خدا درخواست کنید و خداوند به هر چیز دانا است».<sup>۴۳۶</sup>

## دو. حضور در خانواده

<sup>۴۳۱</sup> (۴). جهت آگاهی بیشتر نگاه: هادی، حسینی و ... کتاب زن، (تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۱)، صص ۲۷-۴۹۲.

<sup>۴۳۲</sup> (۱). نگاه:

الف. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، بخش هفتم، صص ۱۹۰-۱۶۷.

ب. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۶۴ ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره.

<sup>۴۳۳</sup> (۲). تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۶ ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره.

<sup>۴۳۴</sup> (۳). بقره (۲)، آیه ۲۲۸.

<sup>۴۳۵</sup> (۴). فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۷۳ نگاه کنید: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۶۲، ذیل آیه ۳۲، سوره نساء.

<sup>۴۳۶</sup> (۱). نساء (۴)، آیه ۳۲.

اسلام اهتمام جدی به حضور زن در خانواده دارد. برای روشن شدن اهمیت این مطلب، توجه به چند نکته بایسته است:

## ۲-۱. اهمیت خانواده

خانواده دارای کارکردهای مختلف و مهمی است. این کارکردها، گستره وسیعی دارد و شامل عرصه‌هایی چون بهداشت روانی، جامعه‌پذیری، کارکرد اقتصادی و جنسیتی می‌شود<sup>۴۳۷</sup>. به طور خلاصه می‌توان برخی از کارکردهای خانواده را چنین برشمرد:

الف. خانواده، کانون تربیت اولیه فرزندان است.

ب. خانواده، کانون پرورش و رشد محبت و عواطف انسانی است.

پ. خانواده، ریشه ایجاد ارتباطهای انسانی است.

ت. خانواده، کانون پرورش و انتقال ارزش‌ها است.

ث. خانواده، سرچشمه انتقال اصول وراثتی و ژنتیکی است.

ج. نیازهای بدنی و روانی زن، برای مادر شدن، زایمان و ... در خانواده برآورده می‌شود.

چ. نیاز شدید پدر برای مسئولیت‌شناسی، خدمت‌کاری و ... در خانواده است.

ح. بقای نسل سالم و با پشتوانه طبیعی و متعادل در خانواده ممکن است.

خ. خانواده ریشه اصلی پرورش حس تعهدشناسی، مسئولیت‌پذیری، قانون‌گرایی و ضابطه‌پذیری است<sup>۴۳۸</sup>.

## ۲-۲. خانواده و حضور زن

---

<sup>۴۳۷</sup> (۲). جهت آگاهی بیشتر نگاه: سیدهادی، حسینی و ...، کتاب زن، صص ۵۲۵-۵۳۱.

<sup>۴۳۸</sup> (۱). همان، ص ۵۳۱.

زن در خانواده، از جایگاهی انحصاری و بدیل ناپذیر برخوردار است؛ به گونه‌ای که بدون زن، خانواده هیچ معنا و مفهومی ندارد. در هر اجتماعی حضور پررنگ و نقش آفرین زن در خانواده اساسی‌ترین رکن این نهاد مهم و پرارزش به حساب می‌آید<sup>۴۳۹</sup>.

بی‌توجهی به این مسئله، بیگانه‌سازی زنان به نقش خطیر خود در خانواده و کم‌رنگ‌سازی نقش آنان خطرات بزرگی در پی دارد.

## ۲-۳. پیامدهای اشتغال زن

اشتغال زن دارای پیامدهای مثبت و منفی متعددی است. این امر آثار منفی‌ای بر کودکان دارد و باعث سست شدن کانون خانواده می‌شود.

احساس استقلال و ناوابستگی برخی از زنان شاغل نسبت به مرد، به نیروی گریز از مرکز (خانواده) تبدیل شده و کانون خانواده را در معرض تلاشی و گسست قرار می‌دهد<sup>۴۴۰</sup>.

## ۲-۴. راه حل

منع مطلق زنان از فعالیت‌های بیرون از منزل، در برخی شرایط، موجه به نظر نمی‌رسد. از طرفی همسان‌انگاری زن و مرد در این جهت درست نیست. بنابراین بهترین گزینه رعایت تعادل و تناسب است. ملاحظه و ویژگی‌های جسمی، روحی و روانی زن و مرد در این زمینه، کاملاً بایسته است. با توجه به این مسئله پاره‌ای از مشاغل برای زنان نامناسب می‌نماید:

الف. مشاغل سخت، خسته‌کننده و نیازمند به قدرت بدنی زیاد.

ب. مشاغل خشن؛ مانند: فعالیت‌های نظامی، بخشی از فعالیت‌های انتظامی و دیگر مشاغلی که به طور معمول برخورد با بزهدکاران و صدور احکام تنبیهی و خشن را به دنبال دارد.

ج. مسئولیت‌های پردغدغه و نیازمند فعالیت‌های توأم با بحران و اضطراب، همچون بسیاری از مناصب و مسئولیت‌های اجتماعی.

---

<sup>۴۳۹</sup> (۲). نگا: خصوصیات روح زن، ص ۲۲ ق: همان، ص ۵۲۵.

<sup>۴۴۰</sup> (۳). همان، ص ۵۸۵-۵۸۶.



د. مشاغلی که زمان زیادی را اشغال می‌کند و محدودیت فراوانی در رابطه زن با خانه ایجاد می‌کند و نقش ارزنده مادری او را کم رنگ می‌سازد.

به نظر می‌رسد الگوی یاد شده، نه جنبه تحمیلی، بلکه داوطلبانه برای زنان دارد.

آزادی هرگونه مشاغل برای زنان در کشورهای غربی و عدم استقبال بسیاری از زنان در این گونه کارها، نشانگر ناسازگاری آنها با طبیعت زنان است. بر این اساس، گفته شده است: «زن و مرد سنگربانان دو سنگرند و چنانچه زن، سنگر خود را رها کند، جامعه از آن ناحیه آسیب پذیر می‌شود. زنی که وظایف خاص خود را فراموش کرده و حریصانه به دنبال تکالیف مردانه برود، در واقع خود و اهمیت نقش خود را نمی‌شناسد و لذا خویشتن را موجودی فقیر می‌داند و برای جبران این حقارت کاذب، پا در جای مردان می‌گذارد»<sup>۴۴۱</sup>.

### سه. پاسداشت حرمت و کرامت زن

اسلام به حفظ حرمت زن، پاسداشت کرامت وی و تأکید بر حفظ عفت و پاکدامنی او اهتمام ویژه‌ای دارد. از فلسفه‌های محدود سازی مناصب اجتماعی زنان، توجه دادن به جایگاه بلند آنان در آیین الهی، فراهم آوردن ضمانت کافی برای حفظ امنیت و پاکدامنی و جلوگیری از آسیب پذیری آنها در سایه روابط گسترده اجتماعی و اختلاط بیش از حد با مردان است.<sup>۴۴۲</sup>

### زن و قضاوت

از آنچه در اینجا و در بررسی مسئله شهادت زنان گذشت، روشن می‌شود که قضاوت از جهاتی چند برای زن مناسب نیست؛ از جمله:

۱. تمرکز عمده انرژی روانی زن به دنیای درون و هیجان پذیری بیشتر او، موفقیت زن را در شناخت دقیق و کالبد شکافی منازعات - که لازمه صدور رأی درست است - کاهش می‌دهد.

۲. صدور احکام تنبیهی و خشن، مانند حکم اعدام و امثال آن، با روحیات و عواطف زن سازگار و متناسب نیست و به طور معمول وی تاب تحمل آنها را ندارد و در نتیجه موجب تعارضات و کشمکش‌های درونی و ایجاد فشارهای روانی بر وی می‌گردد.

<sup>۴۴۱</sup> (۱). کتاب زن، ص ۵۸۰؛ به نقل از: خصوصیات حیات روح زن، ص ۲۸ و ۲۹.

<sup>۴۴۲</sup> (۱). نگا: محمدی گیلانی، شایستگی زنان برای عهده‌داری قضاوت، فقه اهل بیت، تابستان ۱۳۷۶، شماره ۱۰، ص ۱۱۴.

بنابراین قاضی نبودن زن، یکی از دستورات حکیمانه اسلام در حمایت از زن است؛ زیرا قضاوت، تنها نیازمند علم نیست تا با آموزش جبران شود؛ بلکه برخورد با انواع بزهکاران و صدور احکام خشن در برابر آنان، با روحیات لطیف زن، سازگار نمی‌نماید. تجربه چند ساله اخیر نشان داده است که چند مورد استفاده از زنان، در برنامه‌های قضایی، موجب ابتلای برخی از آنان به بیماری‌های شدید عصبی و روانی شده است و برخی از آنها پس از چند صباچی، درخواست کناره‌گیری از این کار کرده‌اند. بنابراین کشاندن زن در این صحنه‌ها، امتیازی برای زن نیست؛ بلکه انهدام و نابودی شخصیت او است.

از طرف دیگر تصدی امر قضا- به عنوان یک واجب کفایی- بیش از آنکه حق باشد، تکلیف است. از این رو در بعضی از روایات، تعبیر **لیس علی المرأة آمده است**؛ یعنی، بر عهده زنان این تکلیف تحمیل نشده و تعبیر **لیس للمرأة نیامده است**.

پس حقی از او دریغ نشده؛ بلکه به لحاظ رعایت حال او، تکلیفی بر وی تحمیل نگشته است و زن، وظیفه‌ای برای تصدی امر قضا ندارد.

## ۳۶. برده‌داری در اسلام

پرسش. چرا اسلام که دین آزادی و رهایی بخش است، برده داری را به طور کلی لغو نکرد؟

اسلام تمام افراد بشر را از یک پدر و مادر می‌داند و هیچ امتیازی برای رنگ، ثروت، مقام، قبیله، نژاد و ... قائل نمی‌شود. اسلام تنها امتیاز را تقوا می‌شمرد و گرامی‌ترین مردمان را، پرهیزگارترین آنان می‌داند.<sup>۴۴۳</sup> اسلام، مردم را مانند دانه‌های شانه با هم برابر می‌داند؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **الناس کلهم سواء** کاسنان المشط<sup>۴۴۴</sup>؛ «مردم مانند دانه‌های شانه برابرند». در نگاه اسلام، نابودی ملت‌ها و اقوام مختلف، ناشی از عدم مساوات آنان در برابر قانون حق و اجرا نشدن آن در سطح جامعه است. این رویکرد، بر خلاف نظر ارسطو است که می‌خواهد ثابت کند، غلام و برده فطرتاً وجود داشته و وجود خواهد داشت! به عبارت دیگر بردگی نزد عده‌ای فطری است و خداوند عده‌ای از مردم را آفریده تا برده و غلام دیگران باشند!<sup>۴۴۵</sup>

اسلام، بردگی را فطری نمی‌داند و اعتقاد ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده است: یکی، آزاد و دیگری غلام و برده. اما اسلام برخلاف اعتقاد مردم روم، یونان باستان و عربستان، در حق بردگان- مبنی بر اینکه آنان هیچ گونه حقوق اجتماعی ندارند- ضمن احترام به شخصیت ایشان، آنان را در صف بقیه مردم شمرده و برای

<sup>۴۴۳</sup> (۱) حجرات (۴۹)، آیه ۱۴.

<sup>۴۴۴</sup> (۲) صدوق، من لایحضره الفقیه، (قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ه. ق)، ج ۴، ص ۳۷۹.

<sup>۴۴۵</sup> (۳) نگا: شارل، منتسکیو، روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی، (تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵)، ص ۴۱۵.

آنان حقوق متناسب وضع کرده است. اگر احیاناً در حقوق آنان، اختلاف ناچیزی دیده می‌شود، به جهت مصلحت خود بردگان و رعایت مصالح اجتماع بوده و هیچ‌گونه تحقیر و توهینی در آن منظور نبوده است.

اسلام بر خلاف روش‌های ظالمانه و غیرانسانی بسیاری از نقاط جهان، شالوده یک روش عادلانه را پی‌ریزی کرد و در مجموع شرایطی برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند.

حتی حکومت «ممالیک»، مدت‌ها بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدار شد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، آنان را از سراسر دنیا مشتاق پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به وطن خود، همراه با آزادی، مبلغ و مروج دین اسلام شدند.

اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و راه آزادی بردگان را گشود. به یقین یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزان نیز مشمول همین قاعده بودند. آنان که در جنگ با مسلمانان اسیر می‌شدند و یا به صورت کالای تجاری وارد ممالک اسلامی می‌گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و همانند دیگر مردم، در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. مالکیت کنیز، شبیه عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک می‌گردید. گفتنی است که مادر برخی از ائمه علیهم السلام نیز کنیز بوده‌اند؛ حتی در تاریخ آمده است که مادر امام زمان (عج) هم کنیزی رومی بوده است.

اکنون این پرسش پدید می‌آید که با آن همه توجه اسلام، نسبت به غلامان و آزادی آنان، چرا اسلام یکباره بردگی را لغو نکرد و راه‌های برده‌داری را از بین نبرد؟

در پاسخ به این مسئله باید به چند نکته اساسی توجه کرد:

## یک. الغای بردگی

الغای یکباره بردگی به طور کامل در آن زمان ممکن نبود، زیرا:

۱-۱. نظم اقتصادی مردم آن روز به هم می‌خورد و زندگی از هم می‌پاشید. از این جهت، اسلام راه دیگری را پیش گرفت که در ضمن آن، بردگی به تدریج از بین می‌رفت؛ بدون آنکه نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه، از هم گسسته شود. از این رو در مرحله نخست، همگان را ترغیب به کار و کوشش و دوری از تنبلی، بی‌کاری و عیاشی نمود تا جامعه از وضعیت سابق - که همه کارها بر دوش بردگان بود - فاصله گیرد. سپس راه‌های زیادی برای رهایی بردگان قرار داد تا به تدریج، هم بردگی لغو گردد و هم مردم به زندگی فعال و به دور از عیاشی، عادت کنند.

۱-۲. برخی از اندیشمندان، آزادی دفعی بردگان را خطر آفرین می‌دانند. منتسکیو درباره رها ساختن دسته جمعی بردگان در یک زمان، چنین می‌نویسد: «آزاد کردن عده بی شماری از غلامان به وسیله وضع یک قانون مخصوص، صلاح نیست؛ زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه می‌گردد و حتی معایب اجتماعی و سیاسی دارد. برای مثال در ولسینی چون غلامان آزاد شده حق رأی دادن در انتخابات را پیدا کرده بودند، حائز اکثریت گردیده و قانونی وضع کردند که به موجب آن، هر کس از افراد آزاد عروسی کند، یکی از غلامان آزاد شده باید در شب اول عروسی با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم او را تسلیم داماد کند! بنابراین آزاد کردن غلامان، باید تدریجی و همراه با فرهنگ سازی‌های لازم و مناسب باشد. برای مثال قانون گذار ممکن است اجازه دهد، غلامان از عواید کارهایشان خود را از ارباب خویش خریداری نموده، و یا دوره غلامی را محدود کنند»<sup>۴۴۶</sup>. به این کار مکاتبه می‌گویند که قرن‌ها قبل از مونتسکیو، در قوانین اسلامی وضع شده و جزئیات آن در کتاب‌های فقهی آمده است.

۱-۳. گوستاولوبون می‌گوید: «از آنجایی که بردگان از دیرزمان، تحت رقیت زیست کرده و در اثر زندگی طفیلی خود، بی تجربه و بی استعداد بار آمده‌اند. از این جهت اگر اسلام، همه آنها را یکباره از قید بردگی آزاد می‌ساخت، ممکن بود در اثر نداشتن تجربه کافی و لیاقت، قادر به تشکیل زندگی مستقل و اداره آن نباشند. در نتیجه مانند غلامان قدیم آمریکا- که بعد از آزاد شدن بر اثر علت یاد شده، به کلی نیست و نابوده شده‌اند- از بین می‌رفتند»<sup>۴۴۷</sup>.

از این رو قانون گذار اسلام، در عین آنکه برای خلاصی بردگان، فکری اساسی و برنامه کاملی تنظیم کرده، از امور یاد شده غفلت نورزیده است.

۱-۴. امکانات حکومت تازه تأسیس آن زمان، به گونه‌ای نبود که بتواند اسیران جنگی را در اماکن خاصی مثل زندان‌ها، نگهداری کند. بدین جهت اسیران در میان جنگاوران تقسیم می‌شدند. آنان بردگان را به خانه‌های خود می‌بردند تا هم امنیت جانی‌شان تضمین شود و هم پراکنده شده و امکان اجتماع و شورش نداشته باشند. از طرف دیگر ناچار به تغذیه آنان بودند و در مقابل از کار آنها نیز استفاده می‌کردند.

مارسل بوازار در این باره می‌نویسد: «اسلام به خاطر تأمین جانی و جلوگیری از تجاوز به اسیران جنگی، آنها را طبق ضوابطی در قبایل عرب، به عنوان برده یا کنیز تقسیم می‌کرده؛ ولی به تدریج آنان را از تمامی حقوق شهروندان مسلمان، بهره‌مند می‌ساخته است»<sup>۴۴۸</sup>.

<sup>۴۴۶</sup> (۱). منتسکیو، روح القوانين، ص ۴۲۸، تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم، (۱۳۵۵).

<sup>۴۴۷</sup> (۲). گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۴۸۲.

<sup>۴۴۸</sup> (۱). مارسل، بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۸)، ص ۴۹.

۱-۵. در جنگ‌هایی که بین مسلمانان و غیر مسلمین وجود داشت، کافران، اسیران مسلمان را برده می‌ساختند. از این رو اسلام ناچار به مقابله به مثل بود و اگر می‌خواست غیر از این عمل کند، نیرو و هزینه سنگین لازم برای نگه‌داری اسیران و جلوگیری از قیام و شورش آنان نداشت و نمی‌توانست مانع فرار و پیوستن آنها به جبهه دشمن شود. از طرف دیگر برده شدن مسلمانان، زمینه تضعیف روحی مسلمین و جنگ روانی کافران را فراهم می‌کرد.

## دو. پیشتازی اسلام در منع بردگی

اسلام تمام راه‌هایی را که برای برده ساختن دیگران، در دوران‌های گذشته رواج داشت - به جز جنگ - نامشروع دانست. برخی از این راه‌ها عبارت بود از:

۱-۲. یورش ناگهانی به منظور گرفتن اسیر و بنده.

۲-۲. در مواردی که مدیون از پرداخت دین خود عاجز بود، صاحب دین او را در عوض آن، برده خود می‌ساخت.

۲-۳. فروختن افراد آزاد و یا فرزندان خود به دیگران.

اسلام هیچ راهی برای برده‌سازی افراد را جایز نمی‌داند؛ جز آنکه شخص کافر در جنگ علیه اسلام و مسلمین به اسارت درآمده باشد. از طرف دیگر این مسئله هم تابع شرایط زمان و مکان و با صلاح‌دید پیشوای مسلمانان است و اگر او برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست، می‌تواند وجهی به عنوان فدیة بگیرد و آزادشان کند و یا آنان را مورد عفو قرار دهد.<sup>۴۴۹</sup>

بنابراین تنها عاملی که در اسلام مجوز گرفتن بنده و کنیز است، اسارت در جنگ است. حال آیا به رسمیت شناختن حق حیات برای کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزند و با دین حق مبارزه می‌کنند؛ جز از روی تفضل الهی است؟! اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده و کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و معرکه جنگ روا ندانسته است؛ لیکن باید دایره فعالیت و آزادی چنین افرادی - که از آزادی خود سوء استفاده نموده و در نبرد علیه دین خدا و مؤمنان شرکت جست‌ه‌اند - به گونه‌ای محدود گردد. در عین حال آموزه‌های بسیاری در اسلام برای رهایی آنان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.<sup>۴۵۰</sup>

<sup>۴۴۹</sup> (۱). ر. ک: المیزان، ج ۶؛ زین العابدین قربانی، اسلام و حقوق بشر.

<sup>۴۵۰</sup> (۲). صادق، ایرجی، بردگی در اسلام.

## سه. حقوق بردگان

اسلام روابط برده و برده‌دار را به گونه‌ای کاملاً انسانی و عادلانه درآورد و راه هرگونه ظلم و بیدادگری در این روابط را مسدود ساخت و با اصول اخلاقی خود، چهره دیگری از اصول برده‌داری و حقوق بردگان را در تاریخ به نمایش گذاشت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روزی مردی را سوار بر مرکبش دید که غلامش در قفای او پیاده روان بود. آن حضرت فرمود: «غلامت را هم سوار کن، او برادر تو است و روح او مثل روح تو».<sup>۴۵۱</sup>

## چهار. راه‌های آزادی بردگان

اسلام راه‌های ابتکاری متعددی را برای آزادی تدریجی بردگان اعلام نمود؛ از جمله:

۴-۱. آزادی برده را از عبادات بزرگ قرار داد. پیشوایان اسلام نیز در عمل به این عبادت، اهتمام والایی داشتند. به عنوان نمونه امام سجاد علیه السلام در طول حیات شریف خود، حدود یکصد هزار برده را خرید و آزاد ساخت.<sup>۴۵۲</sup>

۴-۲. کفاره واجب برخی از گناهان را آزادی برده قرار داد.

۴-۳. خرید و فروش ام ولد<sup>۴۵۳</sup> را منع کرد. این مسئله خود به خود، موجب آزادی کنیزانی می‌شد که از طریق ارباب خود صاحب فرزند می‌شدند.

۴-۴. مالکیت فرزند بر پدر و مادر خویش را منع نمود. این مسئله نیز منتهی به آزادسازی ام ولد می‌شد.

۴-۵. به بردگان حق کتابت و قرارداد با صاحبان خویش داد تا بتوانند با کار و تلاش به آزادسازی خویش بپردازند، یا مدت بردگی و گستره آن را محدود سازند.

این مسئله باعث می‌شد که بردگان با اراده و عزم خویش، در جست و جوی آزادی برآمده و در راه آن بکوشند و سپس از ثمرات آن به خوبی بهره گیرند.

<sup>۴۵۱</sup> (۳). تاریخ بردگی، ص ۷۴.

<sup>۴۵۲</sup> (۱). رسول، جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیه السلام، (قم: انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۶)، ص ۲۸۰.

<sup>۴۵۳</sup> (۲). ام ولد، کنیزی را گویند که از ارباب خود صاحب فرزند شده است.

۴-۶. در یکی از جنگ‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله با اسیران برده شرط کرد که هر کس ده مسلمان را سواد بیاموزد، آزاد خواهد شد. اسلام از این طریق استفاده‌های فرهنگی مناسبی نمود. این کار علاوه بر آنکه به نفع مسلمانان بود، بردگان نیز در برخورد با مسلمین با عقیده و مکتب آنان بیشتر آشنا می‌شدند و زمینه برای اسلام آوردن آنها فراهم می‌شد.<sup>۴۵۴</sup>

مارسل بوزار- ضمن بررسی امتیازات روش اسلام در برخورد با مسئله بردگی - می‌نویسد: «دیگر از تعالیمی که قرآن کریم در مسائل مربوط به برده و کنیز داده و نشانه خصلت انسان دوستی اسلام است، تشویق مسلمانان به آزاد ساختن برده و گماشتن او به کارهای متناسب با استعداد و مهارت او است. در راه اجرای هر چه بهتر این برنامه انسانی، اسلام کمک هزینه‌ای را از بیت‌المال اختصاص داده است؛ بدین ترتیب که پرداخت وجوهی را به منظور بهبود شرایط زندگی و آزاد ساختن و به کار شایسته گماشتن بردگان بابت زکات، پذیرفته است.<sup>۴۵۵</sup> مهم‌تر از همه اینها، آزادی برده بنا به خواست او و پرداخت سرمایه لازم بدو و نیز زناشویی با کنیزانی است که به ازدواج موافقت داشته‌اند (جهت احتراز از زنا و کام‌جویی به اجبار)<sup>۴۵۶</sup>. پافشاری اسلام در آزادی برده و پرداخت سرمایه‌ای برای کار تولیدی به او، تنها آزادی ظاهری نباید تلقی شود. این عمل آزادی اقتصادی او را نیز تضمین می‌کرد و از بهره‌کشی آینده او به وسیله پولدار یا متنفذ دیگری، جلوگیری می‌نمود.

قوانین آزادی بردگان در آمریکا، کوچک‌ترین کمک مادی به برده آزاد شده نمی‌کرد. غالباً به علت دشواری‌های اقتصادی و بیکاری، بردگان سیاه پوست چندان از آزادی خود استقبال نکردند و پس از مدتی سرگردانی و بلا تکلیفی و تیره‌روزی به سوی ارباب نخستین خود باز گشتند. در حالی که اسلام با روشن بینی، ضمن مبارزه با بهره‌کشی و بیکاری انسان‌ها، جلوگیری از عدم تعادل اقتصادی جامعه را نیز پس از آزادی

---

<sup>۴۵۴</sup> (۳). برای مطالعه بیشتر ر. ک:

الف. سیدمحمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۶ (عربی و ج ۱۱۲ فارسی)، ذیل آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰؛

ب. موسوی زنجانی، اسلام و مسئله آزادی، بردگی؛

پ. حجتی کرمانی، از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم؛

ت. ناصر، مکارم شیرازی، فرآورده‌های دینی؛

ث. بیدار فکر، برده‌داری در روم باستان؛

ج. اسدالله، مبشری، حقوق بشر؛

ح. محمد علی، گرامی، نگاهی به بردگی؛

خ. صادق، ایرجی، بردگی در اسلام؛

د. مصطفی، حسینی، بردگی از دیدگاه اسلام.

<sup>۴۵۵</sup> (۱). بقره (۲) آیه ۱۷۷.

<sup>۴۵۶</sup> (۲). نور (۲۴)، آیه ۳۳.

بردگان، پیشی بینی کرده است. توصیه به رفتار شایسته و نیکوکاری نسبت به پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، همسایگان و در راه ماندگان، خدمتکاران و بردگان را نیز در بر می گیرد<sup>۴۵۷</sup>.

در صدر اسلام- به خصوص دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله- بردگان نه تنها آزاد می شدند؛ بلکه از تعلیم و تربیت و مراقبت‌هایی بهره‌مند می گردیدند. ذکر موارد، لازم به نظر نمی‌رسد؛ تنها به داستان «زید» اشاره می‌شود که برده‌ای آزاد شده است. وی به مقام صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و کتابت قرآن و حدیث رسید و فرزند او اسامه، از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام بود. بلال حبشی نیز به فرمانداری مدینه رسیده است. در ادوار بعد، قطب‌الدین آیبیک، برده‌ای بوده که امپراتوری بزرگ اسلام را در سرزمین هندوستان بنیان نهاد<sup>۴۵۸</sup>.

## ۳۷. عربی خواندن نماز

پرسش. آیا می‌توان نماز را به فارسی خواند؟

خواندن نماز به زبان عربی، حکمت‌های متفاوتی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. غنای زبان عربی از جهت واژگانی، ساختاری و معنایی- به ویژه در حوزه معارف دینی- به گونه‌ای است که با دیگر زبان‌ها قابل قیاس نیست. بررسی‌های انجام شده، نشان می‌دهد که برخی از مفاهیم قرآنی، در زبان‌های دیگر معادل ندارد.

رایج‌ترین آیه قرآن؛ یعنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به هیچ زبانی ترجمه دقیق نشده است و گویی هیچ مترجمی نمی‌تواند معادل‌های دقیق برای برخی از واژه‌های به کار رفته در آن بیابد.

جالب است بدانید که برخی از مترجمین قرآن در مواردی به جای معادل‌گذاری، خود واژه‌های قرآن را به کار می‌برند و از این طریق، واژه‌های قرآن وارد بسیاری از زبان‌ها (چون فارسی، انگلیسی و ...) شده است. به عنوان مثال، مارمادوک پیکتال- یکی از مترجمان نامدار قرآن به زبان انگلیسی- هرگز کلمه doG را به جای «الله» به کار نبرده است؛ بلکه "halla" را استعمال نموده و آن را از جهات متعددی برتر از "doG" می‌داند. بنابراین فارسی‌سازی نماز، مساوی با از دست دادن بسیاری از وجوه معنایی دقیق و ژرف نماز است.

۲. لطافت و زیبایی و اعجازین بودن سوره‌های قرآن، در صورت ترجمه از دست خواهد رفت و زیباترین ترجمه‌های بشری، هرگز جانشین لطافت و زیبایی کلام خداوند و آهنگ دلنشین و دل‌نواز آن نخواهد شد.

<sup>۴۵۷</sup> (۳). نور (۲۴)، آیه ۳۹.

<sup>۴۵۸</sup> (۱). مارسل، بوازار، همان، صص ۴۸-۴۹.



«مارمادوک پیکتال»- در مقدمه ترجمه انگلیسی خود از قرآن- می نویسد: «قرآن را نمی توان ترجمه کرد؛ زیرا نغمه و آوای بی نظیر و آهنگ دلنشین آن، انسان را دگرگون می سازد و او را به خشوع و گریه و یا شور و شوق وا می دارد»<sup>۴۵۹</sup> ..

۳. زبان عربی نه تنها زبان یک قوم؛ بلکه زبان دین ما است و آشنایی با آن، ما را مستقیماً با پیام خدا و سنت قولی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام آشنا می سازد.

عربی بودن نماز، موجب انس و ارتباط دائمی مسلمانان با زبان دین و کتاب آسمانی می شود و زمینه آشنایی هرچه بهتر و مستقیم تر از معارف دینی را فراهم می آورد.

۴. از منظر جامعه شناسی، زبان، یکی از مهم ترین ابزارهای انتقال و پویایی فرهنگی است. فرهنگ پذیری (noitarutluca) و جامعه پذیری (noitazilaicoS) در حد بسیار بالایی و امدار زبان می باشد. اگر استعمار جدید (msilainoloc oen) با تمام توان در بسط زبان خود می کوشد، از آن رو است که بهترین راه تحمیل فرهنگ و بیگانه سازی ملت ها با هویت خویش، در گرو تغییر زبان و ادبیات آنها است.

برای مسلمانان، پیوند دائمی و فزاینده با زبان عربی- که حاوی فرهنگ، ادبیات و معارف دینی است- یک ضرورت اجتناب ناپذیر است و بدون آن جامعه اسلامی، با شتاب بیشتری دستخوش استحاله فرهنگی خواهد شد. از این رو شارع مقدس اسلام از طریق نمازهای پنجگانه، پیوند با زبان دین را نهادینه و دائمی ساخته تا به این وسیله انتقال و پویایی فرهنگ اسلامی، در همه نسل ها و صیانت آن در برابر تهاجمات فرهنگی بیگانگان، در حد بالایی تضمین شود.

۵. یکی از ابزارهای وحدت انسان ها اشتراک در زبان است و نماز الگویی بسیار زیبا از وحدت بشری را به نمایش می گذارد. پرستش خدای یگانه در سراسر جهان با افعال، اذکار و زبان واحد، چیزی است که در هیچ جای جهان، نظیری برای آن نمی توان یافت.

دکتر محمد جواد شریعت، خاطره برخورد با مرحوم حاج آقا رحیم ارباب را چنین بیان می کند:

سال ۱۳۳۲ شمسی بود، من و عده ای از جوانان پر شور آن روزگار، پس از تبادل نظر و بحث و مشاجره، به این نتیجه رسیده بودیم که چه دلیلی دارد نماز را به عربی بخوانیم؟ چرا نماز را به زبان فارسی نخوانیم؟ عاقبت تصمیم گرفتیم نماز را به فارسی بخوانیم و همین کار را هم کردیم. والدین کم کم از این موضوع آگاهی یافتند

و به فکر چاره افتادند. آنها پس از تبادل نظر با یکدیگر، تصمیم گرفتند با نصیحت ما را از این کار باز دارند و اگر مؤثر نبود، راهی دیگر برگزینند. چون پند دادن آنان مؤثر نیفتاد؛ ما را نزد یکی از روحانیان آن زمان بردند. آن روحانی وقتی فهمید ما به زبان فارسی نماز می خوانیم، به شیوه‌ای اهانت آمیز نجس و کافرمان خواند. این عمل او، ما را در کارمان راسخ تر و مصر تر ساخت.

عاقبت یکی از پدران، والدین دیگر افراد را به این فکر انداخت که ما را به محضر حضرت آیه‌الله حاج آقا رحیم ارباب ببرند و این فکر مورد تأیید قرار گرفت. آنان نزد آقای ارباب شتافتند و موضوع را با وی در میان نهادند. او دستور داد در وقتی معین، ما را خدمتش رهنمون شوند. در روز موعود ما را - که تقریباً پانزده نفر بودیم - به محضر مبارک ایشان بردند. در همان لحظه اول، چهره نورانی و خندان وی ما را مجذوب ساخت. آن بزرگ مرد را غیر از دیگران یافتیم و دانستیم که با شخصیتی استثنایی روبه رو هستیم. آقا در آغاز، دستور پذیرایی از همه ما را صادر و سپس به والدین ما فرمود: شما که به فارسی نماز نمی خوانید، فعلاً تشریف ببرید و ما را با فرزندانمان تنها بگذارید.

وقتی آنها رفتند، به ما فرمود: بهتر است شما یکی یکی خودتان را معرفی کنید و بگویید در چه سطح تحصیلی و چه رشته‌ای درس می خوانید. آن گاه به تناسب رشته و کلاس ما، پرسش‌های علمی مطرح کرد و از درس‌هایی مانند جبر، مثلثات، فیزیک، شیمی و علوم طبیعی مسائلی پرسید که پاسخ اغلب آنها از توان ما بیرون بود. هر کس از عهده پاسخ بر نمی آمد، با اظهار لطف وی و پاسخ درست پرسش رو به رو می شد.

پس از آنکه همه ما را خلع سلاح کرد، فرمود: والدین شما نگران شده‌اند که شما نمازتان را به فارسی می خوانید، آنها نمی دانند من کسانی را می شناسم که - نعوذ بالله - اصلاً نماز نمی خوانند. شما جوانان پاک اعتقادی هستید که هم اهل دین هستید و هم اهل همت. من در جوانی می خواستم مثل شما نماز را به فارسی بخوانم؛ ولی مشکلاتی پیش آمد که نتوانستم. اکنون شما به خواسته دوران جوانی ام جامه عمل پوشانیده‌اید، آفرین به همت شما. در آن روزگار، نخستین مشکل من ترجمه صحیح سوره «حمد» بود که لابد شما آن را حل کرده‌اید. اکنون یکی از شما که از دیگران مسلطتر است، بگوید **بسم الله الرحمن الرحيم** را چگونه ترجمه کرده است؟!

یکی از ما به عادت دانش آموزان، دستش را بالا گرفت و برای پاسخ دادن داوطلب شد. آقا با لبخند فرمود: خوب شد طرف مباحثه ما یک نفر است؛ زیرا من از عهده پانزده جوان نیرومند بر نمی آمدم. بعد به آن جوان فرمود: خوب بفرمایید «بسم الله» را چگونه ترجمه کردید؟ آن جوان گفت: طبق عادت جاری به نام خداوند بخشنده مهربان. حضرت ارباب لبخند زد و فرمود: گمان نکنم ترجمه درست «بسم الله» چنین باشد. در مورد «بسم» ترجمه «به نام» عیبی ندارد. اما «الله» قابل ترجمه نیست؛ زیرا اسم علم (خاص) خدا است و اسم خاص را

نمی‌توان ترجمه کرد؛ مثلاً اگر اسم کسی «حسن» باشد، نمی‌توان به آن گفت «زیبا». ترجمه «حسن» زیبا است؛ اما اگر به آقای حسن بگویم آقای زیبا، خوشش نمی‌آید. کلمه «الله» اسم خاصی است که مسلمانان بر ذات خداوند متعال اطلاق می‌کنند. نمی‌توان «الله» را ترجمه کرد، باید همان را به کار برد.

خوب «رحمن» را چگونه ترجمه کرده‌اید؟ رفیق ما پاسخ داد: بخشنده.

حضرت ارباب فرمود: این ترجمه بد نیست، ولی کامل نیست؛ زیرا «رحمن» یکی از صفات خدا است که شمول رحمت و بخشندگی او را می‌رساند و این شمول در کلمه بخشنده نیست؛ «رحمن»؛ یعنی، خدایی که در این دنیا هم بر مؤمن و هم بر کافر رحم می‌کند و همه را در کنف لطف و بخشندگی خود قرار می‌دهد و نعمت رزق و سلامت جسم و مانند آن عطا می‌فرماید. در هر حال، ترجمه بخشنده برای «رحمن» در حد کمال ترجمه نیست.

خوب، «رحیم» را چگونه ترجمه کرده‌اید؟ رفیق ما جواب داد: «مهربان».

آیه‌الله ارباب فرمود: اگر مقصودتان از «رحیم» من بودم - چون نام وی رحیم بود - بدم نمی‌آمد «مهربان» ترجمه کنید؛ اما چون رحیم کلمه‌ای قرآنی و نام پروردگار است، باید درست معنا شود. اگر آن را «بخشاینده» ترجمه کرده بودید، راهی به دهی می‌برد؛ زیرا «رحیم»؛ یعنی، خدایی که در آن دنیا گناهان مؤمنان را عفو می‌کند. پس آنچه در ترجمه «بسم الله» آورده‌اید، بد نیست؛ ولی کامل نیست و اشتباهاتی دارد. من هم در دوران جوانی چنین قصدی داشتم؛ اما به همین مشکلات برخورددم و از خواندن نماز فارسی منصرف شدم. تازه این فقط آیه اول سوره حمد بود، اگر به دیگر آیات پردازیم، موضوع خیلی پیچیده‌تر می‌شود. اما من معتقدم شما اگر باز هم بر این امر اصرار دارید، دست از نماز خواندن به فارسی بردارید؛ زیرا خواندنش، از خواندن نماز به طور کلی بهتر است.

در این جا همگی شرمنده و منفعل و شکست خورده از وی عذرخواهی کردیم و قول دادیم، ضمن خواندن نماز به عربی، نمازهای گذشته را اعاده کنیم. ایشان فرمود:

من نگفتم به عربی نماز بخوانید، هر طور دلتان می‌خواهد بخوانید. من فقط مشکلات این کار را برای شما شرح دادم. ما همه عاجزانه از وی طلب بخشایش و از کار خود اظهار پشیمانی کردیم. آیه‌الله ارباب، با تعارف میوه و شیرینی، مجلس را به پایان برد. ما همگی دست مبارکش را بوسیدیم و در حالی که ما را بدرقه می‌کرد، خدا حافظی نمودیم. بعد نمازها را اعاده کردیم و از کار جاهلانه خود دست برداشتیم.

بنده از آن به بعد گاهی به حضور آن جناب می‌رسیدم و از خرمن علم و فضیلت وی خوشه‌ها بر می‌چیدم. وقتی در دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران به تحصیل مشغول بودم، گاه نامه‌ها و پیغام‌های استاد فقید

مرحوم بدیع الزمان فروزانفر را برای وی می‌بردم و پاسخ‌های کتبی و شفاهی حضرت آیة‌الله را به آن استاد فقید می‌رساندم و این افتخاری برای بنده بود. گاه ورقه‌های استفتایی که به محضر آن حضرت رسیده بود، روی هم انباشته می‌شد. آن جناب دستور می‌داد آن‌ها را بخوانم و پاسخ را طبق نظر وی بنویسم. پس از خواندن پاسخ، اگر اشتباهی نداشت، آن را مهر می‌کرد. در این مرحله با بزرگواری‌های بسیار آن حضرت، رو به رو بودم که اکنون مجال بیان آنها نیست. خدایش بیامرزد و در دریای رحمت خویش غرقه سازد؛ **اَنَّهُ كَرِيمٌ رَحِيمٌ** ۴۶۰. ۴۶۱

## ۳۸. پوشش در نماز

پرسش. فلسفه حجاب کامل در نماز چیست؟ خدا که با همه محرم است، پس چرا در تاریکی و تنهایی که هیچ نامحرمی هم وجود ندارد، بانوان باید با پوشش کامل نماز بخوانند؟

یکم. نماز دارای آثار و فواید فراوان است. یکی از آنها، نهادینه کردن ارزش‌ها و تمرین پیوسته پاکی‌ها است. یاد خدا بزرگ‌ترین ارزش است و نمازهای پنج‌گانه این ارزش را در قلوب همگان نهادینه می‌کند.

حفظ حجاب و پوشش اسلامی نیز برای زنان یک ارزش گران بها و تعیین کننده است. خداوند متعال تمرین و یادآوری پیوسته آن را برای زنان در نماز واجب کرده است تا همواره بر حفظ آن پایدار باشند.

دوم. وجود پوششی یک‌پارچه برای تمام بدن و داشتن پوششی مخصوص برای نماز، توجه و حضور قلب انسان را بیشتر می‌کند و از تفرقه خاطر می‌کاهد و ارزش نماز را صدچندان می‌کند.

سوم. داشتن پوشش کامل در پیشگاه خداوند، نوعی ادب و احترام به ساحت قدس ربوبی است. از این رو برای مرد نیز در بر داشتن عبا و پوشاندن سر در نماز، مستحب است و همین ادب حضور در پیشگاه الهی، زمینه ساز حضور معنوی و بار یافتن به محضر حق می‌شود.

چهارم. حکم پوشش در نماز، با حفظ حجاب در برابر نامحرم تفاوت‌هایی دارد و با آن قابل مقایسه نیست. به عنوان مثال به فتوای غالب مراجع تقلید پوشاندن روی پا در برابر نامحرم واجب است؛ ولی در نماز - بدون حضور نامحرم - واجب نیست.

۴۶۰ (۱) - مجله پرسمان، پیش شماره ۴، صفحه ۶ و ۷.

۴۶۱ (۲) - جهت آگاهی بیشتر ر. ک: حمیدرضا، شاکرین، چرا نماز را به عربی بخوانیم، WWW.hehglah.ten

## ۳۹. فلسفه حرمت موسیقی

پرسش. فلسفه حرمت موسیقی (لهوی) و غنا چیست؟

با پژوهشی اندک در قرآن و روایات و دیدگاه برخی از روان‌شناسان و پزشکان، می‌توان موارد ذیل را از حکمت‌های حرمت موسیقی دانست:

۱. **گرایش به فساد:** غنا و آواز مطرب و لهوی، انسان را به سوی شهوت و فساد اخلاقی می‌کشاند و از راه پرهیزکاری باز می‌دارد. مجلس غنا و موسیقی، معمولاً مرکز مفاسد گوناگون است. در حدیثی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «غنا نردبان زنا است»<sup>۴۶۲</sup>.

امام صادق علیه السلام فرمود: «خانه‌ای که در آن غنا باشد، از فساد و فحشا مصون نخواهد بود»<sup>۴۶۳</sup>. و نیز: «غنا باعث پیدایش روح نفاق است»<sup>۴۶۴</sup>. روح نفاق همان آلودگی به فساد و کناره‌گیری از تقوا است. در تفسیر روح‌المعانی سخن یکی از سران قبایل را نقل می‌کند که به آنها می‌گفت: از غنا پرهیزید که حیا را کم می‌کند؛ شهوت را می‌افزاید؛ شخصیت را درهم می‌شکند؛ جانشین شراب می‌شود و همان کاری را می‌کند که مستی انجام می‌دهد<sup>۴۶۵</sup>.

۲. **غفلت از یاد خدا:** قرآن یکی از عوامل گمراهی را «لهو الحدیث»<sup>۴۶۶</sup> دانسته است. «لهو» چیزی است که انسان را چنان مشغول کند که باعث غفلت و بازماندن از کارهای مهم‌تر شود. گوش دادن به غنا قساوت قلب می‌آورد<sup>۴۶۷</sup> و در نتیجه باعث فراموشی خدا و معنویت می‌شود. از این رو در روایات اسلامی از «لهو الحدیث» به «غنا» تفسیر شده است<sup>۴۶۸</sup>؛ چه اینکه شنیدن غنا و موسیقی آن چنان اراده را سست و غریزه جنسی شخص را تحریک می‌کند که از یاد خدا و قیامت باز می‌ماند. در روایتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس به غنا و موسیقی (لهوی) گوش فرا دهد قطعه‌ای از سرب (روز قیامت) در گوش او آب می‌شود<sup>۴۶۹</sup> و شاید این تعبیر کنایه از آن است که گوش او از شنیدن سخن حق کر می‌شود.

<sup>۴۶۲</sup> (۲). «الغناء رقیة الزنا»: بحار الانوار، ج ۷۶، باب ۹۹، (باب الغناء)

<sup>۴۶۳</sup> (۳). «بیت الغناء لا تومن فیہ الفجیعة»: کافی، ج ۶، (باب الغناء)

<sup>۴۶۴</sup> (۴). «الغناء یورث النفاق»: وسائل الشیعة، ج ۱۲، باب ۹۹، (ابواب ما یکنس به)

<sup>۴۶۵</sup> (۵). به نقل از: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴

<sup>۴۶۶</sup> (۱). لقمان (۳۱)، آیه ۶

<sup>۴۶۷</sup> (۲). امام صادق فرمود: «ان الملاهی تورث قساوة القلب»: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۱۸

<sup>۴۶۸</sup> (۳). وسائل الشیعة، ج ۱۲، باب ۹۹، (ابواب ما یکتسب به)

<sup>۴۶۹</sup> (۴). «من استمع الی اللّٰه و یداب فی اذنه الآنک»: وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۴۸

۳. زیان بخشی غنا بر اعصاب: به گواهی برخی از پزشکان، غنا و موسیقی آثار زیان باری بر روی اعصاب دارد.<sup>۴۷۰</sup> و در حقیقت یکی از عوامل مهم تخدیر اعصاب به شمار می‌رود. مواد مخدر گاهی از راه دهان و نوشیدن وارد بدن می‌شوند (مانند شراب)؛ زمانی از راه بوییدن (مانند هروئین)؛ گاه از راه تزریق (مانند مرفین) و از راه حس شنوایی به جان و روان آدمی منتقل می‌شود (مانند غنا و موسیقی). از این رو بعضی از آهنگ‌ها چنان افراد را در نشئه فرو می‌برد که حالتی شبیه به مستی به آنها دست می‌دهد. البته گاهی به این حد و مرحله نمی‌رسد؛ ولی تخدیر خفیف ایجاد می‌کند و در پی آن آثار زیان باری روی اعصاب بر جای می‌گذارد و شخص را دچار افسردگی و مبتلا به فشار خون می‌کند.<sup>۴۷۱</sup>

باید دانست که هر موسیقی و آهنگی شاید برای اعصاب زیان بار نباشد؛ بلکه موسیقی تند و استفاده زیاد و افراط در آن باعث تخدیر اعصاب می‌شود؛ با وجود این پیامدهای منفی معنوی آن حتی در سایر موارد نباید کوچک شمردن شود.

### ۴۰. فلسفه حرمت قمار

پرسش. فلسفه حرمت بازی با شطرنج یا پاسور چیست؟ طبق نظر برخی از فقها این کار جایز است؛ پس چگونه چیزی که حرام بوده، اینک حلال شده است؟ مگر احکام دین ثابت نیست؟

در بیان احکام الهی، چند نکته را باید در نظر داشت:

**یکم.** احکام الهی، مبتنی بر مصلحت‌ها و مفسده‌ها است. گستره مصالح و مفاسد نیز، شامل ابعاد جسمی و روحی، فردی و اجتماعی و امور دنیوی و اخروی است.

**دوم.** احکام الهی برای پاسخ‌گویی به نیازهای (ثابت و متغیر) بشر است.

برای نیازهای ثابت، احکام ثابت و برای نیازهای متغیر، احکام متغیر وضع می‌شود.

**سوم.** احکام الهی، تابع موضوعات است و هر موضوعی، حکم خاص خود را دارد. از این رو ثبات و تغییر احکام، پیوند وسیعی با ثبات و تغییر موضوع دارد. بنابراین ثبات احکام دینی، به لحاظ استواری موضوعشان است و اگر موضوع عوض شود، دیگر ثبات حکم معنا ندارد. به عنوان مثال خوردن انگور حلال است؛ اما اگر همان انگور تبدیل به شراب شود، خوردن آن نیز حرام خواهد شد.

<sup>۴۷۰</sup> (۵). عبد الکریم عکاس، الغنا فی الاسلام، ص ۱۵۱

<sup>۴۷۱</sup> (۱). تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴؛ الغنا فی الاسلام، ص ۱۵۱

**چهارم.** تغییر موضوع، انواع مختلفی دارد: یکی از انواع آن، استحاله شیء (تغییر ماهوی) است؛ مانند آنچه در مثال بالا آمد. گونه دیگر آن، تغییر عنوان منطبق بر موضوع است. به عنوان مثال هر شیء نجسی که دارای منفعت حلال نباشد، از نظر شرعی قابل مبادله اقتصادی نیست. از این رو در گذشته فروش خون حرام بود؛ زیرا فاقد منفعت حلال بود. اما امروزه که با تزریق خون، می توان جان بیمارانی را از خطر مرگ رهانید، دارای منفعت حلال است.

بنابراین با آنکه تغییری در ماهیت خون پدید نیامده، عنوان منطبق بر آن تغییر کرده؛ یعنی، خون مصداق اموری واقع شده است که منفعت حلال دارند و قابل مبادله اقتصادی است.

**پنجم.** بازی با آلات قمار، در اسلام حرام است و حکم به حرمت بازی با پاسور، از باب آن است که به عنوان یکی از ابزارهای قمار شناخته می شود؛ هر چند با آن شرط بندی نکنند. بنابراین تا زمانی که به این عنوان شناخته شود، حکم آن حرمت خواهد بود. البته اگر مرجع تقلید در صدق عنوان آلت قمار بودن پاسور تردید کند، فتوا به حرمت نمی دهد.

در مقابل گفته شده است که شطرنج امروزه در سطح جهان، آلت قمار به حساب نمی آید؛ بلکه را نوعی وسیله بازی فکری شناخته می شود. بر این اساس شطرنج از نظر موضوع حکم شرعی، تغییر یافته است؛ یعنی، از آلت قمار بودن خارج شده و به تبع آن، حکمش نیز دگرگون شده است.

#### مضرات قمار

خداوند متعال قمار را در ردیف می گساری و بت پرستی و از کارهای پلید شیطانی دانسته و دستور به اجتناب از آن داده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۴۷۲</sup>؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! بدانید که شراب، قمار، بت ها و چوب های مخصوص برد و باخت، به تمامی پلید و ناپاک و از کارهای شیطانی است؛ پس از این کارها پرهیزید تا رستگار شوید».

«میسر»؛ یعنی، قمار و لذا قمارباز را «یاسر» گویند. ریشه آن «یسر» به معنای آسانی است و علت نامیدن قمار به «میسر»، این است که قمار باز با آن، مال دیگران را به آسانی و بدون زحمت به چنگ می آورد<sup>۴۷۳</sup>.

<sup>۴۷۲</sup> (۱) مائده (۵)، آیه ۹۰

<sup>۴۷۳</sup> (۲) سید علی اکبر، قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۶۳

از امام رضا علیه السلام نقل شده است: «المیسر هو القمار»<sup>۴۷۴</sup>؛ «میسر همان قمار است». بر اساس روایات متعددی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، بازی با آلات قمار نیز در ردیف «میسر» شمرده شده است. جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: میسر چیست؟

فرمود: هر آنچه که با آن قمار بازی کنند، حتی مانند قاب یا گردو»<sup>۴۷۵</sup>.

آیه بعد می فرماید: شیطان همواره در صدد ایجاد دشمنی و کینه تیزی میان شما و بازداشتن شما از یاد خدا و برپایی نماز است. قماربازی و می گساری، ابزار شیطان در نیل به این هدف است؛ آیا باز هم دست از این کار بر نمی دارید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»<sup>۴۷۶</sup>.

آیه ای دیگر، می گساری و قماربازی را در یک ردیف و از گناهان کبیره دانسته است؛ گرچه ممکن است احياناً دارای منافی هم باشد، اما قطعاً آثار زیان بار آن به مراتب بیشتر از سود آن است: «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»<sup>۴۷۷</sup>؛ «در باره شراب و قمار، از تو می پرسند، بگو: در آن دو، گناهی بزرگ، و سودهایی برای مردم است، و [لی] گناهشان از سودشان بزرگتر است.» و از تو می پرسند: «چه چیزی انفاق کنند؟» بگو: «مازاد [بر نیازمندی خود] را.» این گونه، خداوند آیات [خود را] برای شما روشن می گرداند، باشد که در [کار] دنیا و آخرت بیندیشید».

همچنین آمده است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا اَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالمُنْخَنِفَةُ وَالمَوْقُودَةُ وَالمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ»<sup>۴۷۸</sup>؛ «بر شما حرام شده است:

مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و [حیوان حلال گوشت] خفه شده، و به چوب مرده و از بلندی افتاده، و به ضرب شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد- مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید- و [همچنین] آنچه برای بتان سربریده شده، و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه؛ این [کارها همه] نافرمانی [خدا] است. امروز کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] دین

<sup>۴۷۴</sup> (۳). وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۹، ح ۳

<sup>۴۷۵</sup> (۴). «قیل یا رسول الله ما المیسر؟ فقال صلی الله علیه و آله: کل ما تقوم به حتی الکعب و الجوز»؛ همان، ح ۴

<sup>۴۷۶</sup> (۵). مائده (۵)، آیه ۹۱

<sup>۴۷۷</sup> (۱). بقره (۲)، آیه ۲۱۹

<sup>۴۷۸</sup> (۲). مائده (۵)، آیه ۳



شما نوید گردیده‌اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم. و هر کس دچار گرسنگی شود، بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد]، بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است». از این آیه می‌توان فهمید که تقسیم به «ازلام»<sup>۴۷۹</sup>، نوعی قمار بوده که در اسلام تحریم شده است.

پس بازی قمار که با برد و باخت مالی همراه است - اعم از اینکه با آلات قمار باشد یا با هر وسیله دیگری - حرام و داخل در عناوین «میسر» و «ازلام» است و نیز از نمونه‌های تصرف (ناروا) در مال دیگران است که براساس آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»<sup>۴۸۰</sup> حرام می‌باشد.

نکته مهم دیگر بازتاب روانی «قمار» است. قمارباز همیشه بازنده است؛ چون اگر برد، حریص تر می‌شود که باز هم قمار کند و به یقین او همیشه برنده نخواهد بود و در دفعه‌های بعدی، خواهد باخت!! از آنجا که این ثروت باد آورده است - نه نتیجه کار و کوشش - قدر آن را ندانسته و چه بسا به زودی آن را از دست بدهد. از نظر اخلاقی نیز قساوت قلب می‌خواهد که کسی اموال و دارایی و گاهی تمام زندگی و کاشانه دوستش را بگیرد و او و خانواده‌اش را به روز سیاه بنشانند و خود با دارایی آنها، به عیش و نوش پردازد!!

در بعضی از روایات وارد شده است<sup>۴۸۱</sup>: قریش آن قدر به قماربازی ادامه می‌دادند که حتی زن و بچه خود را بر سر آن گرو گذاشته و می‌فروختند! از این رو بازی با آلات قمار - حتی اگر بدون برد و باخت باشد - حرام شمرده شده است تا کسی به این وادی خطرناک نزدیک نشود. به عبارت دیگر احتمال دارد حرمت بازی با آلات قمار، جنبه حریمی داشته و موجب شود که جامعه اسلامی، به طور کامل از این گونه امور، فاصله گیرد و به آن نزدیک نشود.

---

<sup>۴۷۹</sup> (۱). اعراب دو گونه ازلام (تیرهای مخصوص) داشتند: «ازلام» امر و نهی و دیگری «ازلام قمار». «ازلام قمار» عبارت بود از ده چوب تیر به نام‌های فذ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب، معلی، سفیح، منیح و رغد. هفت تیر اولی دارای سهم بود به ترتیب از یک تا هفت سهم و سه تیر آخر سهمی نداشتند. در تفسیر مجمع‌البیان آمده است: شتری را سربریده و ۲۸ قسمت می‌کردند و قماربازان ده نفر به عدد تیرها بودند، آن گاه تیرها را مخلوط کرده، هر کس یک تیر برمی‌داشت؛ صاحب تیر «فذ» یک قسمت و صاحب تیر «توأم» دو قسمت، تا آنکه تیر «معلی» به نام او آمده بود، هفت سهم می‌برد و آنان که سه تیر «سفیح»، منیح یا رغد» به دست آنها آمده بود، نه تنها چیزی نمی‌بردند؛ بلکه پول شتر را هم می‌پرداختند (صص ۲۴۵-۲۴۴).

در آیه، این کار فسق دانسته شده است؛ یعنی، قمار و بازی با آلات قمار، گناهی بزرگ و خروج از طاعت خداوند و روی آوردن به معصیت است. همان، ص ۲۴۵ و نیز: علی اکبر، هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما، ج ۴.

روشن است که نه تیرهای قمار، خصوصیتی در تحریم داشته و نه حیوان و گوشت آن. بنابراین اموال به دست آمده از هر نوع، برد و باخت و حرام است (همان)؛ جز در مواردی مانند مسابقه تیراندازی یا اسب‌سواری که استثنا شده است

<sup>۴۸۰</sup> (۲). بقره (۲)، آیه ۱۸۸؛ نساء (۴)، آیه ۲۹ و نیز ر. ک: نساء (۴) آیه ۱۶۱؛ توبه (۹)، آیه ۳۴

<sup>۴۸۱</sup> (۱). ر. ک: وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، صص ۱۱۹-۱۲۱

از دیگر سو کسی که می‌بازد، می‌کوشد برای جبران شکست روحی و مادی خود، بازی را ادامه دهد و چون عصبانی شده، چه بسا تمام زندگی خود را ببازد و برای تسکین شکست و ناراحتی‌های خود، به انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی کشیده شود!! شاید بدین جهت است که در این آیات شراب و قمار با هم آمده است.

در خصوص بعضی از بازی‌ها (مانند شطرنج)، باید دانست که «فقه» مرز نهایی میان حرام و واجب را مشخص می‌کند؛ اما باید مواظب سایر آثار جانبی آنها بود. برخی مانند «شاننال شوده»، قهرمان شطرنج فرانسوی، بر آنند که شطرنج یک ورزش خسته‌کننده است ... پرداختن به شطرنج، سایر منابع ذهنی را از کار می‌اندازد و دیگر فعالیت‌های ذهن، بیهوده و پوچ می‌شود.

شطرنج می‌تواند به مفهوم «نظریه پاسکالی» با فشاری که بر یک نقطه از بدن (مغز) وارد می‌سازد، اختلال حواس ایجاد کند.

به نظر برخی دیگر از مضرات شطرنج، کینه و عداوتی است که میان بازیکنان پدید می‌آید. «الخین» (قهرمان دیگر شطرنج) می‌گوید: «برای برنده شدن در بازی شطرنج، باید از حریف خود متنفر شد». مهم‌تر از همه آنکه بازی با پاسور، شطرنج و ... عمر انسان را تلف، اعصابش را فرسوده و روانش را آشفته می‌سازد!

در پایان گفتنی است: بازی‌ها به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

۱. بازی با آلات قمار با شرطبندی،

۲. بازی با آلات قمار بدون شرطبندی،

۳. بازی با غیر آلات قمار با شرطبندی،

۴. بازی با غیر آلات قمار بدون شرطبندی.

بدون تردید حکم دو نوع بازی روشن است. قسم چهارم قمار نیست و به هیچ وجه حرمت ندارد؛ همان طور که در قمار بودن قسم اول و حرام بودن آن تردید نیست. نوع سوم نیز تقریباً محل اتفاق نظر علمای دینی است و بسیاری از فقها اصلاً ملاک قماربازی را توأم بودن آن با برد و باخت و شرطبندی می‌دانند، حتی اگر بازی با آلات قمار نباشد! مانند فوتبال که فی‌نفسه حرام نیست؛ اما اگر با شرط بندی و برد و باخت مالی همراه باشد، قمار شمرده شده، حرام می‌گردد. پس شرط بندی در هر گونه بازی حرام است؛ مگر در موارد استثنایی مانند تیراندازی و اسب سواری.

تنها مورد اختلاف قسم دوم است؛ یعنی، بازی با آلات قمار بی آنکه با برد و باخت و شرطبندی همراه باشد. قبل از هر چیز باید یاد آور شد: قمار و بازی با آلات قمار متفاوت است؛ زیرا همان طور که گفته شد، ممکن است قمار بدون آلات قمار نیز صورت پذیرد. از سوی دیگر، بازی‌ها تنها به جهت قمار بودن حرمت ندارند. براساس روایات و فتوای فقهاء، بازی با آلات قمار نیز حرام است. مراد از آلات قمار، ابزاری است که نوعاً با آن قمار بازی می‌کنند؛ به عبارت دیگر، چیزی که در عرف متدینان و کسانی که تقید شرعی دارند، ابزار قمار بازی شمرده می‌شود- هر چند به قصد سرگرمی یا پرورش فکر بدون برد و باخت نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد- این کار بازی با آلت قمار شمرده می‌شود و طبق روایات حرام است؛ اگر چه قمار نام نگیرد.

دلیل تغییر حکم بعضی از بازی‌ها، بدان جهت است که ممکن است یکی از آلات قمار به تدریج تغییر ماهیت دهد و دیگر در عرف متدینان ابزار قمار شمرده نشده و ابزار تفریح و سرگرمی یا پرورش فکر خوانده شود؛ چنان که برخی درباره شطرنج اظهار می‌دارند. در این صورت حکم آن تغییر می‌کند؛ زیرا حکم تابع موضوع است و با دگرگونی موضوع، تغییر می‌یابد. بنابراین، بهتر است در این موارد، به جای «تغییر حکم» از عبارت «تغییر موضوع» استفاده کنیم تا کسانی که دقت کافی ندارند، نگویند اگر حلال و حرام پیغمبر صلی الله علیه و آله ابدی است، چرا حکم خدا دگرگونی می‌یابد و حرمت، تبدیل به حلالت می‌شود!

گاه مرجع تقلید- به عنوان کارشناس امور دینی- یقین دارد وسیله‌ای ابزار قمار شمرده می‌شود؛ در این صورت، بازی با آن را حرام اعلام می‌کند و گاه ممکن است در صدق این عنوان، تردید داشته باشد. بنابراین فتوای هر مرجع تقلید، برای مقلدان خودش اعتبار دارد.